

, فحد عم ما رما وملى

سيرت النبى

در بنش تاریخ ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ کنشت.

2516

سير العارفين

از محمد جالى دهلوى؛ حامد بن فضل الله ، معروف به درويش جالى كنبو ، (م ١٤٢ه/١٥٠٥) ؛ بنام طايون وادفاء (١٣٠٠-١٣٠٩ مران). يس بايستي مرانا ٧١٠-١٤٠ مر ١٥٢٠م، نكاشته شده باشد.

در احرال وكرامات پيران چشتيان شبه قاره از خواجه معين الدين مجزى چشتی اجدیری (م ۱۲۲ ۱۲۳۹/۹). فرید الدین شکر کنج ، قطب الدین جنیار كاكى ، تصير الدين محمود ، تا شيخ ساء الدين كه صرشد وى بوده است كه در تاریخ مرکش میکوید : حال تاریش بکوهشت آمده بر نام او. در ۲۰ بنش (نصل) به سال ۱۳۱۱ ۱۳۱۸م، در دهلی چاپ شده است.

ع المالاسو رزعنفات مفرت شاه تام ترانزی

از تاني اغتيار النبن بن غياث الدين حسيني هروى ، تاخي شهر هرات ،

مبعث یکم در آداب و رسوم تضاوت و احکام و آنچه از توابع آن است ، از شرايط و احكام، در ده مجلس: مجلس ١ - در سه قضيه در بيان تضاوت و صحت و تقليد

بروزگر سلطان حسين ميرزا پايترا ، به سال ۱۹۸۸/۲-۲۶۶۹م. در سه مبعث

ارُ آنَ ، به قبول تضاوت و يا اجتناب از آن ، چهار قضيه ، س. خصومات و

متعلقات آن ، چهار قشید ، ۶- اخذ کفیل و ملازمت کودن ، ۵- سوگند خوردن ،

هفت نضیه ، -. تزکیه و تعدیل ، ۷- حبس ، سه قضیه (کیفیت حبس کسانیکه

مي توان و يا نتوان حبس كرد، رلتار با عيوس)، ٨- وكالت و توكيل، ٩- وصايت

و تواست: . ١ - آلهه از تواج تضاوت و تضات را بكار آيد؛ شش تضيه. بيعث دوم

آ ا ا مد مادت مادت متوح گرداند، و مهاس * * * * * * *

(ن ک پشگفتار چاپ مهر و ماه استاد حصم - سي . استوری : . ۹۷ . مشار ۳ : ۲۱۹۵ که تادرست نام نگارنده حمید آمده است -ا يوانف كرزن : ٧١ - موزة حالار جنگ : ٤٨٩ / ٤٩٠ - تفيسي ١ : ٤٠٤ / ٨٠٨ كه سيگويد؛ برخي از آثار بير جالي اردستاني راء نادرست بنام وي نوشته اند، سپس فهرست آثار منمرب به وی.

٥٢٧٠ : تستعلق قرور ١٨٠ دُعِجة علم ١٩٥٠. (ص١٠٩٠)،

۱۸. ۶۹ نستملیق بخده ، به صفر ۱۹ م. وه.ق. آغاز افناده : بر نور روی کود ، موریانه ژده - ر خرداد ماه ۱۳۵۷ خریداری شده است.

سيس ددر المجالس، عنوان و نشان شنكرف، آغاز برابر كمونه.

المختار الاختيار على مذهب المختار





5875

0

. .

در بخش تاریخ ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ گنشت.

2516

سير العارفين

سيرت النهبي

از محمد جالی دهنوی ٔ مامد بن فشل اند ، معروف به درویش (م ۲۶۹ه/۱۵۲۹) ، بنام هادون بادشاه (۲۹۰۹-۲۹۹ه،ق.). بس ا ۲۷۰۹-۲۶۹ه/۲۰۲۰-۲۰۲۰، نگاشته شده باشد.

در احوال و کرامات پیران چفتیان شبه قاره از خواجه سمین چشتی اجمیری (م ۱۳۳۸ه/۱۰). فرید الدین شکر گنج ، قطب کای ، تمبیر الدین محمود ، تا شیخ او الدین که سرشد ری بوده تاریخ سرگش میگوید : سال تاریخش بگوهشت آمده بر نام او . الم (نصل) یه سال ۱۳۱۱ه/۱۹۸۹ در دهلی چاپ شده است.

آغاز و حمدی که ابواب سعادت بر ارباب عبادت شنوع کرد که سرگشتگان بادید طلب به منزل مقصود برساند . . . اما بعد ا المعروف بنوویش جالی اکه یکی از . . .

(ن ک بیشگفتار چاپ سهر و ماه استاد حسام الدین راشدی ا استوری : ۹۰ - مشار ۳ : ۲۰۱۲ که نادرست نام نگارنده حمید ایوانف کرزن : ۲۰ - موژهٔ سالار جنگ : ۲۰۹ - ۴۹ - نفیسی ۸ . ۸ که سیگوید: برخی از آنار بیر جالی اردستانی را نادرست بنام و ا سرس نهرست آثار مشموب به وی.

۱۸۰۶۹ تستملیق پخته ، به صفر ۲۳۰ وق. آغاز ۱۱ روی نمود ، سوریانه زده ، رخوداد ساه ۱۳۵۷ خریداری ته

۲۷۹۵ : نستعلیق تحریر ، ۸ به دّیجهٔ سنة ۱۹ ه.ق. مین ددر المجانس، عنوان و نشان شنگرف، آغاز برابر ک

44

5875

н

مختار الاختيار على مذهب المختار

از قاشی اغتیار الدین ین غیاث الدین حسینی هروی ، قاشی شهر هرات ، بروزگر سلطان حسین میرزا بایترا ، به سال ۱۹۸۸-۲۳-۱۹۳۹م، در سه میحث نافته است.

مبعث یکم در آداب و رسوم قفباوت و احکام و آنچه از توابع آن است ، از شرایط و احکام، در ده مجلس: مجلس و در سه قفیه در بیان قفباوت و صحت و تقلید از آن ، به قبول قفباوت و یا اجتناب از آن ، چهار قفیه ، به شعبومات و متعلقات آن ، چهار قفیه ، به اخذ کفیل و ملازست کودن ، ۵ سوگند خوردن ، هفت قفیه ، به تزکیه و تعدیل ، به حبل ، سه قفیه (کیفیت حبل کسائیکه می توان و یا نتوان حبل کرد، رانتاز با میبوس)، ۸ و کالت و توکیل ، به وصایت و قوادت، ، ۱ م آنچه از توابع قفیاوت و قفیات را بکار آید، شش قفیه، بجث دوم

الله مع رزمعنفات مفرت شاه قام فريزي

1/9 41



0

pscipurest.

سيرت النبى

در بخش تاریخ ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ گذشت.

2516

سير العارفين

از معید جالی دهلوی ٔ دامد بن نقبل اشه ، معروف به دوویش جانی کنیوه (م ۱۹۶ مروف به دوویش جانی کنیوه م ۱۹۶ مروف (۱۹۳ مروف). بس بایستی میاند ۷۷ م-۲۹ م ۱۹۰ مروف (۱۹۳ مروف باشد.

در احوال و کرامات پیران چشتیان شبه قاره از خواجه معین الدین سجزی چشتی اجمیری (م ۱۹۳۸ م ۱۹۳۹). فرید الدین شکر گنج ، قطب الدین بختیار کای ، نمیر الدین محمود ، تا شیخ سا الدین که مرشد وی بوده است که در تاریخ مرگش میگوید : سال تاریخش بگوهشت آمده بر نام اور در . به بخش (فصل) به سال ۱۹۱۹ ۱۹۳۸ م. در دهنی چاپ شده است.

آهاز * حمدی که ایواب سعادت بر ارباب عبادت مفتوح گرداند و سیاس که سر کشتگان بادید طلب به منزل مقصود برساند... اما بعد امیکوید... المعروف بدرویش جانی ا که یکی از ...

(ن کے پیشگفتار جاپ مهر و ماه احتاد حمام الدین راشدی : ۱۹۰۸ و است استوری : ۱۹۰۸ مشار م : ۱۹۰۶ که نادرست نام نگارنده حمید آمده است ایوانف کرژن : ۱۹۰۹ موزهٔ سالار جنگ : ۱۹۸۹ ، ۱۹۹۹ منظمی ، ۱۹۰۹ که ۱۸۸ که میگوید: برخی از آثار بعر جالی اردستانی وا اندرست بنام وی نوشتهاند اسیس نهرست آثار مسروب به وی

۲۶.۸: تستعلیق پخته ۱ به صفر ۱۹۹۵، ۱۹۸۵. آغاز افتاده: پر نور روی کود ۱ سوریانه زده. از خرداد ساه ۱۹۵۷ مخرداری شده است.

۳۷۹۵ : نستطیق تحریر ، ۱٫۸ ذیجهٔ سنة ۴٫۹۸قد (ص۱۳۰۵۰) سپس «در المجالس، عنوان و نشان شنگرف، آلهاز برابر کمونه

٢ مختار الاختيار على مذهب المختار

از قاضی اختیار الدین بن غیاث الدین حسینی هروی ، قاضی شهر هرات ، بروزگار سلطان حسین میرزا بایترا ، به سال ۸۹۸هد/۲۳۳ و ۱۹۰ در سه میحث نگاشته است.

مبعث یکم در آذاب و رسوم قشاوت و احکام و آنهه از توایع آن است ، از شرایط و احکام، در ده مجلس: مجلس ، در سه قضیه در بیان قضاوت و صحت و تقلید از آن ، چهار قضیه ، ج - خصومات و متعلقات آن ، چهار قضیه ، ع - خصومات و متعلقات آن ، چهار قضیه ، ع - اخذ کفیل و ملازمت کمودن ، ۵ - سوگند خوردن ، مفت قضیه ، ب ترکیه و تعدیل ، ب حیس ، سه قضیه (کیفیت حبس کسائیکه می توان و یا نتوان حبس کرد، رفتار با مجبوس)، ۸ - و کالت و توکیل ، ب و صایت و توانت ، ۱ - آنهه از توایع قضاوت و تضات را یکل آید ، شش قضیه ، مبحث دوم

كرالاسع رزيعنفات مغرت شاه تمام تريزي



17971





5875

٢ مخنار الاختيار على مذهب المختار

از تاني اعتبار الدين بن غياث الدين حسيني هروي ، قاضي شهر هرات ، بروزگار سلطان حسین میرزا بایقرا ، به سال ۱۹۸۸/۲-۱۶۹۳م. در سه سیعت

مبعث یکم در آداب و رسوم تضاوت و احکام و آنهه از توابع آن است ، از شرايط و احكام، در دم مجلس ؛ مجلس ، - در سه قضيه در بيان قضاوت و صحت و تقليد از آن ، ب قبول تضاوت و یا اجتناب از آن ، چهار قضیه ، ب خصومات و متعلقات آن ، چهار قشیه ، ع. اخذ کفیل و ملازمت نمودن ، ٥٠ سوگند خوردن ، هفت قضیه ، -- تزکیه و تعدیل ، ۷- حبس ، سه قضیه (کیفیت حبس کسانیکه می توان و یا نئوان حبس کرد، رفتار با محبوس)، ۸- وکالت و توکیل ، ۹- وصایت و تواست: . ١- آنهه از تواج تضاوت و تضات را بكار آید؛ شش تضیه. مجعث دوم

ع اللاسع , زمعنفات مفرت شاه كام ترابزى



からしてい ルルルを、

سيرت النبى

در بخش تاریخ ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ گفشت.

2516

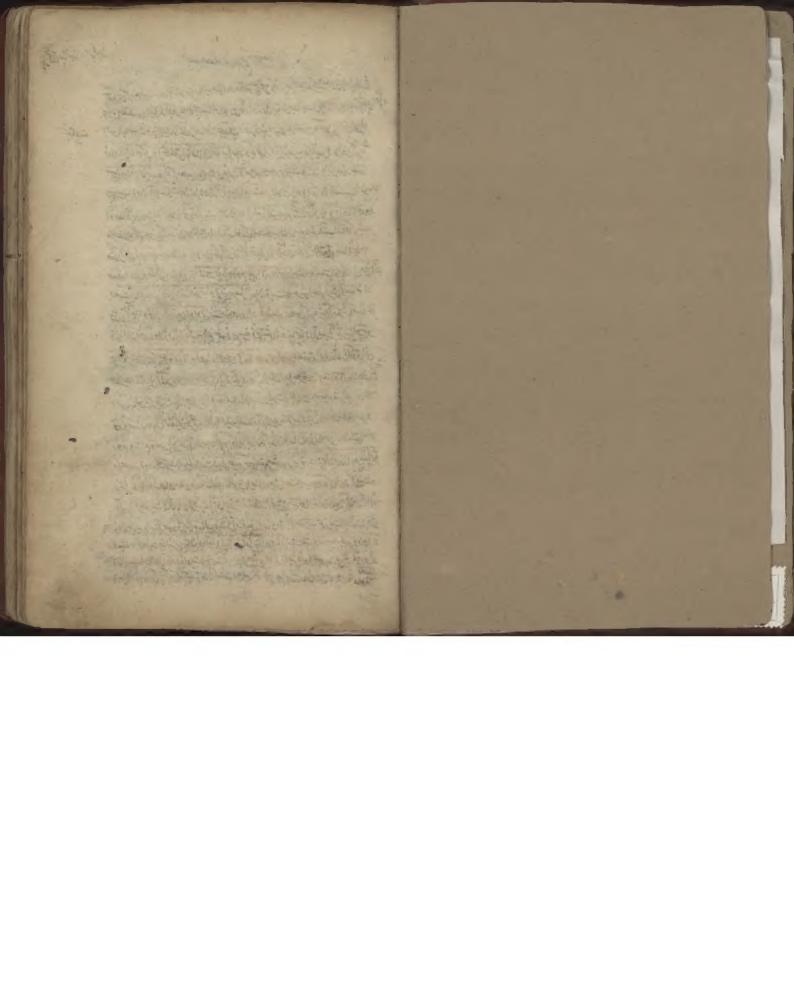
سير العارفين

از محمد جانی دهنوی، حامد بن نشل اشه محروف به درویش جانی کنبو، (م ١٤٢ م ١٤١٠) ، بنام مأيون بادشاء (١٩٢٠ م مرقد). بس بايستى ميانة ٧-١٠٠ منه باعد، ١٥٣٠ و١٥٣٠ منه باعد.

در احرال و كرامات بيران چشتيان شبه قاره از خواجه معين الدين سجزى چشتی اجمعری (م ۲۲۳ه/۱۹۹۹). فرید الدین شکر کنج ، قطب الدین بخیار

الله عدد لعامة مابالين مكوراي مصرمتي الله كالم المحمد المالين عمالة المعالم المع our over





ارواب ميرت دامياب ميرت إيل اسلوب قلوب مقامات أرير كات انبيا واولياكُ" اين اجترالانام درزمين فلرس وشام وغرد ارما فشهود با زمرة إيخاد وابل إعتقادكم سالفان راه دين الروط البال طرف مين مركز ويساحت وفي ادراد آن روا المادو سرور مهنورار زای داشت و کیک دمودت اینان در رسی کیدر دواعتماد ى منت بيترى از الرصري وصفاكه ووفا باده طلب ياى اربدرات وراسة ى داختر بالجادية عالما من راعة ودرج بالشركا بوال وسوال ميا وت در رافت سعادت زيارية بابركت اجياعلهم السلاح واوليا الهم الزام كربران تستريف معترف كشة ألدم فيده والمدوعا وخال إماد والبت وعالى ووات وكر ورصور حيات ورافقة وازبرك جست استان مستعير كشتر والمرازيونا فياسركان ومستمعان صادق رادو ايرى وحت سرمر عصول سورد وجاه وغايب والعيبي وافرار رفقواي دوكان دين ويجبان يقيني الماس عزران درمترض فيول بت فاما اين معي كري كوينرو في وروف كفروي اورى او في كامل مارو العير كرست شارله إلى الوالم مودر داريري ما بارط دري طرى كزر اكصورت فيأل ويرث اعل دافعال واقدال مأرفان الباكال ورد فارضيف الخارجيز وكيان بيقف الله شواد فابور الكرامة السودة اسلوب وسنوال العارزكان بالكالعفى عاوران مهاومعتقران أابل درصنوف اليو مركاناه في فالحال فلفنظ إذا في الزاحة الروسيعين ومربوت إبران كالمراب عادية اعتقادى كاينرفاد الم والخالفات وورافيا ومؤن والكاب مستطاب والترودين العكيفتر إحلوء وعدو المرائد والمراثة والتابد المات كرادا فالمالين

محرى كابواب سعادت برارباب عهادت مفتوح كزوكها كالمركشية كان بادينطليط يزن عصودر برزمزة واجدالوجوري لأداز الاجهاض بتدرياف ارواح وأبار الم اصىبىنوت دولايتراكن ساحة بفيات معيد يومية بنواحت وحييفوا بسعراد نه دايف نجدول تخلفوا بأخلاق الله برايد وبرطواز اوزوب وابعده واطل آلام سيان الله ع رفين لا معبوري على والدو وجودك در وع براعداد بقط اجرست اويت وجسنات بدافاد درتزر وديت او سند الواجرالفود الرى لا يحسب فردمدد اوصًا فُرْ بْهَايِتِ الأعداد : فرَدُ لَكِن لِيسَ بِ الراد ، أَصُرُ لَكَن لِيسَ كَالْجَادِ و و درودناعِمود وجفة عودى واكر سلطان تاج دار عالك لولك استوبرهان مسالك فلك الافلاك مسيراني مُ عَاصِلاكِ قرره وعالكولد بقرو تعيل الدي مَلايك السماء مناويا صَلَوا عليه وسَلِّيوا سُلَّي كَنْتُ بُلِيَّا وآدم بِينَ الماَّ والطَّهِ سُمَّا يُرْتَبِتِ وَكِنْ لِي مَعُ اللَّهِ وقت لا يسعن في مُلك مقرَّة ولان مرسل بيان وست او عش اعظ فرش آسانه و فرراوية وقائد وكان وادائ نشارة صرراه قطعه رسوني وشاآمر فاسفان وَمَا كَانَ سُمُا ولازْمِرْزاء كربم يع بعود بعصة وكيت وكاجا والاسترا فريرا وبعو و منالسة عليد و عاد الواعياد العام بعدى ويدمعتقد الماللد الريالي حفرت المتعلى المعروضيروس عالى كريكى ازخاكرا بإن ابوا معرفت كست ودرويزه في المجاب العتدكي والوالهم المفروراط والدرارت وطهاوت وسيوش فين بكيتا وروض رسول النقلين ويحيه ابنيا عليم السلام ورزمين مغرب ويكن وسيت المفرس رفة وشام وسيربلز علقوب وع وآذرنا بجان وكيلان وما زمزوان وخاس بقونواسم دراصة منوده مجفرت دارالحلاف ويهلى جند بعنى سرستهور يربور در دويلى مقد الدينيانيا وكر سالها رماى معوف ومادي مالوف الارويش المدروروي رو وا الودة كردوب كالإعاد ومتوا والمحضن برهان العاض في سكا الله والمرن يروك ووقراكهماليروسكالد وبغيتها وداد وحفرت عربت عصرت اليفان يحصيد فاطريسان كالوردليلاونارا بتراويما راعلازمت ومدست بجرى بود و النظار المارة المارة المارة المارة المورد من و المرتبول معين معيولي المناول معين المناول المن

ن مرد عظم ودولتي مستقيم دوى ديروان كاتب لا از ركاب اين اكات بي الأركاب اين اكات بي مرد وراماد در تعدد دولت ملحاء المحافظة المسلامان و حرد الأركاب الأركاب المواجعة المسلامان وحرد المات فلك وملت مرد و الموقعة الأركاب الإطابية المركاب المواجعة الأركاب المسلامات والمراحلة المراكات المواجعة المركاب المركا

اجة المايل فنود فر علو عادر فيت عبول كودر وسر صداق الزرك إن معالى ساق المعنى وعن

افرايد بنايرس متى يرج معلود دائر مرقوم فافتر ودم ميسوده فودروان يعد ك معرف راد اكر الوال واعال مورس ما دفان صاحب كالساس

نام بعدم كارتركت ملاحظ مذاكره واستان حوالفة كالدوستعان حامرة خايب لا

وفي بيان المعرود ري به بير مياص المرة المرامة معداد صطرطين نورد بره اول المعار

ابيت دير درآن قصيرى فالتذر ومقره ومطروه وخوس في مشار اليدور بغراديث وقصيد جيال ایستان به دوان تعقید می دارد دران ما جفرستر ای معین المورد در می در صورت می معید با با به زمیداد بیعت رو زموان دارد دران ما جفرستر ایر برداد داخت و به ماه و بعد ندورد در گیست به نیستان به دردوانواع و بیعد به جمعیت با طف از معین اینخان می دید دو میان ندالمان گوهر کرد و معین تروی معین در در می در در ایران می به ایران در در کار می ایران این به می در باده تروی می می ایران این در و مین فردان بقد می در میشرف کست و در کار می اردن این می میدود باده تروی می ایستا et and وويواد معالد ودرجاد المراد وفرية المناع صادالان درورور وروية ردی سن ب الرس و در سره و ادر اصده مدن از مید شرف استان و فل فاز و در آن رمان به ادم دارس امان و اس و در اخلی بسلول در بعراد بود دار به میسام اردس میلی مطلب و در حکیف در از موان احتال الدس فرادس و کامل میشود که سده مفول بست کرنی و و در انده و میداند و میداند من کرما نزد کنند اعدام خدود و معاون از من میشود کرد اجر معیان الدس نوس او انداز و و میداند والمراس المراد المراجع والمراجع والمعالمة والرواد المراد المراد المراد برلاد الكروك وي ما الارتباد الارداد الرافية والرافياي مريزمة والتناوية من در آن و ما لي بين من مروان مي اس من مردان من سلطان الاودا التي المن الاولان الاودان من المراق من الاولان من برودي منفر لي من المرجع في أبو منور مر برز والمالي وأي هذا در مركامل مثل شيد المال الاولان من من من منافر المو شرع المدينة و فرد المدينة المروف المدينة في المدينة في فرد الدين ويس مروك و المدور المدور المروف المراق من المدينة في المدينة المراق المدينة والمدورة والمدار المدينة والمدورة والمدورة والمدورة والمدورة والمدورة والمدورة والمدارة والمدارة والمدورة و مقرار عامقا العن بوده الدوليات رساحة اوخادو مودى و رسل إستاز عفرت بدوي الاوليات العقوم المستاز عفرت بدوه والر بغل وزرة جائ يارد رز والمدياى بالداز بروع كما في جان يو خرودى وهد وبدا سنايان راسيد حفرت يح يوراصفا وكارمشا كالمارود وراف دراك رما وجف و اعظم الروايي موكداد الله كالوص المست إرما وراكالنه مودمو في المتدركر مرس في د مقداد في و صفرة مواجر معين البري فلاي مواديد فرود با فسقر مراست ال فرو موضوع المراج معيل دومون دورا و دورا و دورو استان ارزان داخت ما و دوران دورود الترام دورود الترام المترام و دوران دوران دوران دران دوران डिस तं कार्रिक वीन् पिराविक तक्ति कि तित्वकी कार्रित है ی بو دخرمین پیده بود موسیده در به در به در با در ده به در در در به به می ان دون بی در بود از در به در برد از د در برد در در بید به بیشان در برد به در در در با در در با در در بیشان به در و در مشعولی عظیم در است و چر بی در در در در باید شرنا میها و در در در با در برد برد بیشتری در در کورسیان می بود دی در برد در در در در بیشتری در در باید شرنا میها و در در بیشتری باشتی با در در در در بیشتری می بیشتری در در بیشتری برد در در بیشتری بیشتری در بیشتری در بیشتری بیشتری در بیشتری برد در در در بیشتری بی بیشتری بی بیشتری بیشتری بیشتری بیشتری بیشتری بیشتری بیشتری بیشتری بیشتری ب

الى بعمالين ميكست مو الإنافروعالم عايد بينائن جامرت وعات ألا رضوراليال رفيار وجود امراحا لهيدة درخان در ليراع نورست كافلادر مواع دورت الماكم موز مراح الماكم موز مراح المالم موز المراح المراح المراح والمراح والمرا الاندروكاواف والمادر والمروا والماداد الماداد معلى الدس من عيان الدين حسن الجسين الحسق سيرى فرس يتره منه و آن سرنسان و مناه الدين حسن المحسن المحسن المستقد من والم المحدد والمراد و المراد و المرد و المراد و المراد و المراد و المرد و المرد و المراد و المرد يستنس داوج كال بيد افلال لادرير بال اخرج سيم يك المحرود كال ي برل ال معين الدين ملت ين في خارج الذي علك دين المر در فلى او يمال الجام فيفن او بالدار ما مراح الله توريخ في و أن لو لو في و تصري أن ير الوار موفت إن غرم كالدار مشفت أن سرورس مرمزخ ام اراستان معين الله والرامي الحسني الحتى فرس الديم والحريس من در المريس من المريس من وسنافعا يددرا وإسان مرجز كاراد خراجها فالروصين وسنى درعايتموال آرات بود بناست فلا براسة جن دفات وار تعلق ي مفارسافت حفظ افر سرع مسي را لايان دوسالي لااشت مالك باي واليالي و ديون تقفيط لوصوى خدد ووراق مقام عندوي وحداد رادبراي فندرى لفتنى ناكاه باع المتعادر فرافادون بعن العن مرفاعات عدادية ديريوك روين الماع قدرى يالم بروير بزود كستن وكسير وزير دوق بستام وحرك إلكي رورسن اومام و د درانوی ارب می جراد بنسسیت در ویش را را به برکندی نی د اربعل کسیدو برخان جودي شرد واردهن خوركسيره دردهن في الزاحة عيد دخورد واي وجرى در اطن او لأح كشت جنائ كلي ول اوازا ملاك وفاز بروكست عددوت روز إساب وإملاك فوج ومصب درويس فارد دسا ورتم مرى در موندري راما نرد مفط والعلى علظار كار والذكار كان عرق و مراحد فري والمار فراى في المراح والدر فورت تي على العالمة المراه المرافقة ور المراد و ما المرامة المال المرامة المنال المرادة بر كاست و مجاره و خود و نسرا كام او ما ما و الما مداد مور موري من من من المعاد المدورة ؟ منالات ما فنة و رصف برونه خواست به جنواد رود در وصد من براي را امر درالدون الموجد ي إلا المرك دراية وداوردوا فت و وازه ووع مله من يت إو مارز واراك وهد جنال أمروجف سلطانه المشاع في الإين عبداله ادرسي وروري و ادرياف وفراي وران زمان بقصر مینال بودند واین قصر بها از جای سی بر مینان بر است کال در بوایش در غایش اعتدال در تخت آوه چه دی واقع کره بهت که کسش خفرت نوع علی استان قرار ایج کرفته بی چهای در در این تحدید نوارید دا شدیوت علی افر دی این در ویش بزر دران عدفاها در بعد در برده بهت واز ایجا معلوم خود و کره استان المت بخوالا و این بخد برای عبرالان از می جهار نوس آن قصر را فرده و فقد اولاد کردارش الاصابی ادلاد باکران دصاجب به در برده

حَوَلَ ووازنه وصيال درآن فها عاد وازآن بأشر آماد آمرو بعي يه صرير في فالمران ويرز آمادي مشرف ترر أو ميني عظرالقرر كا بلاات و دصره بعث بينا لا ترداك و جود يشي ابدالحسس فرق ي و معرف في الإكبر ويلا الوالم عيدة وفوس في فام الدين وثراء ول دریاف بودند و کی است و موانست جفرت ما و می خودند می اموادی و در این از انداد بردواسط بودند کی تسلطان العارض ته طیف را با بردر سیطای در را به می حالی این داعی بردر را رستان ستانی رونوان الد علیم را بعدی را سیم و زخ در دیا که این در الشان ماليره تعددري فت صعارت محسة جغرت في المرالية والري فري وهوا في عين اردین درس در در از ایر آنا در طوی بر رست و بر مرد در در این بداری می و در و آخری این از مادن بود کردر یک موقی به آن به در رون از در ایر بودی دار در در این در در این در در در در این در در در در موت به عبدالار انعمار ارسیانی آن بودی نیز از یک در و بین در در از آن ایون شرخ نبودی آغلب عار تج بوضوع عشای ترا دی د متصر در بری بودی و از آنامون شرخ بسیا ریز و صلی تصل یک از در متحراد کشت در بر دار از در آن جاتی بودی در کار نام کی بسیار در در در در این و گزشید فاسق در رفض مشهور بودست اصی بر رسول الله در دی در برا ایا بار مع دعی ن نام یا دی ارزی بلیغرسا میزی در فیر د تلف براز در ادر ا در جوالی میر یا غیر در در آنی جوانی فروت و عارتی متعلف ساخت کو وجون در آنیا مری و ود واور زندن و رسان در در اور المراه سودت بعض به در بعد مصاحبه بادود هست و با با ند او نقر به بری و و در طرفه العین بی خاصت تسلمت و از در در اون و جون ما فزان بینها بی ند او نقر به بری شر به رسین باد دند صفرت به در و میش صود را فر مودک قرار آن. و زموض به کرد و برو نین بزده در و میش برگه را شارت مصفحت به جهان کردی و مورد این با داری به دادی و بردی او به کردی او بین کار جواب به بوش امر سر بردی ند و و صفرت بین به با نامی المدود و داری و به کردی او بین کار جواب وادكات برادم بار حوست فرجور فرك مقدوه الريستي كدوافتي اذات وكر شتى كفت والم داد کوشیه بردم با رحوسی می دود در معاید دارک با باری از این اداران در در سی تعد می اید و در برد با نشر با الاد در کردش معلوم نیست کرچ در معاید در کرد باتباری برسی و و در برد در برد در به در این براد بر جنان کرده سر در فدر جنوب نیج برناد و در بیت بادادت داده در مراست و قام مصاحبان او تا بسیم فرد می کوشید در در در در در برد کرد برای برای بید بر در به است و بعید من در برد مصاحبان در این مورد در مقد او بعد در بیش خوش برای بید برای و این است و افد و به در بید برد مرد در بید خصان در در مقد او بعد در بیش از برج از تسری جنس و قصلی کرد برد با برد که بازگرا

29/

عيستى عظريود درأ يخ حفرت خواج معين الدين قري بروازايشان وخصد كرفة طوف خداد من مرسوم و موت على الفطعية كردائس وطلب المسان ال مقاع خدانمة لكودنا تعريب كردهاى السيارة ولان زمان مقان ساكنهود وا تن الد و ساحة والو و حد بود ند دال الما المستر الورده بر و زموار الم المستر الورده بر و زموار الم المستر المورده بر و زموار الم المستر المورد الما المستر المورد المستر المورد الما المورد المستر المورد المستر المورد المستر المورد المستر المورد المستر المورد ا وآت كره ساحتر وافر وفت وون وبالاعاد كنيز فشق راورده برروز واله A STERIES I Who we من دون من 183 HOPLY المعدد المرور ومعان الرطف المراز والمحال ومواجو والمراز المرازة م كادكاران الودو من دوم فيوع في وكرام نوت ي وم من من من الا ورفال الله عن الراد الله عن الراد الله من المنافقة والمنافقة من المنافقة والمنافقة المنافقة الم 125006212 ورای سید این جهر در در ای ارسیده دو بهد ای دول به دو نیسال سالدن با صفور ربه ده واد آن مردم کوفی نخوده کر جوز تر آنام به به به دو فیزین خواد معین الدین دل در در در از برای مید دفر قان امر بر حوز تر اید ایکسن فرقانی به در ان سال ایمان در ده در در در موزی ترکیخ ایوست بر ایوان در در نشد موادر ادر فق و حیران کو مدر در تو

06 219263

4/27015 230 849 Suffer in

برياف و محامرة

وينايرون 10-6 ps Trod lies Wat +0412

المن المناسبة The Text

Al copline

المالان المالان

فوق إلى م فرقابته التيش، 15 865mm ロンタリスン فورارو واليرعبرو 16 : 1 mak 19

درومیشان کرم

چهان به در ميان جفرت زمرة المين كرود الولها معين المين والرس قرس سرو وصفرت في التي وولاه ليات خيد ميان زنجاني فروم و تعديق والجادى في تعدد وافع تزرك مرر أن ابا وسلطاً مُعرز الدين محدسه م طاسرون ويسلى را في عوده بود و سلطاً من تعدد الدين أيشك را مج علام خاص او بود دردارلفلاف دبهي كراست وطور عزى روال ان ود دراملاي المه برقت جق بوات حفرت ديرة المتاع معينا وروالين ومركه ورجوت وسيص وكال رخصت ومدوم بدارا كالمامت ديل كست جود دران بعد المايو عارسرحيرمان رصف وقاق متركه دادر آنيا بدركه الأوجرية رانير مكي أينايت بهنوز ارآنار سنجام رجواى برمايية جون اردحاه فاص وعام برايشان زمادت كنشد ارد بهلى كايف معطرة الجرمة وبرندان مقام مِك فرحام اكرج رونق اسلام يافته بي ف عاعلية كفار يكون بيار كدوسند برجا بود وحرمت معلمان وتطرفون ايدكه طاب زاه حومت ميداليدا دات ید و سین مشهری داددان مقام و مهام بهاره علی کزاسته بود که در نبشیتنی متوبورتره آیسوده مهدمتر کوردد لید اغرام د منعت مجست مسترام استاها خیبت شرد بهشتر کور زنام دار را به دیکر در مرکت، تاران زمرهٔ الابار به تنشر میزایان مشرف متروز دسینتری ترایان نیا در د تذروه فنوح بيخيره عدمهم اليشانى وراده وإفرك بسؤوا والدا كفار بمبران غطامه تقرائم رورو ملوع و و و مسلم به این در سهر سیسی منظم القدر می تعدو به این اوران از در می الفاد و در این از در این می در رست ن می در استره خدمت با بجامی آزار در این با به بهت که در میدوستا به می اروز و بارد: برا ریخال دند در بهای تشریف و موده این از مثالی الاینای آن وی به در از می استران الاین الاین به مثال از این ال في دهب الدين المريكة ما راوكتي بديث المرود أولها ويرسل سلطان التاريق الحدد بدوليد السوالي كرالآن ورضط فاكورانسوره الرنظل است از صفرت نظاح اللة والدين فروويه اواركي عظ بدر وصح سوال يخ ويك از خط اليركت سكونت داست وراوا ما والمستان قدم ودوق بالكال دارت صابك برعور لذادراى ديرى فريفية داولزي جوا محدث معيى المدة والمن ورا فت ما ينب الترو مدر رصولة و مع عن الاورا بفت الرف المدرو جواب دادکر اوار مفرحو دراهان سینی کرده ام کر برحوای بست به نکستای بعد اراق کرایس مز و در سیست حصوت تی مسترف کشت و فرقه صلافت یاه ت کیار کی ترک و مجزیم خود برح در دارد ادبودنصيب فقالرده مقفارده برسيزمين مكنارة الهواسة بكان جابيلي ودوسرى كاشت سال سال جريدان فاع ي بودو ريده در برداستي واصليليا سي ديكر عيل علودى و دوي وسكران فيول نفرموري اوراعوري ودخري فادر زير دورع رابع عقربوده بحدار نيفت بهرکونن کیا دا فطاری نموده درد سنی اروی برسومیون به کدنده نما در زنولی سرت یکام درفره بخدمون بی کس نام اینان بکرد و بعد در رزندگی به کس فاح ایشان نداند بعد" فردن شهرت نام در بهرف من و عام به بنزجهاس داد کسی در زندگی شرک رفت کسی تا رک به در در و ندل بعدد در ما دو شاه او بور شویک و انگرمود دادر نفر کو مشروکات و کرد و عدم دل ا در کاف تا کاف جید کمیروندی نظر کیست ار حوال خواجه معین الدین احسانی المیشتی دون ک

كردك دست بتصوف سى بودى مكرك وعلام ل أراد كر وبرجدد كرد استان مرم مرمينا ما مسرد دور ن دانست بردورا معلا ساحت و دارجان ميست معومات راعتها دو اين د صوب ين بافسة و يكي إروانسلال حق كست إين مكايت الدولان عير مخفي كريكي ارسر كالاسروايية و بسارے و تقوی عدار دسترہ و دوان جا ایج قرران شرح ی بیب وارکد رافنا دار و استان میں استان میں المذہ وارد می تا بد حدد از آن میرے نیوفا مین کی والد والیا معی المذہ وادین قدین در رسیز دار کھے رسد دمان سر Who as in عدمادكار برزارات بعدادر بعدائمة بقين كودجنا كافرر مادكار عدور المدهوية تر تب ده كار مساليب العقول رباع النفذ واصلانقي المانتيون ونعرف اعتقاد نگردی و در جسق بن هقید ما آل و حافظهای خوارز داو و در شماه بر زیاستند ره سوختی و او را آر بواتی طیم در میی بود در از آنی مدر سرو باعی داشت بسینتری درآن موصع مو دری و سق حتی می تعقید ت زيرة (سن) كامعيل ملة والدين وليك دو ديت يرى وك في وجُعْفِي وْعَكَ والى مربر ودى ك ى دم شان برخود دانت كار كرار اعاداى كروستان مراسا فرافسادى شكارى ومودى ومرات بی سند ا فطاری مغودی ماکه ای معرف است ن دانهای صف که مدلا ما صیاد در در چیکه سبو صلیت کفتی کنری اصار و در آن روز کلسکی بر برا مداحته بود زخت بهشرکزدن رکس سیار بر و دیکار بر مز لعمر الري الما و در الديد ما الما الماري و و در در التي او ورد وك مي ميا المار وحود بروی ندمشغوان را که با مولانای مرکورا و در مطوی کدرا ما ددید دو بیشی به ما رستول و خد دمش که باب طالک می بیا در سولانای مرکورار مید بودخواست که دمای در روان و دید که حوالت روز استای مستفول بود بهنشند و ادان که ساختر خوار برخیندر جمانند و در در صلحة أريال ذات موقا ناصيا والدين جراطافت عاندكر سرود فرمما كرايت ن در منارد اما به لطبع نام خدورا با ردارت مداعی کفت و بست بایشا نامنسست بدور تاصی خاد در خرص زیر قامشای کهای در میش ورد مخت به برامد رش را رو و در و کاران محل مرا بخود در و بست مولانای مرکوری در دارزی دیر باری کوش کشتر بردندون و مومو يحوموالناصيا والمرس الماس مقدر واست والمارد واسيد واوكر زعار فلمت فلسميات استقا يافته ورتالغ كاران بالى بردورو جائ فالمن طعية الوارم وت سراكست صاعره لاناى مدكور الظرور أن ويرى اردج د كامر جدر ماي جوت زيز الشاع أنكى ارسيس حورده احنود درد عفش الاصت ومولانا والانحال بخويس أورد وارسطان در در معروف المح مسموع مسترجون مولانا صاداله بري من رها مساوا روم مر بعصول موجه من مركب ما مروف مسلمات در اس ماصة و خود دارا ساسه در وي مود بعصول موجه من مراجب المحاسرة ولسفيات در اس ماصة وخود دارا ساسه در وي مود و ماد مراجب المحاسرة وعام شاكردان الموجه برست و روسة مستحولات رعر و المشاط سنو تدنيو والناى مذكورا مي باي مقل عودن وحود و ميت عاف عرفين والفية عدى من لاقلب لهولات لم فول اوارة بمرد أن حال ازدار فنا رصلت مو وود واللك جورتية المان جسين زف في برعفت يت بعدام ينكود فرس مهم

ostine Co

تهريم

क्टर्वा अर्दि हैं में में मिलति कर दर्दी कर में मुझे करा में की दूर कर कर कर ادورون مراکعطها سنان بوده معتر سیاس الدین طایم که صدویتی، سادع داشت وادینی بررکعطها سنان بوده معتر سیاس الدین طایم در کات اساعلها فد بود و مراست توربودكر ورنكان أسودك وحدست سيرسمس الريودي وعليرالاجفرا مور مود و درمها را سوده و حفر من مسير مشر البري و بدر ما مور و مواد ما المراد بي عدو را مواد ما ان مند ، المذاع و الاهلياب الموجود و از ابيتان رابيت مست معرست برقه المناع معدد معرست برقه المناع معدد الموجود و از ابيتان رابيتان منظم و معدد المراد و فرانون مقول را در فوا ما يجدن المرجوز 5)(000) 1.60 ده مر حور نده المساع معين المران ديمت العاعب لكرواسع والمراعل و انفاق معنیت طومیتربرز ده برحاد دینید المشا ی عیر مله وادر دهت الدعلیت بوده بیک تاریخ در جفات بشا به جمیول بیوست در تاما ی وری عید در العرموادا ديات والدمعير ادن دی کا کورید دور کند بسیخ دجه دراب ل کندور دلی سيد داود قرب سنة وسالى واست جائ يررد باداميردو مول المدسرف صرمت محضة صفرت في مشار ، يردرس سرود ريافة ود و مولانا مست دار موله ا ديم ركه حادم في سي به د نقل مي كوار در المرت في ميت الاعلي از الير اول بارك بدر بلي درفت بربار أمر ندا بيتان را ايتل والحق كنر و رجع من بود كركسر و تسد إلا بل ميم اذاوسيوني درولايت بيرره مستمدى دع سيرصي مستعدى داروى وصطر معزلو و بود دخرى داشت در كالعمد - LU 153/2 وعفت كرنام ساركة ، بن عري يعفرت سندون عيرود ميية و كر بلوغ رسيره بوي عصرابت ركسالة بزرك رده در دورد وجوالة على دود عان الرف يابر به كسرا 215 2500 درجور که اه وای جانی می دندگریده میوندی و ماید اگر درس آمل و نفری به داده می در سند با محصرت مام محده نصاری دارم در واقع دیدگری و ما پروز را در این برشه های رساسته صا اید علید و با برای بست کراین خوره او برشی معیان ایدس مدری سیادر و در جهاد داد درا در سرد و جدد اندس مرکور از بیوایت کان حصرت شدی بیمان و وقت را بیوایت بعثى أوسردة بن المال 4 1 2 2 192 193 193 1310 1. 135 000 بعرية أول العج است وسي اعلى رعيد وجفرت رهن الدعلية ومودكر بلرمن دراكر زرمير ميني عدوت ارتزواد عاضا ون وشارت جمعت معتبر عيد السلام ارائي است وبدل كنود دو صفت سرعيت سياحت مينات وشارت جمعت معتبر عيد السلام المرائي است وبدل كنود دو صفت سرعيت سياحت مينان الا معتدالة 2300 ى كالمعدرات موزنوال بدورية احتقاد زن دورمان الروط مزال عفام 2/201 وريت العدارة بل مورد و بنفت سال والقراحيدة بور بعده في الراكمت عي الولاد محيالاه الولاد محيالاه دور المعلى المستورية والمستورية 28 44.3 St 5 MK

معین الدین میشود و منسد دخر سلطان الدرگین برحان المح دین شیخ میدالدن مح الدوسی فخ شیستن سعیدی عربی داردی فاکوری بارغاره مربره حلید : برگر حیوست و اهرمین الدین بوده ادر قدس العدس و العربر و در سان موسر شود در قش تدوالدن خریستی از در مراست و آمیان طریق در میان لدولد دانشان موسیتی می رود علی است از حیز شدستها نیادستی موسی خوش ی نفاع الدين في مراوي درس العاسرة الدر إر من كحفرت سلطان النا رك رهان المجدين في الم المراع عراق صوى وجرايتان تي الواصلين قدوة العاسي عطوالقروع وم اسل برركور راف المقداره فيكامل الدسركي عوستي سعيد بزرك رمي الاعذاذ اولاد مبني جيزاء المرامؤمين ع من المعطاب وهذا للاعد بوده ورز الصفا لعل إست رجع من المعطاع الوى قرار) وردواى المريدول بدر جعت في عمد الدين سنداي دوراً والما فرمودي كرا بن مردي جد عندن و و إجزار سيدة و و مان من من دير و جوت في مراي ويد و في حد الي مورد الحراق الدان صدو مسلمان من و يكي راداياي مند ومرزيع على يورد مي في الدري في الدري المادية بالمادية بالمرجم من الدري بريزي رق مادية تممي الكن يودد مي في مان في جياك كيفيت آن درد كر حيز سن صلال الوس برزي ريمت ماسل السِسَّاءُ الدَّعَالَى بِسَنْدُ إِلَا الْفَصْدِ وَلَلَ عُنْ مِسْيَا مِ كَارِجَاحُ مِورِ مُوجِعُ مِسْلِعا لَا مُسْرِيح سے الاسلام با داری در مرای فرخا و بعد در صفات نے تدرالدی سند (دیکھیت سلطان دستان کا سے باد کالدین کر کار گفت ساعت سو، ال وقد من وج جو کسک بست برجا کہ مال کالندم الرفز العامسان مى دون ومشورت كانواما وكانان ومان مالحمان ماليت زبر بدلك بست مال يز الر مردم راد رميلاكت روارد يح تدريار و كفت بس مال يز حكم ماردارد ربر مهای به مال که در در در معنی ما رند در استدار سیست میروین موکوراین معنی در شان محصیت مینه الاسلام به آدارس رکافت که جفت (مینه ان ار دینا و آمیاب دیا می قدمی موداریت با مرفور جواب دارد بر مال آل به مارست ماکسی که احتیاد نام دارشته با شد ما در در اربان مکند داریج عربهت سعيد دجواب لفد عال محد كانور شيرز دار برخار لأذ دارمرو فياح ير رونيون المرز حوع في الاسلام به أليل والمراف والعرف العيروالعرف فعرم في الميرون في دىدىدداىستىدكىوال تى تىدالان سوالى، تىنابى عايرستى بلاربر مى موت تى ستوخ منها بالای م درانه فرعودی تنزی لی دوراد کرنرم درین معی چوت سود سا

المانية المانية المانية

مالله والد احق الانام درال ايام كرمجا وروسول عليه السلام وويد بنران موضع مشيف النوي وي كا وضيف مي بروى مترازان درطوب البيت المقدس آمر وبزيارت ابنيا عليم السلام كروال ميا الي اتسو درا ندمشرف كست سيرمك والبرق عنو ويارغني وكارارس ويه وشكوف والتي استادت شناه أن الدين جسس لم يقية الاسلام كير ارسات و ما من دروري و راي در المرار مندكاه الى مهر سرند به دميس والي دع علم و مؤدي واعتقادي مستقيد در است بزر في وسرت صفيصي والالام بهاء الدين زاكر باورك ورجائي مسطور باخت بعدد و مركزي عراله بعاق وكنوسر الرس كم المعره ف بحسيني وعمت السعلية بينات وياك اين جِقِيرًا مَعِفَى أِنَا تَا لِلْنَا بِرِرَكِ الزَّالِي عُفَى رُوهِ أَنِي كِيدِفُ الدين عُود بي واسطام الر صف ترتير مني الاولى وو معدا وال موين في الأسلامة الله بعدا رحمد ل إلمات عالى و مقامين مقالى ورجنوا دامروركت زيارت درويسان البلطيرة كرراي البدرة ص صل عود التي يت سعادت وبرولت الرادة جورت سلطان المنساع يني سراب الربن ع مهدوردي فدس روجه مشرف كست وجرة احلافتها منة جوزت تي نفاع المرس مراوي در مهد بانست است کردی در میداد به میده دور است بود و در در دارا معدود ده امن بهدولت خاد دانی و سعادت دو چه نها معلم خود در ایج آن ضعیف بر بازت مشاع معذاد مسرف كست بعد زنا رسراولياً ذكب رسيسرى برنارت مُقرق مطره ؛ جعفر سايت عجابو عدالقادر على فيل دورور ورا وراجوت سلطان المايي يت سها الدين ع مور الدر من بيستها والمرابع الدى و دولت الدم و حداث الدم و الدن على الدن على الدن على الدن على الدن على الدن ع در دوله منزكر مصرف امام اعظ به إلاه مرقد مي ما المرتبي إز نظير با تعدمت فيت ملي به الان اليم المعاويد سي و محفوظ بين في الدن و من موجود ما يوسم الما عظر و زادة و الما المرتبي اعطرابوسيف ودربغواد لدنزدي دجلواق بزواستومق اجعواج تنوح ويطف تِسى الدُّن رديب الدعلي در بجراد بوست مفاصد مقدار دوروه كا وبيش مايخ حفرت بيط مذكه واين تيقر أومودكه شها ازكدام سليسل الدوجية كالخاده واربرعوض عنودي كامن سزه خنسلة مسلسك ويوية كان سي شوح بدر مدر ووود شيره والما مدام حليف ابسان الزار وفرات عص مودية رتبي كرواقة بت بالجفرت الاسلام باءالدين زكر بار الدو ويوراه جفرت دراعة ووجدد كند كون وسيد عام بارجهد درخا فأه بمون في سيوح اورده وموني دران عا عاد مورك وروسية ما والدين ركوا الى بوروس مارير العارت مع كواليا ال چیاد دو ماه وسید این عرب درای میه ، و بعادت بامی دود تهدست ساب الدین ایم نسي وعوارف كرنوا استرف مورت سلطان المستاني نيشي سيوح كرنية بود مراعطا ومودو الآن آن بينيم سترف لا كمام خان واين فق سبت " (قد الوجو لاارز أن ورد واروكونيا ومرد مورت سلطان المجتمعي برحان المارقيق بيروكينكر سي قالمية والدين وكروزوي طر بست كروراية جوت إلايلام وكالموزار ووي دوي بناد سيعا و مجيت معات سلطان المنساع شهاب الدين وكونه مشرف كنست دواميل و فرجود كري فادر خي جوت يخية الاجلام بعاد الجي ورضائق وجهر شاميسان مستنول مي ووجمة الندوج رسايع فروك ايون مي

موصوف صفات الالكربزرياي كرده درعال مستي جاى كردة جارو فية ازفناى توصير بالوفتدرية كاتفرير بطن بهوتبت ومجيقيقت ضبرستريوية وطرية آن ياكوكر بيره دستياي والمدورويرة مشايخ سلطان سريرولك تمكين بعني كماء مِلْتُهُ دِينَ اومالكُ مَلْكُ لِمِيزِيْتُ دِرسِيكُ مُعَيِّسَتُ مِالْيِت - الْأَلْوَرِدِمِ شعبت وطريقيد وآزاخ برع مرمند وجفيفت الدراهاي منازل تعدي وال إبواب كساى معارف بحقيق وآل وارترب كاع صاحب ورو عربر روروال وال كالوة ورده والقياوان ملاصد ادليابها والمرسي وركر ومس رويه رفاوسي للاج ودروس فيون ما وبالمساره ورعله وفعاير غيتمرزم ع وويسرار باطن سلفان يمريرون ودعيدض ازى نفان روز كارود دركسف وكراست وريدات ودر ارف ات و ما ماعه تا اردون دار رسیده ودر قلع کوت فرو سعان مجود خو به ی قبل از ضبط دیار صند و ته به نوره بود و مولاد ی مرکور درای سال م - دخری داشت در کما عصف و طهارت کیشه و صدارس محد نوراد در می و داره و سوند شریعت داد وصف سلطان استاع شی به و درین قدس به بدر مقلعد مت بدرشده و بدر بركه رش ابتين لادوارد وساله بكر شدور في فرق بيكيت صرت سلطان احساج فالدالي عفظ وأن ما بعث ولد معدان والمعتدد مدي بعدود مرا السان المود بتريس ظايرج التقربيدباط بعنت سال مشغول تشنت وارزنى بكارا مدو بعلم صادرن المنتعال كاسرائي صايح سايدا وتهاد واسداركا لعفت وصدا وسدا داسيسترين بخادا داستان دابها وادون ويت كعشنى واورا درواسان وبكالاسترى عظ بودىدازا كابعرف مكة اللدع عيث عود معدار سترعي سعادت في بهاسادت رايارك مرورك مات حلاصه وجودًا ركورصل الدعيديَّ مشرف كسيَّدت و موارْد وبني ساريُوم رسول عليه السدم ما وركستدت و يسين تي كما ل الدس مي عني كركي از محد أن تهار بودي يمنى بنى و واسترسال دروم رسول على السلام عا ورعه دويز برسين زيارت سيدالله حاصل دى دا دې رسول على اسلام رسيرى چورخط سلطان د مشايا عاصرت بى م در دولانى مدر تورميز عنودود در در فرمود حولى يې مركور جهت ايت بارا ده رت نام سىق چرب گفتى بىنشت چهاي رسم چرا تا دا مل تحقيق پست و تتجمع كوينرسسال كري بِيسٌ در موسة عدا ركر در المرحر و العلم أسيلاه در موصع مُعَيِّلُ كر در بسائة خرسولُ اللَّهُ

The state of the s

There

المشايخة والاوليايية سياء الميرة والوجون يبرد متكر مندر تعنى دالك فراك كم وسيرتير معلل مارى قدس وجد درملتا والمسري فرج درج الفاء تعذب تناج در بعوال تنواجد وطرت بسياره كرماى في شارى ترورى دورت الله المام الدون فا المحار والم ى دورزد وخف ميرصلالبرسا باطاط القاه بسيسة ى دوود آه يكي رادرسين مرات. لي ياء بردين سانا والدون ول والموصوصية الاسلاد الشاوت بى دى ينو در كوسفاى جاعت فا درداروروعي فانفاه جاروي مكن فادم مذكور ما سارت بمفتية بدينان ودوال جنان كالمحصاد بودك صفاير داربرد جاروب دويز فردزى ودكر واري ار آسان كود سعيرى غود بيكباركي زمادت كيتية داين ابرغر از تأوى ما نقاء مائي ديكر ار استان مود معیور و در بدن و برق كريدان كريدان ار مود الده فراريخ رج در كون يجه سران را كه ان رعرى در عربيان و برق كريدان كريدان الدي بدالتر و يكرز الدينوران المقرار الافقارة در ملتان ندار يوجون كرير كيدال الإمعني مشايره كرد در يخر مانز و بسيار را لان المحارات الماجورد و بكار و ودر أور الاراصة وصية ولئان بكان بكان الدر مركر بروز من يار فرائد صف باى مالكاه كسد وروج وعراق الاصلاح ورس براى عاز از خلوت فار برون المرنو دسيرحيال دا ديويده به نبسي برسيرم كسيرحيال درس جالا مارا الرافوي ييارير الا المامار ميدمدكور عرض است كراين يك درا الملكان از صور كالواع أرابيز سبت و بر درآن لافر سعادت افرور ببغرف دوليت فرقه مترف تشف بعد حيد كاه كير مرافع وراق التين سعاد در دور بهروی دولیت و قدمتری نشت بعدصدگاه مید مزکور را بسری میت. اینخشره ریدل اجور در کام مراد س بیکننده به سیکونت این اسات و دو در دیگر زم وا است رئي تو البرن مزاي من و قصر مردان واو بدين مواست كيي فر البون عمر شهر ما ر حوار راده است سيستي متيون خدس بترف و أستدري المعل حال بوده ورسفول و معقول مسروره ماربوه وسلونت در جران داست ددریا مزرانه عالی رسا اور دودن باصعادانهن دراتی درس کفتی و بعالب علی نیف رئی نیری ویتے مزائر سابق والی دوری مشوره وباكه وجوة فليزون عررته ورسيران وحرست الشان وأب معيها عامد ماجتنا صنه ى درآن بعند ارمىد زوج رسن فرالدين دروييش سابيشان دارد عوست وسكود فردرمين انتيان امردي ودصاحب جمال ما كهان يتي مسئارا الميران مطرى واحتاد و ساول بقية و لم باوداده بي صركستت وبسترجه دراه ز قعدران تراستيره سوى وأستيره يعليوا زيقسة بسركه درلياس قدرورود فيى لداشت وزمان رمان بالوع وعوت سيرى كردا بنير ولكى يرك تررسوه تعلى كرد تسديران مذكر إلان مول مطلع كزيدو الأسقة بهو ما مريز وقدم دم حضى بالله و دوباس وابروزات سان ما و توليج مر " نيستى و مصنى بريمر شايرو عجبتى ومواليبتى روى ما يا بريمر رنگ مايرى دكسوت باله بكريري وريش وار و تراسي آلكاه درصحب ماياس سن وجوده دلور والبعة رفية بعضا عامر أس مدوكار باجفواب واصطرار ف ولعود ورسين وابره راسيره كبسوت ايت ن يوكر رزمان زمان مجبت، وزما دسميكر وضيرومستكري كست تاسيركن دار نواج خراسان مجدود ملقان ركيمورو سردرجانقام حصرت مدرا سلابها والمران وكرام وكبشروج في مورث عدر المسال الواصل في والرا

ולעניו

عنيدية ويدكوني يك فالذورفع برفزية وتونية خلامة موجود اسرور كانيات بحر رسول العرصلي المعلدوى درائى جأس الدوج ويت الشيرة دريس أل سروركا بفاح مثال في بان بريا كالبيسية وه بردوك خاذك اجلاس جعرت بيع معت عليرالسلام طفالي معيدة معان چی بازیری کادیستان به چه دروی میان نیم به دادین درگرا داخلاب و مودنده مواستاست. و خرخ و عبد روان طف به آه بکنه و درس میان نیم به دادین درگرا داخلید و مودنده مواستاست. میشرف میافت چیزی خود در را بلت میشارت دشایت بخرفه که درخرفه یای آن طفاس او ی م فرمودك والمنيز ومشير ماء الدن دروك بالي مقد لأله برجنان كرده وكمت كفنها عاقرة رسالت بده وانداحت جود وحض في الالمادكي به والين قدين ورادين معنى مستعود لد أميروار كتشيت كرا لهدوفرقه ابيثنان مضيبيه ومحسنو دعلي الصباح عددري ستدبيخ سيوخ لجاؤدكم جفرت بي الاسلام شي به واليوم فرك فالزام رو وهلبوج وث يتي مستنا واليرانجا رمير بها نفاخ ديركستب درمعانيد ديده بودوخ و بايدي برطنات دويد جفرت تيسيور مفرالا عند برخاسية وين صرفي كراشارة جفرة كالتبعد على السلاد ورطن بردود ورود و بخف ين الاسلامية والمرور والسلامية والمروان وفرودك بابا با والمرواي وفرو وي وفران عليها لسلادة درمياياه رسطء بيش النبيتروكسي داي اجازت البساق سؤاغ داد جنا يؤش كرسة وامعايد كودر وجوعية بطاج الدين وأسيرو ومودر بنرك وروي فياالالا بها آورين دكرما قري و درمتعده دا ما برايع منه عظي عضا بعد يدو يشاك ترجيد من أيشاً عالان مي جودند تقيب غود فررما دان رجيد بريعا ما التدكر ومعارضت محدوم إيادين دولت كما يا 1000 مذعنود درونيني جعدبي إقدائ سعادت الرى زود رك وجنا يخ حفرت من سنوع العالم را ارصفاى بأطندر أنيد وداوين معنى ورخطرة بيشان طاير شره بودمنتكس كشيت رفيروس باوان مشفه من شام الندكرسي بان معرف تردار بوجها بردر ميزم تركيدا ركي النس دركير و دا الأث و يا بيزم خشك دارست كركستي كركستي و دركرفت معداد التجديد عن استعاد بها دايوس وكر فارا وداع ومود مركبره ورسلنا لاستوطى باشوا بل آن ديدر برأست وماى دراكم وزيج في الاسلام مذكور زيرى بطرف وصف فف بطرية بالله الدوير برى وعد الله درصط و بغداد كندست صفرين ميتوسيان الزمع داويز عض بخد كرما وأبا سول با بها والمدين محسبة بسيدار مد الإنسان محفرت مندوى شود بعجبت اوبرسا بعيدسيري عالم تروس في رصية ومدروي ويذرك المارد مراه ورفوس والداران بريضم كاه درديار كرانواد صف (ما وخاسيان مو قف مخود و وظرت شيداد سينها؟ دين ويرسلام. . على ناتيد دو ساكن ندرد درايج ما يولد و زند ب اصل آمد ندوج در ستاس ار دوسي يجيد دمسنولى بيرونايت دا شارى بى عدو غايد و دوي لازمايد از برطورى رامير و بيشر دروارا د صاجبهال دايل كسف و كال بدر در تيا بر درز دايشان ع صرولاس عارف وكمن ورشكا مل وبعاوم فايرو باطل سلمان وللدي والارتاء ما فيا درند كره ومسطور كردد وجفرت كو برصدف كما دراكي جفرت في الاسلام مركور وركارا و واوصاف عميروا و خفر عاسر على بدر رز و في عامد مركور باد إلا يرى نو دجه برجم ترتيم الله ديسة وكله المجست آن صاحب كالماعتقادي عظوداست مرال بادواعدهاد (زعاد مقر علمال مست المعاج المادان وفيت H(11)

Of Frances

حضية الاسلام بعاوالى خواست كروخ ى ديكر كركرة الآن مو يكال او دارد كورت في وعيف مت وويريكي ومرول صارق الاقدال كامل الأرة لرص من احربر عربي وت که بردیج سب دستگرید صدر آرین انتها کی این بست بروی المنوه ف برگیر جستی اورا تصنیف ت بیشیار کربت حدمنطوره بر منتوره بیر مقبول در عزب و مجمور رویل قدوک كفيسية ما يست موسد المهاسية مسور المها و م و الأواره و الم و المورود من مودوات المورود من مودوات المستورد من مودوات المستورد و الموات المستورد و ال بجنزي ا ت ع و سيسة ي حيد البرعلية ورسية وكلسن الرينسة برست والمصر البريسة إلا چنا كردوس اوكسى درخاى فراسان دع ومعروت ورؤس مسي سامنا كدو بود راحق عظے وعبادی مستقد داننت آول، رورضع الکرمدیان بداد برریز کورتور کور کر از کار در کاریخ این رحت الدعد بریز کی رحت المروجو زیرال پرر براکوارش مخارث کر دی وارو قات صور الزاریخ کی در صرمت ایس عظر در بوده و بسی کارت و کرام از نویستر فرو می جدات نیم مسا را در جا میل کرده و جدی استی بی مسئل در پروویت ال سلام بها دارین در با در عدر سلامان مستمس الون است. اخراک قصد خود مردت می موالیان ترسی موسلی میدود ترود دستم مردست و بستاری و بستاری ما علم いころのとうからう برابرستان بورفره ان فصر فصدر در حرف ع صال المان ترزى مرقوم فوده مرادي قدر من وادورسرم عدادة است ومرومان آن دار روردومندم والتراوير في المرور ومرف عى سوندىكى دركست كاداك مشرور وروع اورت كدر ي دروع ى طيروال ومكان اضعف الآنام در در اسلام بری در محست حدمت مولا با انوراله م عداله ی جامی جموانی عند التفرل اری بردیت معدر سات، مرتورست که نشته نما زطه و عصر بمای آزاد در و اس خیص و احبت جامس عود دی و خیفرستر در اعراض و مشرو بعلی دوستی د وارس المجالس نیست ويكر اور دال صفرت الما المراه حداد المعن إفيان المدرك الاملام وورات المراط رمانسارك اوردى كم الرووية من سيسترس تفيا والمرتزي الماكر ويون در در در دا معدد عصل مع العسس العدان را درد ادر الصابية وساقب ديار او سلطان المشاع طام الان وركود المال و العراق ادم فوه و وور و والا ا و درى عامى وه ايج لو الره كرى ركر وسلى تفاضَّت فا مأكوس لو ومحفوظ در آيد و السَّاعليس اللاحد موصيح مردم بسيسيط مكاعترميت وميكروند سطى ازاجادت وسواعليا و سطی از افاه مل مشای و مسیوی رق علی و بستردهی در تشده می کفت، در روا بسیمار احسار مفرس سور علیه آسلام در کست و قوان محیده اقوال مشیاع کدار مراه کاه رک کسیت (ستاو سيطوم يتى كوكدابن مورية وسول عيد سلام مدى كوطلور او يا يفتى بينرى بيني

مشناحت و آب اطهار نفر و د ده برد و خلعفهان مهر و اندلقان مساطر ترمز و فران خطلب ام محفرت نے درمید کارستان مسا وراز رفردور سرائے من مل از رفرائی زمار واحظم و مادی مدر برفاست معنای رفراز ان کا ضاعت ایر روز دوس روی بشار می اوردور و ایلی کار قلدران محصيت ومعيت عودى رفتنر برية منوف ترفيع في وحدمت تي والدين باخ بمينان افعاد و بقصر بردوالقاه ي الاسلام با دالدين در الراس و صوحت اشان ار صفاى باطن معلوم ميشر بود كمشت كرني في المرين مردر خالف كه ما او دا از و ن طلبيره برخاليت ود كذار كوفت جون كريد و مولا الوالون بسيد و فيوت في الا يلاد ركسير صال آق قلندر كر كراب رو بود (صلار دلس غايرة كاى جست (و جُست لازال برجس ى لى طايد كسنت و جوف الدر المالا و بلها بري عاص مند و مرد داريد و يجره معين فودك وصلافيت مهود وزمان زمان كالش مياف ودحف تيالاسلام بدربيت عنايت مى فيدر تاكارى الى دارور كدور مبارك جود كر معقد و نقوى دارد دعم ود مجال المصاور بركارواصلان فيكست فأما لمعات بعداره فاجتم فرس في الالام جه فله ملقال عزيد بهست العدمودة ازانج الروع كرمود درسرفو فيدوا مردا كا ي مسالين د بنوى فليون و و ي ي ي بن ع عدم مود و بيد كاه درك ويت كزرانيرو سوالعات مزكور درف يد تصنيف كرده الدواد أى كتابى منفقين كلات فكأت وعرفان كالفرجف سلطان انعارين تي صرالين عالف يسربرزك صف من الماد ومرك وبنيسة ومن كمال الأن بعض ق حسد المال دورية كل سن ومناب ومعلوم نيست كم خرساب نجوراب سنسترا يروروا وركت في روين ساحة كريج في الدين عراقي اعات در مي التي صدر الدين في بينيند مستويا يو خاوري مذكور اين ست و سف حق مرقوم بوده مي و در سساي د البوي ما تا تار مسيمت ناف منك آور واردار أو كا ما كروخا و ري دران نسبت بذشت بيس ارداد نظر دراي بديد محق بيست كر المات بك وغادة سي المصنور وي در باي موف جوس الاسلام بالدالد معز كاحد سودركاع دومين صليه واوضاير ومراع وعوب دراوعاف وتناى إن قط جقيقت بنست مت درد وان الل وا ويدوان مفرعه ولا عوالل المرتارة ي ومع وروي مصدر ود ولتعروف منتقر المروز والمرافز والموالية في الدراس والمورد والمدر الما المالية والمورد والمدر المالية المالية المالية المروز والمروز و

المنافقة المنافقة

Story of the story

15

وتي اومدالدين كرساى قرسترى فياجهن روني سلطنت وبدو مندرك كونسن ي منسر واست و السلط الله الدي مرفي ورد و ور على الفعدرا طعيان ي وعالى وا طعنا وكستابرا واست عجوت مرسير والمنت ومستن في الاسلام في عالم والرافا وكالكشاف وعد حضيت مشاز الدرجة الاعلى مضون منظط وفقذ الكرى حَدَا يَرَبِي مَدِ ملك ن عَسوالدَين طاب وراه مَدَوني ارسال فرمود (ولأن أما وحا كم قيد الكافي) ملال " وليها في ا عاص شرف الين اصفها في عالمي عام و مديني كاس جو او يزيع بدين مضم يعضل دوان ساحت فضا لابرده مكتوب بربيت كسائ فناج إضاد قباج مذكور بمان حفا باعدة عامدوار يحيرها بددود فايره وعطب اش فكايد رس رسدار ورصف بارجود عوى مه و حدة المنطقة به الماد الموان فرا بالرفع اللاقدرة و قائن إلى للد عود جون المستان جاعية العدد منف يخ موث ديست واست و دينينيت و قاص را بيا بدر حييين بستار و عظش دار. كنتاه و بركسة الترداد بينايكي فالنخوا نه و مهاكنت ما مد الارزان دُم كنيات برائيماف وا و شاريخ در در طرفة العين كرد متراريات وارخون آنومسلي بايك بساط صد وارائين ميا حدث تے ایرکی تامله و وجینتی تنسوده وجودالی بدوختین کوبید کر معدم ورایا دخادم نیکا اعلام داد کوطان صدودی کربیتین روز یا نا یاب جواکنون در فریعتی کمیا بدار دو ایریانی حمرت فندوم زكرو درجان بعان معول بعدار الذك فاطراع والمرز وال مارك والدوف وم مركور طلب صدوق دوارز وكيت بالصلس الشراف بعبارت لطيف ومودك الي تفكفن تهدووال نباران بودكريس ابل الدعدم ووجود دنيا منباوي مدار رفتن او فذى مدة وارمان كي. و بعد الآن اي جرد يعان ويشار بول يقى قرياعت وجشي النفات بل لديد اختر بسيرة كريس المنهاد، والهملة ن لَوْمِتْهَا بِي مِعِلَمِنْهِ ورآن روز فارغَلْهُ بسيارغَ في جده بساى كُلّى بي رُرْمِوا إِنَّى كُن عَلَّهِ بِحَدِثَ تِي عَنْدُ وَلِمَنْهِ مِنْ عَلَيْهِ مِنْ اللّهِ اللّهِ اللهِ اللهِ رِفْعُ ورجون ول في مركبه غلالًا ا مندر كستية في خصود بعث كوروير رسك ي فقد ورا بنا ريديد أمروالي اعلاد كريستي الله مراين كوره ياى براز مذكري نوه معلود بورازا عقربه تضميرم سي الاستر في دائند بركر كونية ويشمى بربيالى كاستدويرا تيرى اعام ومودى سنخ كل بودى منعقوات می برد می برد می را عبد الدرام از می است و برا می برد و است برد و کلفال کرد و و متقبل آمر و جسمرت محذور است کا برد و والون قداری مشرف کشک و عون داشت کسن شون مسترف و ما زمین صفر سامید و شور شن سام المان قدری و مشرف کشد از و وقید استدین ن تنفیس برد و صوب می می عمر شده و مترب از شارت بحد می رفد عبد الداده با دادون دری به و مود و تین جفر اید و مسعیده امر در کوایش میستنود مترب از شارت بحاد می رفد عبد الداد با دو یاد کربرار و مید در خلان مسعیده امر در کوایش میستنود مترب از شارت بحاد می رفد عبد الداد با دو یاد کربرار و مید در خلان

وباز اشارت با قول مشاع محرود ان سط از أقوا وسيائ ابها حال بدر كورات افلك تردري يا بر آو تردي كوينساني بودكر دان كوراف نان ما الكن روو الكور الو وسيما نامذ و و در ایم رفت و المرور و دو الدكراد در المؤرد در الى مدر الى عرفت و ملى المرا رتي ملكي ميني ي بناي رو و دانسيمنون كباربسيار دراي جاهر أورد وي تراب به اللي المساعل ما در مست الميام الساس تبنير و دران حال على الخدام الاوتوال مسهر را ما صناعلى ما ميامي عود را و بعن بطوف ميا حيا مي در در درس ميا ميس العاد آن ارسد و باين و البسمة داري در تعت كوي مجارب و رامية و براغي و درست البسان ماللفتيم ر پی رسید و بین و استان کرد و با کلست ایشان کاب بعث الایجود به بیندرکته و الله و شهرت و نظر ایستان کرد و با کلست ایشان کاب شنط او باز بعد الرائ معاید میا بدند ما بین مها بین مها بین مها بی سر در چرم رو نها دارد مکری آرزیزی و هی کمورد میسان می آدرشت و و هم معرب ایران رسیدر دیر امامی مجاست در عار (ایسیان و به در کست رو ایرواق زاعود بعد ار (عام کما) در در ما در امامی مجاست و مکرد دارد و ایران بهای خداد ما در دری (مجاری برست و مشاری) وسيت إمام بكسيدو بكوش برو فبرسيرك وخواجه مادرين فاريجاعت بيه سترو بسفا افتدا अंदर्भेदीत्वर्षां शिर्षिक मंदर्भार क्यारिनि, दर्भाष्य मिरित्दर्भ हित्रा भ بغران رورك بود يدومادر دنال ما يحدو باحداد وبريت كالمتع والا فاراج ماماية چون خواجه سن مذكور منها بهوست منطوه امام اين نوع بودكراد در سان دور براري وكسف وكرا مستاج فرت ملكرا مشايج بلادارس ذكريا وكرسهم منهسان استكاد ركز رايروسات برنجي واكر اسام صلفا ومرطان ابشان عياسية فبت أزود فرع علامده بأبير نقل ستدريامي كسلط من الدين التين دروسي يا دين وكنت مدلطان قطب الدين البك طاب شراه صلعان السائل ا مذكر را آزاد ساحت و بالعت سلطان راست ويت سرة وسياه بالركامة اس كادار المعان والراسلان مع ادين صادياف و وكنت دو دراه الي بعرج من روايد و روايد كار واليج من ما در المعان المار المعان و دوايت تا مرزون ماورد والمجف عربك نام فرك حدوم رز حدد لك مراكي درست دانت اوالرز المستراج بمارك وقية الاسلاملان تاجرو ونمة مواجد وتاعده وزدسلفان تساللان مركور واسد بالرصوف واوكران عابرو برجا كعصاع ومنفرحة فالبربطوية ووغنة والا اورامازتري وارود واراكي بجمعت كارت وديفياد القرسلطان مركور رار إو يواخوا والدائن وكاروال سراى ترول والمت سدغان مذكوروا فالمعتطعا وبدارونها وودالدي سلطان تعليم والمترارة والمالكيد وجال اكالدانشة وسلاى بسيار ناك لايس سلطان تحليم مل دليش در فارد وسلافا بدو و ايمان الحال واشت و تط سلطان در اين اين ايست ما اين ايست ما القاه و حدث في الدار الدن مدر الدور و دي تركس الاست و نط سلطان در حالفا القاد و قراطة الاصرائيرين آوان و الدين تعداده بريستان و در الدور و تركس الدور و القاد و قراط برايا المسلطات المستحق مناطق و الموادر الاست تعداد و بريستان و در مدر و المركب و المركب و المركب الدور و المسلطات المسلطات المستحد و مناطق و الاستراد الاستراد المستاع القام الملة و الالا تحرير و در و الدالفواد الدور و المستحد المستحد المستحد المستحد و المستحد المستحد

Zion ota

"Salls who

de signatur

محاد در در ادا و الفتا مي المورد الما المورد و دو و على المرسية و القد دوا مدرا بي برست الحكام المراجعة و و دو و عد و عدد و على والقد دوا مدرا و دو المراجعة و المرا

1319

رون المان الم

119/2/1

ري وبد وبدن والنا المار عدد عار تفق بعداً ومذكر مرائع ما مرود المها وكر مراً مقداريك بايوست جذرت في دري مشرف و بعدندوا بالم وعودن وموارية ودولي باره و بصوت كشود وريوميت بالكراري و مستال كرشواب ب حروي اربها والهار وركب ورون حدام عسر عمدان درخاست دجري كردول كودو بسفاس عدراهم مذکورکفت چین نزدیک مای ترمیر دا من پراهن اوی دیوع دیگریی می دانسته کرمه کی مؤلورکفت چیمنول است بعرد دخانی از نجوم ون میشنده ما برویا دوستی بردران عده مانري جون سباح رز خادم حفرت في باجلعي معلف وبسيت تنك نق واورزك حَفَرَت عُنِي أَبِينَ مِ حِرْمُو دَوَارِمُ عَدِوَالِدَ مَزْكُورِ الرَّمِدِينَ الْفِيصِيدُ الْحِبُ وَهِنْ الْمَ حُدِمت مَلِكُ الْمُشَاخِ وَيِولِكَ وَالْهِنَ وَكُوبُهِم مَشْرِق كَشَفَ وَحِسْرِورَ كَهِدِمت السَّنَ مَا أَيْرَ واراكيا برسل المرجوع سلطان صوفيان نطاع لاحوالين وكوكه ى ومامرك من عدالدوالا درواء وازديني سرة اجود تش رسروروي حوبسي سارك بفرع سلطان السايكوم اللة ولينه بار ويوماليدو عد فينرون إنصوت ابيسة صفيت طلبيركر بازعلنان أيد المجموسة ومرافي فالخواسية كراه ملتان سيجوف وقصاع الطري دارد اي والبدأ بسلامة بأغار خفرت وموددازان كالمال وضعتن وردواردلان مسلومه المساوية الاسلام با ولاين وكرايست تعلق با بينان دارد القسيون عليه طوال شرديك آن موصل مدكد التي سرحد ملكان موال المساق والمعامن الم موسقط ع الطرق با منه يا م مرحد ندوار تروي معدولا معرفود كوف شد ميانية عود وجست در دور و وارد در إندامش افداد ودلبرمرك نهاد درس جيد روز سين جفر عطفان الواملين فيدا للا والدين ورائ وكرو وت رضيت بدور ساوت عدد واو دير كوفلان مون سرصر و مواعد او ایم روم موت ی الابلادیة و افراد و داندن است در را و دادر است در را و با دارمد و کفت باجدید مناطعان این به این با در در در این مردی نمای و این تروه ما شکه دانیوه و داد سر این عزیب د فتح اداد که این در در در عایت مقاست بهان در ان ترک تا که در داد کارک و در داد کارکود داد رشره بو دند توج بعرف ويكرينو دند بعرض زو جرو عبداس قوال يملنان دريد بقرم بوس جفت سلطان احساع نتي الاسلام بهاء الحريق مركه وسرواين عبداللدور ووى كفرة صف تن ما فت کلولوید و دیری که در طرف صفاد ناکوری ما فند این تراه و صفاعیت چیون تا مکایم نی نوانخده بی انجابی و مودکه کلوسین چیزا پوشیده کر این اما بسی مشیق نداست مناف بدت بند منی عبد انساز اربی چین کران استر ما که کیاد داما و دیر تری کرد تر و کی دیوان و اند که مردم روزانها كالخدور وتصناكت بوال مفرى ومأييغر والركيد كلي كركز في تذكر والجام عيد عياس مواج در اون كاوار داره وادب مرجيرون يسرك أمادار ودراه ومود عدراللد بيوس دار در بال برد ارك اصطلى كبرمران بوص در دردان يادي بادك ، " مرار مب بخليص ال زكر ايو دجون عبرالدان عن سنيداستخواس كومان راان روم خال ماليروتر درة م جوع نهادويز نقل معداد ورسطان المشاع بعالم والين مراحة ارمولا باصررمرن لوي تنزية مدوقتي برمول بي دون ينفاي ودم از من بيرميد كريم من من من الفي در طالعة كفي كفت كدام تقبير كفت كساف ولي دوغمه مولانام برين كفت كشاف وايجاز اسبور بهان كدورا باش مول ناطاري

Les Mary 3

ار کلم مورثیر:

Just l

رون عادف بالله

صدورت دکتسوت ور زمر القد جن سرعه داندو بی داحفرت نی بدک داندن افزان کندرت مرون کنندو در دادا عدالفتره بر مستقدی ارازه جا ای و داد با حشار و درخ حق ریشن مردن کنند در دادا عدالفتره بر مستقدی ارازه جا ای و داد با حشار و درخ حق ریشن د ابرونتراسيده عكدار خود تركيد مسير عدالفروس فركي ارسوس كان جفرت المعلى الاسلام المن و المرورة وصاعد عال والمرام والمرال والموال واستخراق و سكرى دوازى مقام جعرسى الاسلاد اورادرغا اجد اوردر كاس مرتبه واسل مكين المت وسقرة ومرد داو در فصد ماين المت كرمها ميرد و از در تال المت والق جفر نردرا كارسيدة اعت ورحساره وخود مرقداو عاليمه ومردم أن ديارماراك مركور والمارسة معاصة الفرنقي كمت رحوت سلطان الرو كالطاع الدي يمد بولوى وتدعوك معينى لبنى ازسنب باجفرته الاسلام وكرما ودرميا وخلفاى جويش مرقد به بعنية بوده يرسينان توحينون وودود عمال ساكسي ليسيت كبرو ركعت فالراق نمايد ويك زكون قران مجدو و فان تبدايا مرياند از بادان بهدكسد مقوران ويتى تكست آركا ويتيم مشارا الديسش دفت ودركون اول متركا الدعام ملى و ورات دويم برا رئيسار در در يرحوانه عارز سلام الما مريسا بذوبار يا مى فرمود كريره وزاوراد واعال واحمال سنها مل المن كروجي شارك ويقاله وفي الدوي وحد مرادامر مكر مكجيزك بن درسده بودك فلاسبزوك بررو زارا ها زصيم تاصوع آفداب خي والعاكم وس ارطلوع جوتا بنظم عارفر عوب وكالوام تحويل ماس الحام رساءولى ميسري سود برجيد فصدر ودم برجه درسياره عافي مأمر والماحق الامام رز مفرت يسرد كيتكر حوديث سماء الحق فركوك جين اجتماع دارد كرحفت بيفان وامعنا وكتره بود ومهدمن بدسعت مى كرى ومراسيرى مى يزيرى برورى وسر سرى نباسى يكر در طاير وحت وبيكي ما يركون في سركون مساوى بورطف عط قابتين الأساد به ورسة والراح مرحت و سع میرارسه میرارود به مند مرد بر مندی به ما برد. رفت و سده کرد بنشیست مفرسی بردهدان رسف شده و در با این کارخش طعام بستش بیاو ردان مسا و کفت صربی شت ار رسول سلیداسان من و کرفت و اولم برد و شد سیال تعاما دارسیا برآمرس شی علی برای چرب بی و ما در خوش برد گلسده برد و شد سیال تعاما دارسیا برآمرس شی علی برای چرب بی و ما در خوش برد استان می اساله برد در و دسلي دو بنه ع مي ما ترجو : دانز وخاص مرا باعداد كارى نيست وريارت ايشان داعتمان إما يوجو صروس مي اينزمقر رحاله وين فيص مي مريا بينوده مي كي ريز معني حريب ايكست اها و و المارون من المارود المسلمان بها و المدر والمدون والما المورد و المارون و المدرود و المدرود و المدرود و مع دركه النبيا بال در المدروع ف خود درجه سور و مردا من الشد جندي و الادرود و المدرود من به عشلاً به مها به که کشته مترا منشبات این دیده اهمه منتابینی تأماینو و و و و داراد مردی منتلی به کارکشته شرار نویداری پاور دی و ساستو دکر آن بز حکم مرک در در اگر این بینان در که در در در در اگر این در در اگر این بینان ردر مفرسی و دود دود در در مقل سند ارجمید سلطان ادول مفالل و درور و تواند کی در دورد به و مفاولات و درور و تواند کی در در ماند و درورد در در ماند و درورد درورد درورد در درورد در درورد در درورد درورد در درورد در درورد در درورد در درورد در درورد در درورد درورد در درورد در درورد درورد در درورد درورد درورد درورد در درورد درورد درورد درورد درورد درورد در درورد در نفردونهٔ صلیدران مدکورسرفارسند و برد سر یه کرمرروای ما در وستان اید کنندو در عربم و در مرزد تا بعایی کرد بستبسسک و جستند برد نوعوت بن الاسلام و دکت

درين كسوت وصورت إي معنى إجمناسسم النراكسية برزاك قليفراكم وفرمودك المدوفرادرمان والانقوم يربهوجهى فلنركفت المعدار تا مامراى كدير ودرعامي خاصى ماتوكة إن فرعام والوان فاص مستقرا به جقروا وهاى اليم عامت يجو وقائل مذكور مدين دسية رئين وليزجوب تحرساني درتانل مانز وبعوت باطن إورا إرات مداور بدر دستور کون دار مرحه و سه در مای در ناس ما در و به و با هن او در اواره که به در و در اواره که به در و در در می به تنده و در مرد و در در و در در می به تنده در است و اسراد مرد و در و در به و با در و با در در می به تنده و در به در به در می مسلم ورمغرب زميمه مت بيمنا لكرامين كالقريعيون بغرب وساى رفعت ورسنى رافع لويش بيخ مأه بود داين ما بال ورجوالي بوس مودى ارمودان جورت سيرهال بردكيا أو تي بي - دردينات كروف السرعال فع العدم المائد الشت صاير الروق درايلي اززارت انساء شرعنيه السلام عقم داوالليلام مراسير بعث ماه دراغابوه ازاتى قاصراً بعي ئارزرى زارت جرت كيدندكوروف ويازده ووزئه مقد سارك بي و إد صورت يستيد الاسلام لي ولدي على و قدر على دريسي عير الى لي مرقوم و وو دول . سيا وي مرقوق مفي مور بودوست جنائي مر بايد ادول كذاب فائه و وال كه شدى د برابر تفتی کر مشکل بودی اوجل کردی و برکر رحی تا یک نوری ما کاه اور از جدا بروی ای بیالسند کیدات و رسیش شرا مشرو و ورک ستان و فیدمستقیل از ایسی مشروع شویا بیمان دوصد لیتسیت در مصر دادشتان بودی و زاد از ایسیت کرد. عال الدين ساوى داير جنين مائي طبور المروات كريس داسيره والتعلق فاده ما والمراس المسليدة أحد و أن والشيئة ملك (العل) وهر موور ومر يعي ملايان كالجرعيات كروجوت كميرة لاطفال جالة ومود كرار زيركن سارغ دور جلقس الذازنرار احضان ادرز إوراج تعادى لكرد فالمدراك ابن اجفر الاعدموان مقاع والمرادا كالروا كالراك والمراعية والمراعية والمراج والمراك والمرادا ما شرونت درآن المام ال مقام ارعيد مرسويم علوالسلام وران بود فت ومر وي ري كنشت بعرجيدرودان زن سنيفت يرسورج ماجت وبرسالس بيشناف يعالماين جربه سيرمرك رركير مضراب كست دست مرعا براوردكاى بارعذابا اس عاد كرفت د بقد واز د حلب جفرت مير كالدوديس بركه عقام د نيسيت دسيس و ابرومزاسيدوان

100 Test

Expensión Expensión de la company de la comp

كفرت في المن ع الم فعدد لدون شر القري العدعل عرض الود و والصعت فوالر والم من وعدرار وطاب رضعت ويودورس ايز واي وماميرو رضعت عائير إن فال دانی اسپوکند و د نرکه مایک ماه دیکر دربن ما کا نیز از ما رضعت نیست و صل و در در در سیمان شمار اطاعت مند درجون ارجوت نیج الاسلام وصعبت باعد ام یک ماه بجبت عاطرين ارومن مركز فوت وكن الدين ابوالهم فوراللدمده با وروضه الشان اردوم وحرسي الاسلام بما دليلة والدين قدين دوم علا مره مقدار شرى يرتاى وابيش صفت يت صدر لدن شرر اللدار عايت اخلاق كردالتقد برابر وجهة حدد مران روضه مترك حرث رك ابني تشرف ودور مرداني مرجاني فرج كنت مي تعين خود مرصفيت في مدرا دس شهرالله ريحت الدعليد إعلى وراك بقية ا بها يون هي مورود مروسة باداري مي ترويز قائل دروستي و داورا مولانا كما ل الدين أجسيني في تعتيز بحوداست وراق مشغولى بودى و بوت فار براي عاست بردن آمری و ورانای مرتورها در ایجام و اسرام موره بودر علب اوقات دراد ميك بودى جيئا تكروه والمعلوم ومفهوم كستني كردن اودرو كسية ويسموالا نايري مع پول دوی بدان ما نواده به ندداشت و او در با بین اصقالانام نیستی نام بود اگر کلیاب به این از مشغول به دی و عوارف المعارف اگریجا، ذیر داشتی در وی شندوا و کر مزار جدر در کوارخت سلطان المشائل بها والمالا به دیون زگر دندان که در در داشتی بران شری از کرد در ملیان و در دی بهت و وقط و در جماسی این ارسید از در خورت نیز در در خدا این مورد و در بهت مهر دران مزوات بهت و در این اگر دی بهت این در سید از اگر در درخت مرز داده بهت و بردستان ولعداند را مردست وساید اید مقر رصف بردید دارست که در در دن تیزی بر شرفوری در صد تری بسید تکر برنشد و مشاه یای او افغوا افد را مرد ا و" جو المن المناوليدون ورج لا مدود بر براميد و معالية مود في الحرفة معرف به و و حدمت مولانا کال الون الجسين بلعة العرفيد كفي كال مرا وحرم الخوار حديث من الساف به الدف والرياب كراميد داوان دوست رامده است و العراعات ور مريال ديوي يكان موت إلى السلام عب كسف وكراست بود والفرو المل كال ودر مشرعیت وطرحت مستقر ای او تحقرت استان دارسی در پیولیته کان و معتقد (ناسر بر تهید به در و اسی و کسفر چنور بیش ایشان می آخرین مسلام علیدکی سر و فق سند بدنوی می تعقید و ایشان نیز علید کالسیادی و مودند نفل کست از حقرت صلعان (او ایمانعا) م المجن والدين فكركم بين فيرم رمرى المجن الفيال وفي وي فتنزو إدرال جين و والمرافع بين المجن والمرافع المرافع المرافع والمرافع والم اني سرديد بالي وضرير فصلي في الدر المستى أدوروف بأن ي راسي فاكا وإن ويد مسؤور و بعهداري تفويت ياحدوان مخص تجدوا دربك فود الوجه ندوق ورو غذراك موضع وسیده دودان تحدور میشادد بورید و و دو کونسال طلب و بران درویش کفت کرنوا بردس ک چسری سال جندید و معت حورد ، و عذر با برا دو باکشون کرامایی و آزام بی بدر کند شد و بال ، ... برد اداف برحبد کرک درویش کفت از حوال بکورو کرامت ار حشیا به علیه بنید: و مذکور براوی کوشی و

در ما نفاه به مدرند منادم به جنان گروسی ن آزید و ما باک به ماکه برحن ن در در صفیت و میمندگر ترکی به بای درصا هاه درند کار صدر درآن میسی میسوشت و آسیام زمانی شاسل ترزو و با ایا ا خرجه درگر در مناطقه میشنا میدکه من دراین به سنان در موجوست میشود بر مانی میشناد و در در و و تاریخ میتره ادر در در مود دنیش میسید در و فتاد و با شار از میشند میشند در مانیش از میشود در در مواد و ایران بر قلدری شربرزین با دو ترسیان و ارال ارائی که زمتد نرتا با بیشان چه کوده درازه ما ارتد و الدرای ماههوا دیگرنقاب که یکی از بیمات کا نام غزم ایشان دراد بورستوطی بو بسی صاصبه ما دون ما الدور استدر مور برجيسا كي كفشو بها فادر و وعدد مرار فارج در عيد كاه روى سوى اسمان الروكفات بار خواب در عيدست بر سنره و كاله تويس ويت بدليش عمرد وعيرى ع جوابع بأيركم ارزخ الدينا يت حود عيرى العام ومرى يون رین می با نام رسیند مامد وان می ن برم کر بر براه مخطیب مرفع مرد داخرد کرستش و قدآ در داده می بخر مود که مادش دوخ بر دف به برام کرد نیزی و ترا در دستشت و رست او و داد سیافتی جدی می افرن چید کاه این می است این کرد نوش و یک او به برگری میدند در من ن معتقد عار محلصال ومتوج كشت وعرف مودكما عاج و المتوت مرست مود عرف مود عدم ما مود عدم مندر اين مود ما مود النجران أربط الشروب كالمستركان عيرى وباشروداس داع ودون سياماه مريدان حفرت اورار برجال دكال و دفاسرته وجرب مقد نقل مستدر بحرب سلعان الاديا فعا علما والرو كوس في ما سلام ما كالوس أورة عصور والمحلاف بام وى ود ودريخيتي طعهم بأكما موان بوجرى وحودى والتاسعية بأعكو بالون در مايده الميتن ل جراعة وبإبر براسيره تفاول مودى كوياككواس طيبات وعلواد لصالحات درمنا بادري ويركرا دىدى كرىيدى اى صراى مارك ويعلى برغست كام بكارى بردوى كور وسى عالكستى جدا يخ يعزى دروز بادرويشان جاور بودندويم درآن جال مايمه ودرميان ورديز وصفرت بين الكافاد درصی طعام با بر در ویشی به کاسه کاند آدمیان اینه ب در دستی دادیوکر نان در متور با نزد بی زود بنادی برد وی مورد صفرت نیخ کفت سجان الله جان ایشان بی مرد طعام حور دن ى دار وسايد حدر رسول عداسد و مودوست كرناب تريرطعام ياى ديكر موت ي في مدور من من مرك الدول علنا ورسود برفارت معرعت الاسلاما فأوالدي ركا مسترف كسنت وديت بوايد المشاكي في صروارين ويكت المعلية وصاحب وروابسًا ع ودفرورا حدث ميا ما ين مع ومع البينا و دسترد بها الحادى و محت كاما بين مون سنان المديد المودة ومي معرود المحتى معروى كود ورج و مركز وعد مركز والمعلى و درا أروى مشعر ل عدى وعدت في درالم بن على الركز با جفر لا ما كالورد ورام دو المردير صور عوى كوده الركز كما راج حمار

State of the state

مان مان م

جرائی فترای مای دومید دهاهما در در ساخهماید در در ساخهای

يردوز بامد دائي صافرترى وغاز فيدريس اوكراردى جنابؤ مون احفب الرس كاستاى وز صفرة اليف عربيه و ناست كالمروز الرمقاع وور جيلين دوري أي واقتد المن عاى صف من الدرجواب وأولا بابن جديث كارى كم من صلى حلف عاد الله احتداد الله المناولات بني مرسل مولال مدكور مساكت تعشق دور دكر با مواد جديد في بالزياد بوارات عاصران ومولانا قطعه الوين در عار بامراد اعامت عند دوبوديك ركعت كزارة وحذب يني بركعت دوم المروي زيوبت يور مولانا فعظين بالشهر نيسيت ويستى ا (آلک سواد که چفوت می الالها و نور الدروی بنو را سفای برخاست و نی و نام کرد کسید سولا تا قعلب الدن روی سوی قبل و بروش می اور د کفت چرا میش ارسلام نی اربار جاست مَشَا يُوكِدُ اما در سَرِموى ا قداده بالمَشْرِونَ إِبِكُرْسَيْرِهُ البَّرِيونِ بِحَالَدَةِ جُونَ مَقَدَّى بِيش برجر: سبح ره سبح منو الأعلى وجمنت عج بماء غلة والدين تصريحه فرجودك الركت ما بنو بأفلن معلوم خود كاسه واسهوى يعاده مارترو يت كربرج دول فاقتد الدي مؤكر كفت برنوری کیروادی جناع سرعیت نیست آن طاب است خفات تا ایوان ایا یک استیر فرک معتی نجا کرد و براز حفات سلطان الله و ایا نظام آدر به قدری مطابعت موزی بعر دران چین مولانا حفاب الرن (کعت ای محدوم برخو بر در و بیش را حق دنی آری وأداباب فوم نكر في دارى مولاناى مزكور جواب دادات درويي الأسن ديره إم ديك يريمه نامى يا بمكعت من وفقى در كاشغر بوده قلم تراسى دانت كر نافهان د نها له وثلكيت به خید می بای مصف می وقعی در باست و تو و در باست به در و و تا با در از در باد با در او بست به در و و تا باد بر آن دا در باد در در میان در از می ایران میز از نظری کستود من کفتری با بدر به مینان ستود که معداب دا در میان این از میان در میشد مدد در کر بست در دوان د کان برو کر آنجا کارد کر براز : درغایدت صلاحیت منیست ودریایت طهارت مشربه و ریستوراه و گلم تر کنی باوی مکزاره ی درست کرد و بغوه من بروکانش رسیم سیری دیوم برنوره با صفور فقیم فلوش متر عران عود ميرو بيرو بالمرمزكورك سيعن ديرو قلي تراش طليروكفت راما چشر بربفرمن بامروفهشي بنييت وبكوث وجستي كاه مى كردم ديدم كر ديد و قدر الل چینه بربیرس بده دعایی آنسید او دمیره و درمیت کرده برمید من داد دیدوسی از مود مرد یک لیدرم بده دعایی آنسید از دمیره بر درمید کارده برمیت من داد دیدوسی شود و کرانید مهتر رای بدین افعاد ده و ترفیذ مربیستس آنا ده فتبول فود و دسیارای شود و کرانید فهون بايدكر دجواب دادار فع مراش وريت شره است بيش ازين تشويته مروجون والك قطب الدين حكا يتاع ورع المريك ولاكفته بودكو برورويينان اعتقاد فروز والعن ا یا م اطآن مقام برو ت آمده بر بهای کرمیره در آن مها و فات یا حدیده و آر از موست سلطان د مت بع والا و اما نطاع در بن محمر منفی کرست کر و زیمار روز یا میسوششد نها والدین قرارید در مجرد و من میس محق بنا دک میستول بودند ناکاه مخص نوایی بدا کششت و نامه سر مر مرز بركيستر بدد ت المدليل عجود زيرة لعادمين خ صروالم م كوز فالدهيم صفرت اسلام به داد و تفت ای نامه کنت و را مود و برزوار برود و موفق بهای این برسای جمع سرداعد و این قرسی و دون آن نامدار در بست و ف

و تقوضی مود صاب در در بسیار بمنت و مدخا حت در آمدند به یک در آن سخر که از مدر در و بس بیوند بن محا سله بدیرد از و به برار بدر از ان القیت و نخوا این که منت شی مفرکت کفت تاکزامست نن نی درمن صلاحی بیابی درویش زمانی درین تا ارتشر وکفت در من به کرامت می مخوابی در این با شد کفت برشران آب خرم بدرویکرز تا از من میش تو بازانی درویس فی خال برف سب و بین از نید الاسلام با که ایلی و کری در در ایست وجه الداردی در هر جوارد و قدم براب را در و بر با مست می نید مر رفیس در در بازاند دود رسیده می در وصور ساحت ده ک مواد مرد و بردار نقی به و در کان از در در کرکست به رمه "كاسودارية درك وف با كفند وارجه نكروي عي التي هندي مقل رويي حاصل نكرود وي روى شفاير بعدارات بليش درين وفرا مروادات دروي ناست بعضى مردإن دبيرحا نؤاده يستنذن نجاجه ودباصت مشغول كراق زميا فالزمي ريكا كويندو اين تبقرنيز باكخا وكبيده كست وآزمينان ابشان وودروييش تعاجب جال دديده وكتيت از قصيد تربية بإن آن دِية رأبي ري نام دست دون ديد درويني بود مودبالله الله بسى برتاض وبأل اعتفاد جون بأى موضع إسيرد (وراديرم عوارف دريسي درات جنزيك انسجفر فرميرم وى مناجب ول بود الألك بيشتر درسوضي درويشي عربر الوعوه درطاعت معبود المنتزيقية مردانسة وحرد عالى الرسين اوراحالي أرعى كالتر دری معدسته و در بسری می بیش اور د و نتیبت این چیم رو د چید ته او را در داول کو د کاه د کو بیشد بسیار بوداگر شربر بخ می کنی و نصیب در و بیشان می کردی برگز: کا كأعاورمشان وجوباي بودك بولدود لاالدودان ديارسر وعظردافت مركز كاوى ويال خنزى برراعت وغلامرد بنامدى ودهن بنيذاض ورركسف وكراست خانواده أرج اده حفرت سلطان دستاكية بالدارين بيركسي وسنى وسنيد يكريواد في در محاود الريسي سيدوا و در مرسينان واسط بده كردور عجم ين بالاسلام درجابى مشغوله ودنركا يكرومودنوا كأبدواق بدراصفي وتحون وتعون واصفر سرسنان رصلت و مودوی در در در در سرسه معدد ادر این بیمی ساعت در دار دن رین در کنا دامت و مدار معدد دیلی کندست چون عنان ترسید در در در در موسی که در است عمل می ترجه شرستی بهای اور مدر در خده و در سرس در در در در در سرس ی در است. عیال می شیخ می ناماد ایکی میل مذهبه و دفت مز میداد بیرلوان و در میز برای است. میروست می داد کلام دام دام در در ارم ارم در استان بی میده حدث شد سر حدکتشت چه رج میزا ي درياوت رس بحنى ورعوسى كردروى بوديكماركى برط فرائد او دامت در محفر بست ودناء درازديد وحفرى ووجست دومره ودهوت الدلايد موبر

121)

عليدار تريا أوردوبروليردور ودكران طفاع بعامارك بركر بدفعن شادك وتعالى فيار ا ولياء كاركردد و در زمرة سنايج ناموارسود بايدكر وراياتفق عام كام الله ساموزي مصل مرأته بعرل وجان فبول غنودا وارأبى بالكشت بعدازال يفي المحفض بحفرت مراد فض المرور فلدرجة مؤد كست وفرود بركام البرقاة رد يجى دانى كدك ورحف وارفرود كرموس والمردن وابرن مرساير فرده وكريس معلى ويد مى برد درين ميان اين بيرا بركت مان كست ومرابع ولت قدم بيرس مندف كردانيري أبا جفض رعمت الدعلية ومودك اعرزنوا ين يرحفون فواجرة حصره وعليدانساء كرابان جاورده عاسرو بن حاست ارجوت تي موالل والدين عدداه وبى دركتاب فرافي السركت أورده كالدركة عجبت موال ارتفاط رجت اللهعليه حفرت واجرفطب آلدنق وابسى تلذيب طلاق طابره باطل وأذاب تتوقي وطريقيت بجيسول الخاميروبه عاملات ديني وجالات يقيني ظابروما طف او أراسيت و يراب لتت جنا يج يك بياعت ارعايره ورياست نيامو وى ويبولية كي نتارك وتعاى مستعرق بودى ماكاه جفية زيرة الاولياد ولاصة الادبيام اصعين الدولة والس أغاربيروب شرف بعيت وارادب اومسرف المروصل فعديا عد جايخ ماقبل مرقه مرترماست و ديستر كابدل بال بالدافيهرى درك يندوه ي وايت كرمون مكرا لله يتص المدسود و بناد باسا وسته ودران فعان درك تيست سالكي يودو بدان درور كالسنع يحكود والتهاروزى موازنه ودويسيت ويفاه ركعت فارباسار يماكرزورد ويتزارا ودود برعفة بدركانيات دربرتي وياد بقل استار معرب سلفان الأوليات والحق ع مراوي ورقص اور مريم ورواد مري المرار سي مفسالان عيم رفيس الدام واست دركال صلاح والايت التي الراب التي الراب التي ارتب بادواد אינולים בול נובע בובי בניצוש בשישון אמין ותוכטוב ועם בילר وعورب عي زرد رسيس مزلو ركفت كمن بوركاه أن ابو أن ركيدم وازيكي يركموم كردرون العال جسسة والار وكوتاه بالكست كري الروى وور لفيز درون إيوال حفرت وال عليه عملوة و سعالهات والارم وعدوالامسعود بالكركو تدرسول علي إسلام يبغ م خاص وعام مى كزارد وجواب ى آرد رئيس مزكو رز ديك عبر الدوسيعيد روست وكليت كرجيد زالت على الاعدرة الماس من عروض دارى حوار كرويت ديدار براف را كريك و دا بروي نات مرف متو بعد المدالرون اراكم و يرول درميد وعرابيس موه وطنييرو تعنت كروسول هداى تنالى ووديرك مزاحه مور ينكيب لَان سَيْرُه است كروب بين برو سلام من بُر قُطِب الدس بينية وله التي بيسان و مكو يرتف بجُديد كم برس ادسالى بلودى يسترات كها كاليوجون واليس مؤكر درات جواب يرجعني رمواه كشت كيفيت جال ومعايب مثبك بكيت جسي ميت ومرة المنتائ فطلب ين محتيا دويق عص من د د مورت من د اللهدوراء شرك ان القص الكسب ميسيت و ما ف كيست باغرات والده أب مايون يك دريادة كراد استرسا وجدريك و الكري عام دو معالي مالدان معام معالي مالدان صورت بر راد مر مسرس برب معنات بدر منده منده و مندر و ی و دود و در در کارت بزار بار برمورت رک لت صلی الانتهام کای فریدنا د بد ایستا است میک جد

عقياللاد الصلحة إمتاد

درعنوالند نظرومود ومير و متي كشت هاى نططان درجي صفرت الهلاه درآمد والمست و نيافت حداد كرم برائلة ورآمد والمست و نيافت حيد بدا كرم برون في و آريده دا مراست و نيافت ميرون في ورائلة والرباع المربح الرباع المربح الرباع المربح الرباع المربح الرباع المربح المربع الم

विकास कर कर दे हर दे हैं के कार है। तह दे पर कर कर कर कर कर कर है के الرواد المال المال المرد برديم المواقية والنفي والمنفرة والما والمنظرة والمالية والمالية والمالية وي المرد المالية وي المرد المالية المالية والمالية والمال داع دورامقاع عالى از موت بنها فيها در در المترسر مرام ورق حوركتم ور توجيرونفريران فيحوراز لامكاني وأن درحور وازجا وداني وآن كسقد عجر منسيلم يدرف والاريد ويدووسفارك مبع اسلالق وان مطلع الوار ناشيلي التاس طهرت ويلى جيدات خاص قطب ايرنائيا ركاي فدعك ودفر الانفية الوش بورجناي تدفي أن قصد ورو وحد زيرة مشري معيدالي والرين فدامه مسطرت يورصوت سلعا بالعاشقين حواج فطرالين وكوسره متودرات بدررركواراوكالدرس اعدملى اوتى دعمت سعلد الدواروما بدار نقا رجلت عود وصرت اورامك ونم سالكواشة واوما دىداشت والزوات موصفا در كالعصدة عقت اوراى يروردون راحوالماوي رود جون وي بي بيالي رسير يمساية صالى داست والده حواج متنام الدر برابراد بعلى وتبياد فاكاه موف دل بزرى روش حيى دوجار خورد برفور ومودد اين طعل راتي عيرى برساير دو عص يورك ابن طعل ازخا مران ابل كمال بعد وازدودمان ابدل صلاح ويدرر ركوارس ارسر آوكزست وامت به درى دارد ورايا مين صلاحيت من منى كرد و اين طفل العكني بدير وعملي صالح بسسهار كرفرانس بعام ورديد را زيد إمان قرم رازدى ايساع عن فرمودكان طفل واكزار وبس يهارنا بيب معلى برم كبرتت ووبروتا يرى بكالمجت وتفقر حال ادبواجي كايران بسابيجون تغفت وعناية أكبري يعروا ونت بطوع ورغيت داخي كنشت كرحكم من رسية درال مقام كما دائي م معكر بودايو وغض أع بكارعباد سرو يكل سعادت مينسوب و وجوس وام قطب الدين 12/14E "

25

فصلهم

26

ين جهان الدين محربسطا ي بود حيان تعريف أوجوزت مله ن المثناي فناه الميالية حداديدا لعيدد مرفوم داشته است وحفوصين الاسلام كالهاف عير بالسطاى الاصفرت سلطا والمستاع فطب الدين مكتب وفرورو الحادى تجرواعتمادى عدود والفرت فياغر عطاء معروف بميالون الحرى قدرس وادر بغداد الجوف قطيعتاك الحادى واعتقادى واو ود درين مرجيزان بغيوريه يعد وجفرت كيدالان عرعط از فرطاعدة وصفا اكذا وقات و بغلب ساعات درجيت صفرت الشان يوي وصفرت سلعان سترس المعن در مفد دود ر بخد دست دوشان توف مخودی و شدن در کست ی درودی جون آن مزاری می از اماری در شدن با ره دارند مرد و رسر بود سلمان سملی بن مؤلورت بیانی تا برای بود در کرد و تابید رسین به رو ده در در به مهرو و در برو و سعفای سینی بی معرو در به بیدی سای به به و در مرد و بید خرجه و ده در دی سنز متوطن و شد به منده تصیب و به بین معلوس سنده فرس نی آلد داش سعفان و جرخود و در و دیک به در آن بینی و فرعیت استحدیث، و کنشندن مردان آن در کانم آل از ایران مینی به در فادس می بیشر به بینت و خرد دیگل و مشرف تد و میگر در از در مینی او که دا دیر داد و اید ایم بیرکت و جا صدای خود تنقل است چون مصرف ترد و مقطب ایران متو و می کنشند، می مینی است منع واسماق والمواق عفرت سلف والأفاق يتصعين الوي قدم تدرن المام ور تعده و ودر ارسان داشت کر زک دشارت اشارت مسر ور وماسرسرف ای با جاجل موده أير حفرت فراح معن الديري المرعوبيرس معرف مرسل وموديد المرة ميع من احت معرسيت كروب ماي لا بعرمكاى من ايست وسلامت ومحدث عالم باستراست أأسدتنالي عدجنهكاه بالانت جعترب عرت اع دلي علا قد الإ كوده في برتم ا انجار با مشاوت را بعرم روکها و طلاحد (الأوار مندج ما آن دیار مکسست نقل بمست به ودران الام صفرت تی الاسلام بچال ادری بسیدی ی دعوت اصل با اجا بست کود و (در ارگیست کی در وار يتى سرل و مورصفرت سعفان ستى درى حواست كرتيه الإسلاي سرود ومحدين في المناع الضال عوديد بالتسبي بالدوون توات صابق كوادم كمن ميرسة بعوش بي احتياك فطب المروالة . خطع عمايق وعد نويكم و اوردره رزسيت وصورت معيماى ورمان رمان فيفن ي برديد وكر جسمات كالمدين صغر مكسين والمريف سي دول الأم ي أرم معين المدوري ويُرسَك ورضط واقد مردي مرسي مسيدن و مرار مبارك حفرت منواج قطب الان نزول وجود درون ؟. قطب للآره در ليري والدولي عيني روي بود دوكان انشار اندوهيرة عيريت اودومود وهوايستار سلفان شهد در در داخت درو کنته به وجودن ایت ناعظم در مصرت خوات معان المارد الذی الذی مان تردد مان تردر سن محد در در در معاد مات نو بنی مرداد به مان کرد. مناع موادارین عنده ارداره هفام دی منت کچ آی خواد برد. من دو میترد و نیستر در درد هفام دی منت کچ آی که فارا آن موحدت ایشان دارد جام خاص و عام وصلاحیش خام مری با وجود داده ی مرسنای و ای آدادهای دیشر مدادای و مدرستری که مقرش بدلیان و واست میشود در میترد خوادم مرکزیت مرسط مجاد (درای برا از سعید میشود) در مشکل مواسان احت که صوافر و تقصد ریزی دانشد ب وجود رنگ میتجه ادادها و مدرکی دول و جوش ایشان و در مشکل مواسان

مع شد فوت شروره وتجون الن يغدام كرام ارصيتمسول عليدالسلام بروكريد في اليال ملكوم خودوا مطسق كردانيره ازاني بهيت بغواد متوج كنشت بعدج مذى بآن بقدأ مين رئيروعادفا فادران بقديهايون مقطن ودنوديا فتجماع تي تيوخ شرياب الدين سهروردى درس والي ، وجرور الري كرماني وساير مشياع كرر أن ديار وي رهد الاعلم المعال ما مرسيس بينان كوروم مرركست ودران المدورة ي ملاد الدين شريزى باردوم إد وانها واحدت كوده در الكراسيره ود بكوت رايدة المستائج يت قطب الدين وروك مع عظم داشته درين إنا اسم كره وت مسط ن المتاع وراولها في موكد الرو وكركور وفراسان كاستعيز وكيان مراد الحلاف دسلى سيف سواد باتوج ورمددرجو فارتنا و جحيت ايشان بيرو وعز داست ازجرد بمتعث دسى متوم كشت ومحدوث سعان اعارض برهال العد سطي تي جوال ون ع وجزى المقاصة كري الجديث بالركت إيشان ورصط وبعروى المرويز معيت عمية يني مشاد الهدو فيحت وارست وبرابراه مساوكست بجدمعرود واديمام وجاء قية (الإسلام مسال ومرميره ودالي جنوب تي روسها ديدة والدين كارزكو رهرسي ديد يتوطن ودند وسترف جعت البندد بزركوار مام دار تجعل طلستند اكريكي عيود ورآن فيترالاسداد ملقان ورقيص وتقرف فلاج بيك مزكرك ذكراو مرف وريعتين تقريب الجور سلطان الادلياف والربي بدادى والكودرائي مغرت سطان الع شقيق ت نصر الدين ورهان العاروي في جلو الدين ويذى وتي الاسلام بماكاس وكاله فريسي ورساجرام دريكه عادد وزيكا يك ملاعين جندار عابنها و ختن رئسيد بزوص نعلماً ن لا در عاص كتفيوندها بي علين ديست ارجان بنيستند و آن فن بيتر ميك نوجه بخرش حوام فعلي ليون او بني غود و دعاي ركبر و وع آن بل از حفرت ايسان درجود بيست حقورت حواجه قطب رين فكرك يترى طلبير وبرست وتباج داد الوفود ورجون عارشام دراتير براع الاحصارير ويحاسب تعارق رسيوار د يد مذكر الدر الفت وبرزى براحدور فيراب كاندر ورده كاب ان ماءي راب دارد و بخاند الكرمومان ورس الى سياستىد آن قو دمتود وزنواجى الديوم جيمان عاسب وناباب المرندك وكالاستان برير فكشت بعرضدر وزجف تعلاصة المشاع وطيار الأآني بطرف دارلي لافت د بلي ستوج بنرر وهوستان احتديج بحلال يون برسزى در كاف على على عرف يد من و من ي مناو بيكر بسيار بعرص در بايد كرجد كادر يرسايد بركت درين مقام ارزاى ومايد جعرت ته ملتفت لكشت و وسو وراس كقام در ב הי נפבר יום ומינו לעונה וצוב ומעוב בושפוני כו שו ו פפונונים يهوكسة المعت كرجوت مسلطان فليمين في والمراق والدين مسعم واجد وعلى والمدتاس عيهم ورفلان وسرف بعيت جفي زيرة الدررك الاسلام قصب الدي مكت رادى ببغره الادت مسرف تعرابيت كاستود روكرابشان وقوعن ده إيدنغ كست ك جنون صعرتنا ميثان ورحطه ملتال بديلي المسترعي ورسودر سلط والتميد الايعام شراه وجعل الجنة معواه بسى شفرات وحضرت عربية كادرد والبنقنال كودهم المنا جعرت الين ياردو مرارد وسوطن سازد جعرت المال مرز بست المتعالى اب درمر ورك والماحة رويودرور كاى ودرون كالم ودرون كالم بحوداود بهر درلقاب فراجها لسرة ورده بعدر لله الأدران الماسلة دريام عرب

Prise

سی با م کرده دار دینے محدر کر کور در بعضت ساکی بر محمدی بدید مرکز و م فرت است معدر دوست بسر حزی و فرع می مود جمورت ایشان جود با دار فرم منید در در ایشانی ومهد بداية ماليدغ وفراء ومراكز جواز الكتب وو من و مدى ودى در فيوت فرات ومركاه الميوة الأع الوائم والى تبارك تعالى اجابت ع فرودى جو فاور فتني بود مرا يعلوم نگست این مکفت دمادرس داورس منع کمید دورد دراده این مستری کست می ایاد گاچه جداریس دی دوجی نبارک و تنایی جدک اردیک و وجه پیسرمعلود مذخری . نقل است ترجعت ایستان دا کا کی ادران سب کی بیدکد در چداد بیل منوط می ترونوی د ارکسی فیول بی نور نر وحود میونیت مستعی فی شندی فی چود نود در آن را م درخا رد (میشان ارجره و کیزکره صلاح می کس به در کریامیتان شیکی در مشنده مه میایک ایشتان بقالي جوشرف الموين الم و در فالك الرف الوين عمالة ديج م ديستان دستن دا منت و كا 60 إلى ى كرفتى دوله بوى ترقى زى نرق العرص مقال بيرم ديستان كفت كراى بى لى اكر حا سَابَةِ وَوْصَ مُوعِ إِلَيْكُمْ فِي الْمِعْلِلِكُ كَشَوْ إِن يَحْنَ مُرْجُومِ عِلَيْتِ كُرِن عَنْ وَوَلَا حدد عدر كرد در دروى برايد وسي وقع ما درورى تعالى احد والاسعى بكون سلطان ره شایخ طفلب الما - والوس عرف کمید کا جن در بیان در اما دوستان از میرایی می تطریع که در است ارزون شرف ادون ایما و جن میرای در در و توبت فرروان و متعلق آن میران تیران شرف ارزون شرف ادون در تورید می اور در نور کمه در اگر ما میاسی کارت با امیدنا ک كنش خيدت منظب الملة والروجون العاصف التنفر و ماي شا مر استنت معده وسود مام رك اندن سرف الدورية إجري ي في كل على في ودويون مبتركز واحتى أب و واست عود و ورم و بهم يدميز البي ورو عديث عاصة كروه ما كل مجا عدار لدوالهم مك وبرراور مفره ومطرو العوس كالرباي كرم يرزو نفسي جاوران ومساؤا عي ترويسترى مجدو منواج ويوبدلينال ميراري عليه إسداد ويرنق كسث ارج فرس سلالال الاوليا مصام إعق والدين قدس وكدر بيرجو وزيراطة واليرين فكس ووي سنيره احرر ومرمرا مهالآن صابب كالجب وازقصن وست برااعد فيرشرى وسيده وميلان جا أرميد دور تردیس مسیری و دوسانددر و مربستان دعای المهود و در راس دعاد آصشب محدورة ورتوسرين وكان بكررد صفرت ما دور مطلب سدد برو ملا في ردد صفرت بيت در وراف سب بدل مجرور آمديده دوكار دريدا نبود دو دعا في مرسي لاريد وج بحيود مرفرة يوكسي بيد الستت يجوب (اجابار كنستدر بردران سي بيريوري وموند والانت ح بدكند د ابروا در م كي مفرست فطر مدار وارب جواب درد كي حد او مرادعاي ارا ال

ائيدى واعتقاد عاود دوريا مهوم وروز ميز متواج معين اللية والدن مراى ملافات الميان درخان ورسيره كودرك الاسلام صفر واساس ناده بدايسا ده جدرد ورادى من دكر بو درخال جديت سلطه والمستاع معيال ليئ والدين كرمير من المسلام مج الدين جنائ بالسيدي سيروشان مساعده بعري كمبث وسؤدت درياف جورت في المسري معين الجية والدين داين معنى مستحسن لا منوده برفور وجودكاى بخوالدين لراجه بالدر يستوآمد ومتعرفها صت مكرما بعث وشي الاسلامي درين عزور لغراصت سية الاسلام و (بن عرائيز سر الاسرموي وكسيره بعيزت والمروكفت منهمان كالمدكم سين انن بدرم و سرورم شامي سودم الكون شفا درن مشر مرمرى وا والفائشة اركري م خلایق دیرو سنن کی سر بعد متوجرارا و نے اماسلامی مایتے کیوں ک برک سر ی ای فراد حفرت ربرة المشاع معان المد والويعون بمعى مسودر بسي ومودر كرك الري خاط مع دارم كسورين بارقطب الدين بساردا المرجود كفط و لير حوالي برد وينسخن فوجوده ازحان اجرح عالمدند برحينوك يتي الاسلام ازبراى ماحد طعام ورام عود داجاب لف وورزك يدر وحق عسلطان استاع والادنيا و بدلما و واريق ود الصووعني دوآن ايه مجنرمت سلطا والمحققين حواج قطب الديور بودنر وتشريع سعادت وسعت بالم صعرت في المعلى الدون و وصحب صوت في المستاع والمله لها ين فض الون فضاً في جهر معواج مين الدين الريمي و مرات و الربي المجتب الربي المجتب المستحد المرات المنزل خانواده دروليتان مؤرسان بعرار حدروزان اصاب عالماؤور سيمعين الملة والدين بسمت صطرائي والبعث ومود واليمون حواج وطسالين بركاب سعادي التينا دروالع ترفرف كازرون أحدللوا زسترة بهلي دربرعيدي عوضاى افنادة نها دره ی منو د و دربزرگان شهردُردی شیعب او در بکدی که بر تا خوام صف دارس یا می نیاد خال فدم کا دارستان دام شرکه ی برداسته چون معامت زیره کلستای می و درمین الدين وكراز ومان حايد ومود كفت كربابا قطب الدين تويع درين مقام بالن ك حليق ادبرون مرن تودراف واب وفراب الأروا خارم كرجيزين دل ع واروك كرونربر وأن سروا ورياه ونوكراس استاع كتكرجون سلطان ستسواله وطاب فراه چون بولمرن استان تُشن برس سان کسنند درعقب ایشان و و برمین کارت رستان فرسر او بر کندسته واصعین کاربرع مین نبوده این س (وراحفرت حواج بخشک را ابر تبدل ومودن ويترس زعرة العارف ف خواج عظب الإن مرحصت ويشان مراحصت عوده مزد معتين ضعه صلوس فرمود نرسي الالعجر دونش بأك داشت كردنيا و ما فيرما درموانفت او هم چودانهٔ و حتی ش به مهود و آومبرکه طنوح نمی کرمقرار مفساب با شهره بدار در کوت و آ. گردد دبول مورود و بیشتری در استفراق به بود و و جد به و صنت کا زور آمد رصیم از مرا ويركستورى عنسل وي وفار مكذاروى نقل مساور تعذب سلط اللاوليا ملام الملة والمرن كحفرت سطان العاشقين حدام قطب الرين ورأوع والعفظاعة ويرافز تابل فرمود وجفرت استان لأدويسر نو (مان بوديسر حورد شيخر، مدر شية وبرركس المركة براير مزاد مجز ت برر نزلة الدخود و رئيس و مدين كا ولان أن مفاح ا ورائي لاير

200

1. E.

ولتبالم اورات

جور المسرالا الا الا والا

ingested in

Mir Rugger

אינו דני אנט בי דוף"

فيريض كالتج متلاج بوالما

الودورة التي المالية م الرقي إلمالية م نی زاد دو قی عام خشید می دادگی نرم مرزون سی شرحوانی بعد اولوی سیمنوی می خشر دو این کل مالد بخواند بعدار از این جفرت شیستانی بالدار و الاین به امایی رقمی اندماند آغاز کردکه بختط ما با چهود میرسند زیروام م من از میشن نیم می از توجود رخو رایم کرد سحان در

خ توربر و دبر فراج کرد . بی و دستی به این ست سوه به در خان بر مرد مها فزن ورکرس مرا نر و داچیان در کردست کرج را مخود برخت و بر بی ارقیق سراستان مثل است که و قدی در میساندن عید ن الدین کیلی در شرکز احساک ، دان مزح خرات شیخت ما والدین ایواد خود بر کنت مدولید را

لازم کر هندگاد های بادان میزوند او بر برسر سراتمده علی مایان بخواند به دود ای وی که ک آسمان کرده برریان مبارک دادند که بی عظیرت از اکزار و رما داران آخری من بیش دن بادگ نبایج این بلکنت و پسو زاد میر فرود نب مده بود که با ران در کرفت بحد از آن جفرت میدهند این

سر مدی رقعت ادر علیه با او ملاقی نیرو این سی دیفت که ها داد در صفوا عندها دی استین بسیت هی داین که سر باجق تندی نیازی تا مهمت اما رس سی به عالید اعتیار کار با داند ترسیم من بستی در بیج آنا دای مباسخ جعفرت تیزند، در دیداواندهٔ رجواب دادگر سرنیقی در نیستی کرجی تنا کی

بالان دهت خوابدوم با دا لکاه اس حصولی بود در کیدستا دا اید که ندگران کمی دانشتی کفت درا اجوی کیدر خوالدین میاری بوتوی رخمت ایدعلید در نجسی سدعان میشدادین عناب شره بامری نرای را در وا بخوشنا در کی ارص دینچیده بود در کیرو در حای بالان خرسود در

سويهرو صداورج وكف مادعاى باران فرمود وارز وسى داروس كوف من عارض بهوارع في المعلق في من المدار و من المعلق المدين المعلق المعلق

با دان بحوان دلبته حق مدركر و تعرب دان ديمت ادسيال مواهر من دارو با بحقاد (در بيخان دكفتر و نيزاز حدوث ملك المشام معرسه و الدن نيم و اود بي قديم من ظرارست و درايا مي كر و مسال بان مارد حصرت بيت من الدور بوالمار درود عامة الدور كيمت و من من من ند

د نیام طلبی حدث قطب ادایا گفت نیم دنیای خوابه ما زاق برگفاندهٔ امی داوی داری مارز حفرت نیخ گفت جرفه مو حوابی دادی نماری باز آن شرکفت ترجه در اینه خوابی کرد کراه به جونو سركرداني بست جدا يحدرين مروم دى بست كى تغالى مشعور وحف بدهنت ماريكران مرزك أو توجه عوده اورساق درياف تردي كفيت ولويد ولاكري مرى ول يزبرى ما نورى ارتوك ومسي مرون لمدويد ريك الدرم فيل المفرت السان بحكايت مشعول و دري جون اورا ديرديت موسلمان المتاع وندوير ورسروكفت اين مراحي جفت سلطان للسائخ فطب لعلة والان وبيالى حذابره والى داؤى خارو فاحا الرزوى في ما والاجودي فين كفت دريافت كابن برفرت حوافه جعزمت ويرد كريز الدم والدحيم خياد وطيد الدين بين ولادروفت بردواد نظ مبارك استان عاب كتريدوان در إسراء سول وره ورا الرجع ورماع وفر وديروات كر سلطان مس الميدوالم الردير ماراين سيت وروا بدوك درحوالي سيرحوص ساندكحل حداى تعالى إروديف مايم يضائي ارت خو ناور شهر بعيد بوده بت ومردم أب رجاه اويتعل وعودند فالمان بطفان مدكور متيم (متب يا درخواب ويدكوني جفرت سرد مكاليات د محلي سوار است ده الدو ى وسيركاى نفس الدى الرجع دا جوى سازى كما قرضار وديني بالرام درن ما ميساز كرمن ايسة رو رو مسلّطان مشمس الروجو الانظار كنشت آن حا داكر اش رسيمات صرور عاليات بعد فيكو در واحت كرلحا باشرو هواي راجورت حيام قطد رايرن فرياد و ا علام داد کو من حوالی دیده م آورش دت ملارمان حوث نئے یا مشریعاً کی و عرض کر آرم سختی بجوزیت نئے مشاراز لامیر محدشوں مشدہ یو کرم غرش رسالت تر سلطان مذکور این انسازت بالبنتارت وموده إمركة رفالن زمين معهود جرعي ما ودحيمت فطب الملة يزاعله وسورك مصلحت استكرروويتر والتيمن يزيها مجاي دوم كالزاز وفرت رسالت إشار جرمن ترومت جو زهو امر مركور بسطال وسير الجاز مفت في سيره بي والمن لفسلطان فالماد متوج بعرت في كشف بين كان دافيت والرسيم از مداري منيراً حضرت سلطان المتياع درفلان المتربعة تودوند سلطان يرمود وكالمتيامي بالصوصة وكبيدو ويركسهم يتازي كذاونر عيدور وغاجد وكافرائ عطا وساطان منكور بدارية بوار مسترف كسفت عي أرزار سفاده إرائي رسد مجاورة رسالت و إلى زمان بركترية بود ووران مشام إبي مرمر متعيد مرابخا جوض بيا مندروما لاي آل بستار ئے وسدے جفرت دسالت کھنے وکن مراکورہ داندہ الآج من الم باتم مرسا سرمدہ الر آئی جسٹر ہی اروسا صندکر بر تر صندت کی سفود واکٹر کاع بالدائی جسٹر سراب می ودد وصف إن جوس والن صفي كو وجرسو وجيت الاعلم وركما محني بعي فرا الاستعران معكور نود مست ودرجوار الحجون فرضين خاى فعاليد اللاج فدراولها أبدودوا للر والروف حدام مسارات مشفل ودى وماردان عيد اصلاطى بورى وليضاف المتناعى يربودى والرعي تسالون فكروم ادي دمويددو رجات المعلم و يسرولون عرفوي المرافعين منوراد عن ملاز استان بودنوي وزى بزركور وسرسواري فيو ديوشي دركرانزدان جوص كسيده للكي لبست وج قربركست و درجوس درامده عنسل من و التيبيرون أمده دو كاد دادا منورد اين در ويسا ب مذكور ما صورت وظف الملة والدين و ومسوري كور حدار لدكر صلطان عصي الدين برسر جوص

وافتياست سيتية بودية فاكادان كتوديدين مرسوار بعداداداى دوكان أدار دادك

حق به معق معق معق معق معق معق معلم المعلم ا

ب فراد ورن وي بيت مكرمي مؤود وجون سلطان المشاع فطب الله والان تواجدى ومعدم جايزت متاروزيهم عاردات مدووت غازي بردسوني فرص وبنت موكره اطعى كردغ وبازير مترحال مى تدرنها بالتوال باي وي اينا بجا غامه و دنده دوس بها دم مهالت ارشان در کود کشت و مدر مبارک دکودت برزانوی عرس فی و معنا میدالین ناکوری و و بای دیشان در کنار صفرت بیشد ایشاع بررالدين عزيني ورس دوجره بمدرن حالت بيت عيدالدين مرصة وكرصال محذوى طريقي ويترست مكى والرحلفا آحوليق استارت فرما يذكري يمتما باشداك وحفرت فواج مشال أليد أبسرى بزرك بود ملتفت ستدرز وفي والمحرقة كرار وغرت سلطال المشائخ معول علة واليهن بس السيده من بأشفطا وخاص وباعصا وتعلين وين بيني ويدالدس مسعودي ندود أن الامفرية الاسلام ويدلك والدين دوغ بإنسى بودرورة كحور فطب للة والدي وارطلت واقد تريم و والعلي حفوت قطب المتناع فرمز لملة وإيوس ووفرب ويرفرك حفرت فتلب الله والون وأميركاه موفرت عِرْتَ مَى فَوْ اللهُ مِعدرين معايدة مِنا ينزعلى لصياح متوج بريام فريد رو (نقل ال مُعَلِدُ استاع ني عي عد ميلوس فالوار ورويشي واب ند خطء بأسنى دوا شركيرت ين السلام ويديد علة واليون الرجادة وحفرت اليسان اعلام ويروى كوينرك أنه درويش ل باحدة سدهان استاع فريدالدين سعيد ورقصد من ملاق تريز فرنصف لاهاست ورويني درويس ملكوركت داست عورايات اران ركز ون صفرت ملك المستاع ال مكتوب حوار وزر ولدجنا كادام روز كو وجوت خاج تفد الين ركت الله رسدوروي ورالود وورام وراسان مد ليون يروين واستال على وي بررايين قدس بري آن ووره معدلا وعصا و نعلين بدين بري وران جاس فر آور دخر و وصيت جوت فتلب بلا والرن ايشان باز خواند بر دان مجلس آناف في مورك يونيدي نامساني جاص كيية المرود وكان الرخود ودرخانا وجهرت ملحان الأوليات وظير المائد والدن جون ومهو غل استدار خيوت سلطان المتيار خط والمروا ورزوار مه نویدی به دکره داش قطب، الما «دادین درخدی» مراحه مد خوده ای آمرکه الآن در و خد به معلم ده معرف قطب العاد مهنت و ایجاد فرار رسینی درخ ای در گوروه دادی و در بینی زمای ایستاده و در تا می رش در بیش از کرس به خود، در متنان خود فرد امره رعيرب وصلق حدا المظارة المركب ويركسترف سومره طعامي خراما وصديدش درمنا وادنكرى وعيدوهم ستاخ مسالا أميج اب دادكم الزبن رمين بوی عشق ی آیده زمانی بی در آی سده صاحب آن زمین دانشته و ده طلب و تال جلال خود خرید و جمعت تحد مدف تعین نبود و تقال میشان در تیارد بی ما در سع الاول بعد روز ده کند. وابستاد يمار بودروزدو لنز واسلام :

كل كل ارتباك معالى ورد يا ركبي معالى ورد يا ركبي معالى ورد يا ركبي معالى المرتبي وه ورد المركبي معالى معالى مع معرود معالم الديوس بهروه جو حاة مقر زبرى وبرزوا سنويراني وكس ترنفود فا

ويوجف المان اللعا وفين قطب الماري الدين بودارات برسيرها مدكر توار آسيتي كنسر وبسوى بأسمان ديرى وجهنبانيرى يهود جررسوا وابن جام وامني ودكر حوات سلطان (لعالمتنقين شي تطب ملادارين بايوالده منعطا فرموده بود اذبهت او بالناماريد ومسموع كستك فاحرى فام شاع علازما ولأوالمنر سشرو يلى كسيروف معفاذة جرف سلطان العاتقي خواج قطب الديق وزمروما ليجر سيرجون لنشاف الأدواجا ياب بدل معتد العابول بشافت وبشرف زمين بوس جفرت قطب للله والديل مشرف كست و دايد ال مع مو مؤور شفيد و يمرح مفت سلطان تمين الروع التمية ورفاء (ورد وجيم ست يت من وما يدرك ورد ويوج افترت ما مؤرث ما تواد وبرنان سار سرنزكروا بغاى بابركت والهاعت فاعرى مذكورا دهس استان مسير و رئيست و مجورت سلطان ستيس الدين بار ما ف زيستنا د و ما دارى املى منيمة ديان كتنا د و سعلية أي فصير الين وي دركتاب فوديد العيد درجة خ بست . ارسى خشد الزيميد بي و برماره اليت منع بي مال و صل زكما رض أيت سلفان ور الشراء ال مطلع يديد و بكوست في اكتشت فا عرار مركة واحد بي قط الولاء مددا وا والمت الواسية ورائ من سلطان عمد إلان دوسوى زم رود وتفت و المعلق المربي معلق المربي على المعلق المربي المورنيا و المربية و المعلقة المربية المعلقة المربية المعلقة الم وَلَهُ الرَّوْ السِدَّ وَالْحَدِي وَ المعلقان فِي وَلَمِسْتُ وَالْ الْمُحْدِينَ الْمُعْلَمِينَ الْمُورِينَ المعلقان المرافقية المربية المربية المربية المعلقات المربية چىندى است كەرقا رۇردەد باعى عرف ئودكە بى دېترست است سلطان مىكى كۆدكە بىغادە كېرىدىكى دىمىسى ئى ئالىر صلى دارانىد داخىر ماكور تىركىلان قىلۇدكە استاداد سىدىدارىنكى بىدىركىشىر مقاست درسولان ئىلىدى بىرا يې كىمىنىف رەسىد طىقات سىنداد ئامىرى سىندەددكەت كون قىلىدە تىكىمىت سىلىلان سىندىلان مي روم فا يخ الرجورة سعفان المنهاي قطب لطة والدس خوابة بودم وجول فقيد به بیش سلطان ردم سلطان مرده رادای مغلله بی در در کرد و دان دردل شدت روم وجوش خواج تطب ایون را در میان اورده کرسلان بعدارت و اینخاری النافسيده التفاسفايره صلع وماير ضع إزال يركرون وموت في برم جون و بنياه ويشريزاد تنظر دسفيرا بغاه رئيس بصري آن پيش صورت بني مشاؤلا برده وخصه صلايت جود بعديد ايش باز بدوه جنايك ت يمام مسيح كريشكرا مز برده بود مين مستيده اصلا برآن ملتفت تكسنت مقدات ار صور سلطان الأه على الله والدين ورضاها وحفرت في مستوع على تعين فد ترا وصاع الود وبسياردرويشان ماصيحال ابلى كافها حرود فروست سلطان العاريين زمرة العاشقين م استياني في فطي الملة والامام عامرود فركو قرالي اين سيت فوا غريم كشدكان صير سيلوا يرزم فالزعيده بدد كرست وجو تسلطان المت المستان والمورية المرار حالية الترق وتخيري بديد المدحد بيزيلي أربوكش مرفت وصفر سنة المستان والأوليا في عطاء المعروف بالمام المدرون الورمور اللامر قاره ويتي المستاع بدر لدين عزيزي حضات المشان والماء أورد مرقبا ري أول سنة يضالما

A POLISH TO WANTS

Sparing

Manala .

The way was

The state of the s

متسلطان المسشائخ فزارنكرفت باذبر سكن خطئ بالنبي عزيميت كؤدي كوندد إكيا أن جعيرة ورجى عدة خام ويرجون فرخ ول وعود خلق ديسى بفره بولي الشاك ور عام منودن و صفيته استان (ابن معنى منوس ي امركه على منتب سن من التاله ستوط فصاماره زعديه وكيقس غاذ الاتمز ليرون المريد ديرندكيذوى متمة رهنكا نام كدر صفاع بالشي بصحبين متركه ايشان الزمنيرف مي سند والفيتي داشت بربدرخ دايستاده وستجه زجفرت استناعا دردويروبيك اسه روند وسر برخاك بنادودر كريز ولفت درحفاد بايني اكر جفت مقاردري بافتر مسترف تفي ترم أكنون دريجا فاستهد وعمراطا فت غامرك بيطلعت ديدار نيرا بوار على درخط مع منى با جود درعف سى ار ابنا دويرم دبري جا زميرم والكدا تنتز دولت ياى بوس سى درى م خطرت سديط ما مشياي واستى اولىسى يوول ساحد. غار جمع كزارده ومود معي وارتص يرفطب اعلة بن كريره من مدرين وجه عدور يراتينامن خايربوداين يحن كفية وبجا منبخط ولأنسى عزيمة منود وتيول دراتي ومبرور دجاء حاص وعام اراسل آن دبارو مقام زبادت كستت بجرمر بي جينوز ازاتي انتفال بعود و فرسود درصانی متعین قرار کرد کریسی کسرمشوش وقت من مارس مستون مقدم و مترکزد (بيشن مشرف دار به و دکرم خرس تي احت) يخ فرد الملاً مسع دار سند يهل بعدازه فاس يري بطرجوب بخطره بإنسى مراجعت نمودا مقصه حفرته ملك استابخ وبدالل معدا سوحطاء بإشى بقصباجود هن كنزد برخط ويبال بور واقع بسترسروفاى خرابي ديرد داري ارمير وران عصد بيشترى رده كوطيع ومداعتقاد درست مراح بودند ورأى بيهاكس ملتقت جالايت ن كتست مفرة بيني مشا لأاله فوحور ابن محال مراسط وردونا بواع فاطرمت مواعيادت بقايى بواؤجد ويرون قصد ويشان أز بود در در میان آن در حال در حق کل خ دبرد در رسر آن در صف کلی ادار حقیق والی سنتول مشرد جهایی پرکس ادرم دم آن جای مراح چه راد گذشتند و اعتدالی یافت نقل بهت از مبصة يتي بعيليلة والدن محيور اودسي فديوك وكران قصر حضرت ايتهان لا تأبّها واقع كثر وفرزلوال متول تربروسرزي مسي عجد مزلى سافستر كعيال اسال الجابورى والود الا اه ي ت درآن مسيح وسشغول ي زرى استغراق تام عندي آواده و ماصف استدان اربرة علامة عايروماطن حود برك طرى الولام مؤرع كارد مقل أست كرجون جست العظومية منسحت اودرطاف عالم شايع كنرطاله بنابل بهتيقة وأن سلحه لدار فاق ملك زكرزو المادروا سال داعادي وركون تاعي بالاست ويوست المن المتي وي وي وي يتي المساي و ومودى كراوانيو يكن وقدى غايدموا فريد سرما نفوى عدامره علاجه وجاصل مكيدكرا عين جي قالمت كالعرفصية اجردين باحد مناسفان ازعاية حسيرد رصعه متأفئاد وبيويد دري الفت مهود وحين داران أن مقاملا

For other line

1026

Sizi

فرد مع و تروالاد

04,200 19,00

الإرسال من ر الإرساكي يون

معان فاكتشت برفامش بووراد كال فقو وفي كرد بيل - بلك فليسا بنست و مقصود فرسيلين وملت في مسعود عالى العجيدة لكرا قلام كتشايرسوى مرح ال لكوناع أن خلاصة اولياً عكما روال زيره والقي واطيار آل الله ليديشة تقريس رَماى آل شمع شبيتان تأثريس بجاني آن محرم إسرار مستيت احديث وآن بعدم اساره جلا وواجرنية الامعروف بقرب دات لامايات والا موصوف بدورصفات بعايات آن مستغرق بعاعت معبود سلفا بالشري و كرن مسعود ورب و اروايا؟ كار بود و در اطوار مشخص صاحب اعتبار روش طرب داشت و ما ند وبود كيد وركسن وارامت كالعفر ودرنسليم وسلاست جائى مستقم يور تزركوار اوجاد عى ل الدين سلى ارط و كابل درعيد سلطان سرياب الدين عفورى حذ برر ده سلهان يك وعزن ي درط ور ملمان أحره بود در والى ملمان فقصيد السيدي مش كهولال آن عزيز الوجود وميضاً أن قصيد والا مرابحاتاً بيل غود ومتوطن كستت اوراب البرز متواريم ميد بزرك أواع الدين عين مواست ولسرمون كين اس ويدالدن مسعود قائم وليسرخور التر بجنب الداي عكرفدس رومي وما دراين بسران اسلملاعد والمعدد ورولاناوجيدالري كنرى ودرى إصلاحيت و عفت في إما دومالات اومسهورومروف استدرولي السرار سلطان الاولد برهان الاقتانط الملة والمرسى في مراوي وكن روي ورت والتراخي حديث واروه والركر اود أمت عقبها عقد المحر مستغيل بدده مع كرودى الد درخام داود مراز هبست ودصست آن ستوره ومغفى ويعايد ناساكشت وخواست کراران خا بزر آیر از کو ری چنم ده می بافت آورد در کومن در د بود و دبرای درد عابساب درین ما در در مرم البدرین به کسی ست کر مداود هستیت او ف می کوانده ست عدی که کارمنای صنع بازیای ستس زین در دی کم ورک و ب اسلام درائم والدو مفرست المترع ويداليرن فون اين كالزورد مزكور سنير بينا يزاو ورحق تعالى بارطلسير بأوس استعالى جشراه بيناكشت وازير جان عر از داده دآن صاحب كالكسي وقوف فيافت جون دور شر سخفي بازن وفرز آوندی براز جزات بردرایشان رسیدوکفت من آن درده کرشب که سند درین خاند برز دی در آمده بوده و عورت میزکرد درین جابد عائد مشیعی ل بوده من از طبیت لا بدر دی در سربرده و مورد و در که اگریدهای با به به کرندزدی سشنام دو ما آن سیدی در بدی در در که صلاحیت آن خورت ساکت کانون آمرده ما عبالیودی مسال سوم آن برص کردیکی از صلی کست و میشی حر مشایا کرد و قراد به ودك قصد كنت وفرو آن وماراز زيارت آن فرار بركت بابنرواه بريش عبدالله متربورسة وقريرر زرواحفات سلطان استيايه وبرادين مسعود وح اعزادر في تودك برادر مرك ويزت في فريدت بعرول فعد واقع است بعداره فاعطف فسب المشاع والاولها صحت بختيار اوس موست إلما ورواطي والدين فدين محون برقد مبركه واويوك ربعقة ويسنى درمزل جفت

פנונותנים

"سٽوئل ا

ب. الركه و نوان كام دارد م

سلطان

English States Cally Tong من وولانا مرالمون اسهاى حاص بودي قلسد منك روى به عام والسان Treat white وحفية ايشان فوصونومن الساحداة جذاى تبارك شاحد ومن بالرفائن ركفيت Prohiting. نى دو درونى ساحة دا دجور الشان بداب دادكر يسيكس جود داجر عادالد ساحت مكرخداى تدارك يكى والانبديل حقور بنوارد قلسر منركور حول عن وزياجاد شفي بسر برفيرين نه د دايست د وكفت أو بن برع آسا باد تا بها ناز أبن الميانية Edistricis de la constante de بادعد الأندوراه كرورفت بقل ستاو ويتسلطان الجفق نظام الماساق دراي مفرة وبرالل مسعود بامز ف الات مشف كسنت مفرت يت مفارا الر Santa of City ية و د سال بود و رقبة الاسلام سلس ل بنس موال اسماع الالرس بر من عديد يكود ويشغول ودوكتاب نافح درفية استعى خواذ ويددران سورى مانذ ودرالي Series July क्षेत्रमारी राष्ट्रके के दिए में दिल है दिल है है है State Collins ميسرحة ناكاه جهرت سلطين المسياع قطيد لللة والوين قدمن والأن سيرطلوع فوه ددوى در اكتبت ي رورد و بستيد كرت المستائ وع المراد والريرو وسوراد در بون دید و سهای مارون میدوسی می به است جفرت فرموللا جداری معروض آئی مزیر چیک آب است و خصلت درجی با به است جفرت فرموللا جداری معروض دارین که این اکار برد فرمون رزید الله و الدین فرمود انت آخ الارتفاع می دست در ا Sinciplation Sincipal Constitution of the Cons صفرت مخدوم فاقع موامدود ورم دران من جمر تتوراد بن مسعود برف (أدرت مشرف فنرو بندع بوج مواد دان مسعود كسد داسي عامت كدراك وزياج و النصطة علمان بطور والمالح وف وبل معرف والمراج معادلة والم صف الدين و موالك والدين مؤبري و الري فظف الما و الدين التساوت و موكر به با فريد علم في مركد و موروس كان على فل برصفول باش بيراني و درد با بها و درجيد من خرار كرم الان شآء الديمة بي در أي مواسفول باش من حرك ملك المشاية و مداليين محسب وشارت برجود برجين فرو و ادر أي مجال قدم فاروت و بحسال كام و محصب لم علم خرج و بيلمه ركرو على لاي كشفود الألجاب ويلى مرجعت كردكر موت قط الدي اوس الجاود درمعدوم المام بالنامقاع وبام ورميرو سرف صحيبة يرى فرخوا برعف الدين بختيار دراوت جناي حديث قطب لمنياع ارربيون ابيتنا داف ق مار مسروركشند ويزايل دوازه والانبرى استريرا فالمعكو ساهنة وعشوى وراى بعاميقوالم وبعدارده بعنة جزش يرجود العازمت وكرد وكالأف بحق درويتان مثانة بمر الدين غزيزي وتي المدينروالي ميورية وروازمن بعض تطليلا وابان م بود در عنى مارود ودرديل سررت اليان بسيارت وصلي داج حال ال صاحب كال تروازات عنى ما مرجون ورديدى مقررت اليها و بسيار مروسى مرج دوائي بيلومت كرفندو ما كم المعند ورف المرابعة والمرابعة والم باجارت ورف من صطرت قطب المستاع بخطرة فإنسي أمد فدوائي بيلومت كرفندو ما كم الموند مرفوم تدواست بعمراور وليستعف عرى فطرحن بديلي آمدند وبازجف بالنبى

emen faces

Uz whorks

400 Ja 531

خيران زمان دمان اغرابي كرد وايشان دراغراي الدل بريشان فرزيزان حفرت لارتفية ى رك يفرند وجفرت سلطان المشايخ ملتقك في تعرف قادفي وازعابيته فَاحَىٰمَذُكُورِ بِوصِدرِ وَايُرُحْطَءُ مِلْمَا لَا إِعِلَامِ وَادَ وَالْكِيْفُنَا نُوكِنْتُ بِعِنْ روا بالزُكَ ستحض ابال على حود وادروسين كويا يزويوك ورمسي ما بذو الجابير ودستود ورقص كندج فابن ايستفتى براستمذان حط علنان عفد ايشان كفتنر واول مكوكاين محف دريتنا للكربنيشة والمأكشه غايم فاحن منكورنا م حفرت بين فومرايين برزنان والمرجون اليشان مام جفرت سلطان الفادون والالدين مستعود شويع يكياك بقاص مذكر اعامن بخروز وكفشفاى قاصي تونام درويستى مى كرى كري المارا باراى آن جيكر برقول وفعل اواريونما ينزدور سرص تحلف اودر آسر قاع بمدكور جون كام الشاوكنيد مفعل ويرسيان بارعقام حود وكسيدوار خصوت بارتامر يركى كرفر ندان ومعتقدان جفرت يني المستاع ي ديريوسع امكان حودى ركاينر واستناه بجيرية عون ي و درك قامن وخيل داران اين مقام بسبيار ريكيش ي وساخذ وجود وجفااذ جدى كزراف وجفرت سلطان المشاع بحداجهاب ودادكم جه روجهای بیشان بکت رکستنده کشنده با شربهسار تندشت ورزایشان أتارى غامذور ماكر مالا مذمصبوط ومطيع فروزان محوث بني تتريد وتا ابن وهت مرونا عامر الله المستار حفرت سلفان المستالية والأدليا طام الرس عربرادي فد مل من الزواد وسيا ومرنه ويرضاد قلورى فاباكى بالى ويدار دروان مر جو فيولرد در كيون حفرت في مستغول الشرايدان بحفرت ايستان رك بلودنا يديدكردد وجوزت سلطان للسياع راعادت ودكر بعداز بركار سركاكم فيازى تها تطر والاوارة ساعت مربوان صالت مي ودر اكرزمسان ودي ديوبيني برمبارك می تعظیم در ورتی پیچکس در آن جاجا در نیز دمکر مین ناکهان دیدم که قلد فرری چرم په سخ چلف کورش ایم جام کشت و برانک بلندا آهاز داد و حود بزدید ایشان السيناد صاع حوي سلطان المشاي والألف المردوح وساسان بمان مُنْظِرُ دَرُسِي وَ بُود وَ وَمُود وَلَكُ دَرَّتَ بَاكْسَى جَاثِر سِيبَ عَمَنْ جَوَابُ دَادِم كُرَّارَى بِعْدِهِ وَشَيْ نَظَام الدِينِ حَاصِبَ حَفْرَت النِينَا في إِيدَالَ جَالَت بالْرَكَفَ عَوْلَ وَلِينَا خلفاری ایستناده است عرض بنوده که بی ما زخرسود ندگرزیخی در میان وارد گفته ملی زیخردارد فرمودند حلق د سفیند درکوش دار در در که بهری ارجود جهت سلطان للسنائ ظام الدي وما يرك برمارك باشارت جفزت يرب سؤى الك فلفركاليم روواستيغ ميافع كاجمان بتركر حفرت سلطان المشاك وبدائلة بمعران جالت ومودمولانانظام إلون أوكارة برهد درخلانا ده أمرة اورابلوك المففيرسة ازين جابر و فلمرر مركور مون اين كن تنيدي الحال (أي اكركت و المرركت سي الم فيراكآ والربي برابراى دونشيد بودرا تسفرى وارس بابت وابيروسنشب ماريات ماريان الكاسلانسية و سناد

وإريتق مينبثت

James Spiers 15

Seles res

جدان ملاقى كشت وآن مطرية مزكور درمغران الرك بأن جدان تعلقي ما برآن حياميون سنى صادق درست بدان مط مرالتفات في دوم الدارات المراض الحريان القاق وزاد كر ونجون والد مطرة فالبق بردو درك كرد فراكيد مدرد مطرية مدكور والا كردون برز دیک آن جوان آمد و نیستسیست چها نگر ماین ایشتان چیچیکی و ما نتی نماند و مطرشد ایر بست مذکر رغزه و کریش درکار آورد مگزیرن صارا دیکر ماینهٔ دل آن جها آن برو میل مود و طعائج اعكيد آيست ديت كانساده داركويم دناق جال مدى ديدكر بيدا لندوطها يخدم روى آن جوادرد وكفت كارمت يتانين تور والادت ميروي وول برصيق في آور عدال وَنْ عَاسِينَ لَنْ جَوَانَ أَيْنَ مِعَالِيمَ الدِه حُور ارزال رُون كسيد ومسيد كف حون يحفظ علا المشاية وبدا الما - وروس راساد لري كر بالمحت ومور اب وو صرای تعالی شران دو زکه طرمه میل شه دی آر صفیل حدد مک داشت معدا کرن اوراً دمیت اراوت دا د و هم در جهت مسکعان استیام می اگرین خاکرین عمارست و حق نود در از بین میشود مربعی میودنجی مسترد عنودی کفتندی و دلی دی بود و اصل صلاح و حق نجیر مستریخ مادید وسيرمصنط والمية ومتفارجوت في ودويرسيداى عيد واجهال ستر اعده استكيم عذكون حاط بريث لاجال أمده والوعر من عود كربرالد تصفيع والود ركوا ودراي كسد جديد السفى دراد بيس عداد إلا سعت كمن بعد من أمره المجتل كو عام ترد والد واسب ووخاطره زيره رركشته اعتصارت سنف المتياي وبدالدين مستود فكرس مره وسه وكراي في مد مريان كريوا دروزي ون وجران ترسيع وسن ور عصد مراجعت التي مع برين كو مرى مات وباكسي اصدوا طريار مي ما يد الخاه يك سب اوالوالو عند ورفعات بروكرا دنشا والدنس و ورياضي من خواجه يافت بهاى زمان في من وطور الدار يسترجعت يتال بطايت وغام الكرديرك برادرت درخان طعام عاجز ردكوا اول يجد كروز على بوده نقل استار جوية سلطان الاولي بعرالين عود اودي كري ور صفية في من بالدر واليون سنيده المروقي حرت في الاسلام وبدا لله والدين وأ زهن يحدد ويعترى صعب يسين آمرينا يواحن على مرتفع كسنت وجدروزجف ين متعالى الديد خطاه وخورد و دائد مؤلسر وريقان و معتقران كا العرد و اطا طلب دائية رجو بعد الوت علما ما المشايخ كونتر لفند ما لا بارتدال سفن و قادون رعة عصوبا عد مرتبر وينس و فاروره ما وظرارز يج معلوم رود كووع عالا چیز تبت رست ماجد بارگستند مه دوم توستهمرت ایشان برا دی کسترجهای ای ای جطرت ع وا ومررمون سى قدميع بالان وادمرمون ديكر الشارت كردكم برديد ومسعول مشويده درصراى فاركزتني يساخ إبعده متي برالدين سلى فكرب معروت يه وداودال كفت ريسي بريكي مشعول تروح بمان تسرست بمالوين سلمان وخواب دركوي אורט ארצ לפעל ארט אונים שבונים בינונו שישבר אל לרי בונים برابن عدر المرور والمعرف في الرواسة الدير في الموسوسا

رفقدة والآكيا بقصير اجودين رفت ومتوطن كشت نقل است از صفيع بني منيرليس جود لدويه فرورة كمن اربرف وسلطا والاولها نفاع الماء والات المنيه و و و درويشي و فره يوالى مخدست مع في الدين مسعود كمم ويد مشارً لايد اورايزي وابدو باز رداين درويش بايستاد وديد كشاد. در شام دان كرده برمسال ي الدركفت اي الدشار مابره جود جورت يالمسطادرا بهاع يك تناه در لهداو ويع جوابس نورود وبازال درولس طيزية بأواردرشت مفتداى تاكراس شادمرابري تزايرتي ازمن واصراردد وبدرازان و معطفان المشام وبدايل وكررم و و دركر و داورك مرا درات روان الناخيج بدرازان آماد ويش ارسي استان مساوك من مراد قصة اجودين لب أعد وال بت جون أبها رسير حرف ازبرجه وكسيم وجمعت عسُول درأته والمرجي يوعق لعنت كر آفادش بداد نشته وتم يقل ويداد ومر يني نفي الله والدرن أوربي فدس المره كره وضعيد رجه ديها منه في وديا ففات أن معام الحادى دامنت ويوست فريدان معزت في راب اغزاى استان مي وهامن فهالجياس فرجوت يبولة ميابيدويني ملتفت الي كشعت جون رعبة إذ بسيار كتنبدرون والذاشهاب اليرن بسريز وحدث برستان عوف عود كابن زركي شامار اجن فايدوى ديركسف وروز ازريك مترف قصد ورخ و منعد بالشر مطرت في عصا في در بيش واشت برواست ومر رساي رد ايمان رمان مندف فصير مركور رادود تدكم بدا كست كفي والدواسة بردومف ية بريم بهواد در سراف استان فرميدود وكالعش برام ومرد نعل داست وزحور شامطا م الملكة والدين كرور فصية اجيد وبين عالمي بود نونسد الر مكروالى الصوالي عامل مفركور والمي ريئا بندى روزى آن عامل بخدمت بخاطه وكفت كرداليموكوردا بيوية ريششى رئياندو بمايصكوندارجو بازع فألبرعون ينفى دى دايس ال والى والدوبار عود كين ابن دروس لويسده و دلى دىسىلى بيورد والى مذكوراج بيلوكار فابت مائر واكانويسنده را بيس الماطيل ى رى د كان عامل كوت في زيرو عن عود كوف كرود ال واي سوس والنود ملك در ديجيش والاه وكوشق كود كافت كر بين الذي و وحفرت بيتر ماان نوسينره ومودكر من شفاعت بتاكر وواونشنو وشايركسي متفاعث مظلومي تبت كرده باغروة لشيؤه مائي أغاف ليسده برقابت وارجع والحوالك من بعدون دور يوكس داريس مزساع والمواد الإصارسيكم مي ومدر د بعال اللح آنواني اليي وضلعتي بعامل مذكر رجشير وجرمت جوزت ملك المشاك راسيد ورويز مانيك تشده ويو مقل است از ترفات نظام المار وادرين كرجواي ارسر فريدل. . كانب قصد الجدوين من جركستيت الجامسة جفرت فريدللة وادرين ما يك سقو وب سرف داد دت سنزف ودد دراشاي داه مُطَنِ حَرَى شَكل يرسِيلا عَرج باك

अर्थाः छत्र

عراره در المراه ع معراج و بع

tila:

10/6/20 بر صدر كربرانا دائ وافع است استان جون دلير بينان دالسند بعام جرية تي اللها مكتفت تكشتذ ورواده ويزح ويتخدالهن مسعود يكى دادرعف ايتنا تذوا " فانعجت عايدكرب كوام لاد ويستر معوز ما مى كسى واكر درى ايستان مي سالع وطاينوي خرجها فاؤرد كراستان دواه مها ما فرفته معز كي جون في النيديسي مكرست ووودد الإنف والالدراجون كاجراوردمد كرج كس راباد سكوم ردمار تن اينتا ما يكي بداك كتريد و يكى ار السفان براير جايى راسيدوات بسيار جيدو ويرد وبي عَلَيْتُ أَرْحِوْتُ سلطان السَّالِ عَلَا اللَّهِ والدين عَرَى الدوقي متعلى الفراوين مام بندمت بينا الالمام وكرم وكسيت بخاوت داشت وخالها ويؤد إداراتي ورعونت بودورسار دربذال ودى كرموس سربردازى كسد دورى في بجاعت وزارم وبدمتعلى مدكورا ذاقه كى يرسدك وعدكم موى مرازع و ووارسود معرت سلطان المشايئ نظام الدين عمر م فرمايد كم ون سلطان المشايئ نظام الدين عمر م مايدكم ويت الانكلام سيده كرافيل وروازى ويسركوه بكؤكى فايرم الراهيد المركم وا معلى عرمت يخاله وكالت وعونت درازى وى كركت كل سار طابل in the second صريق والصارة بكوكي قوم عابر القصر لم دران الاعوام وصوالوس لسندم مرت قطب المحقيق خوام مين الدين جسن بيرى والوله المرادور مسعود رامد وبعت فالسد و فيله قالزن الي س عد وعوت و ما المان والا منابينان ويرواد خافاده وفي ارويزه دارم ارب ليست كرسي راد يج ويده دم द्रवार्यात्वेत्रात्वेत्रात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्यात्र्या مران ترزين زمام الركيا بالم كركومت وبدارادت وبدانا من متايم و معادت جانبو عَلَى البِدُ مِن البِن كُرُّ المستنى فيسترج ن صِون في السلام الماج في البه صلالان مرين كون دريز مرف الاحتضالة مود ومخلعت فرق عاص أن منع الاعلام بنواضة وبحلوق ساخت بمآنزمان نفيرالهن متعلى بدنبر ورازى موى مطيروه اونيزاليس الأدت عود وسعادت بعيسرود وشارة كشف وسرماينماليكم ئەنىت كى رىدداشت بررولىشال ابىل الىقى قارغان درولىشى دىنداركرد نقل مترز صفرت سلطان الاوليا تصر الملة والدن بحوراء دبي قدم برابر وروع ميزاني السروة م فرموده الفراروزي منات سلطان المشاع فريد الرف مسعود رجود ميرك وورشعول ودرزناكا وقليز وريد كليم يدر ووقي سدده بودند جفرت مي برومي بيتنسيق والى إدامره للنتسيت موت و مور الرس الي ورد بودند جفرت مي برومي بيتنسيق والى إدامره للنتسيت موت و مي الراس الي ورد صاحراه درار قررى طعام آورده بيش قلور مذكور فاد بيونا واز فلعام مورد ن فادغ كست مدال فابدرالدين اكهاق دعمة الدعار واكفت مهنوا بركر خويرتي وا بدبيع مول ناى منشأ (الدجواب ١٥ دكر جالى جفرت يني مشعول بحق است معلىنىت كردجينى وقت دربر دراتيد واستان داج غايراء درات جي قلدران

وتجيفتان سيدف فالمغود يركفت كي مرتربت سلاا برود وسنتنز وكارد چىز بودرمواب مولىدكاينكا ئىلايرسر ۋىس دفى غواندچايۇنى درادىلىلىلى آن کلی شدن در در صواب یا داد شد کلی سازن به دار به امعید در المبستانی اعلم به در اشک نگر مهمر و داد می مفل که میگی کا میز شنا وال این برکما پلی ما معی این است ، مهرکهای د درو كرده عده وار موره ترد بال دراسي وربي كرس رو دفيق سوار درب وربدارية بس بکودود تابازدارد بالدان مودار ماظارنکوی تو متصل تسود بنویزی کرمنصل . آن چرما چون مودر نویت سام ارین دیرس بایا رای کرما شارت شخصت خول س بودىدىا ضرمت تي بررايون سلمان إستاردسيده حسومهال بازعودند كرجرمدية بدرالدس لمان جني عواى دروات معرارات موت سلطان المسائي سلام إمات والدس ويت والدروومورك الالكات وكروروورمت سقي بسماح أروفان بدبيرس وبرمبر تربت اوسيسين والانكال تبط الصرمت بيخ المشاع معام المروالة ما تشارت الله ك رفعة وترب شهاب ساج البركيد مستنه ورجه يركس نشنا نداد . ، ك رفية بريرال تربت فيضيت ايعكات برزيان ونزود تبت برزمين ووالوس شرست را یک کوده بودنربالای نی برسرآن ترست اندک کلی بود و دربت رآن کل بردد وبيكان تعاويركل دوركشت جناي كورىدر بخت أن عل ظامر تربية العاديد كالنكردب يدينان دررفت ويح مركوري فرما بررجون الكادور ترودي در رفت بسر المام مودم جرى بارخ أمراك رابرون كسيره صورى الرارد ساصة بوديد وسورن بادران صلايده وبوى بلى دم رسيديدان صورت في عسة أنصورت أربي وكهر تسلطان المشاع ومراللة والرس فرمير ملى روى مود بعداد أن فردو دكر إن صورت الاستكنيد ودرات روان ما نذا ريمر برجيان كردس واب معنى جون الى قصد اجو دين أرمعلوم شربيه برى ايرادك ارد بوج دامره دو دی سند بست جفرت ته وساد داعلام عود کران سفی كستى درست ئاجھ سے برج مكم و مايند بميران على عود و آرج ماست و ورود كر چون درجة موج في الروف كا مي سر در كردس زيندكر انداز الحي سر اوراعه و كرد م و معالج يسيد مو يز نفر عربي سوي نقل كست و جون سلطان الاوليا على ايون Son without & فريه كريد ايامي رص بحرست جفرت سدهان المستب ك وريدا لله والين بودوقتي بنخدر وينون في متاب الدار ميرنز دروليسان درات واج واح سين بود ين د بلير زما خاراب معرسي مشار الهرم المستره برب عبارت أور عورز ماجدري و. بهروس مروساط عالم تستيد به دره ميشي كساير أن وي مكر مرعيال مجدر كم حدورا درد ين مشهور ومندوب بيا حمد الرحظ ت مطاعان المينا عافر برادي مستود ومودراً ... دروستال زماني بنشينير ماسي فرروسي بناي استال ابتدراد عود وروال ترد 1 3/260-6° state or state of جفرت يتعدكورومودند بارعجو واوريهاى دويربراه بيابان مروير برايه ديكر

Sugg

1 -EN

المرا والمساوي

w 190 meth of thing

14/6

ابن زرادرغيب مزيروازنري ومرايارى فيزم المت خودروم وماسيا فاجال آنا رايراسم الكانظرغاب الدورك كشد اكون بحقيق مداء كاراز مركورا بازسود سارم ولها وزملك بوز نونكذار وكرك واليي ولمالي كدوارم علواج יל בלווף נותר נועול ורי בוני בונים לו בול ביו ביו בונים לו ביול ביו ליום ביו ביו ביותר ביו وزيران وستعلقا ورادون روون كراه اورد ومستعلم المستان وال معنى تسيد مقدار طعا وطلبيره و مودر اين طعام عن رسا بركر صراى ساور و نفا لي خاطرتو مع سادد وبراسيرن إن از راسوارد و آخر ساد مرور ياره مان فسكست ودرديس الداحث بفائد الرفشكي در عوية بدر مرجون والدر شكار موزدين بزركولدود اصفواب واصطوار ما وت كريت الأنوفت وفرود التكر بالزنو ركنك و جصار نبسية استبروكرا عرشكارجون بادرا معايد عود سررفاك باعابعات عي سيده مار كرفت و شكر انكان توج بعرت في كود واسي كروسوار مو محدسة جورت في يستن لسن كرد جفرت في مشق ومودكر أدا برر المب سيدارته ونياد وخودروى دبادرا ساجس بادر بارىوابيدا قيمة كن و نعد مال اورايين معارى تاميلغ فين بقبعت برأبر افقد وجق برادرى ميا ندءمن و بدريد ورد وتركي منه راد كاسترن الفرى منده بدر وبور مان بار دار تعرفن كوده ناكاءدردوم روزام رسكارمرك راباريم يسيل عناجب فررسيد صاصر اوجول فارام مرسيق ووطلبيره فقدا كالترن فارباز مرمده ووقاكا ماوراي و وكومي معلى المسال بالدرك والمود مرك مي وقيم مشيوكفت مبي ن العصفيت ومواليون مستعيد دينين بزرك الذكر معاشد عن دى بايدكره دبازكرى ومقرارى تذكر فاى درك شكران ارس درهدمت استان ركايي हम् राजारिया निर्मा र विहि पिताल शहरमारित है में مراعه عديثان بازم فتي طرورت معتار جن من كامية جوت اعان معالية ويرم إن البيخود شكان كبنيد محفرت وموردة الداليت بتوطينيد ولي فيعد الحداد عندل في الروافة في كرياب س بخرمت حوصية والعيدار مروايز نصف فيت أنا. مجرمت اليسان بالدرساد اوبرص ورا مكرآن حرك فالان فعق بحفرت في عقيده ؟ ماك مواست آفرائيون برنشريف ارادت وبيجت مشرف كرديم ويخ وارض ايرسان كشف وامرشكا ومذكور بيرد وألفا بام رمائه ومرك ومؤسوة وياجيات والشد تحدة وملازمهم ويم تقل مت از جوت ع داستاع نفرالدين في اودي رجمت المعليد درجدود قعيد ليوديس ديهي بو درال ديدروعن كرميل بساكن بودي ناكاه أن ديد دابرسي ارز سبب يا داره غرويد كل بور نعب و ناطع ساعت همروم آن ديد بي و در بغر و قدرالا روعن گرمزلور زی داشت از صصاحب جال ودواران دن می عطرود آن زن مرد در غارب درد مرکز رمزیت کسی اعلاد عاب کشت برصور کان روعی کردا دروه کردن و مست بريان دربرجا بني دوير انزى ازخ فأسقه وحدينا ويتدو والزاع ودروز وكاف سلطان

(نى ن خود كيا بى المراين فوجر ومسور والكشير ودر كيك ل الفرافة و كوود مستغ لكست جما يوسف أوركل وواح بالمتيرن ومتاجرت و بدرالدين إسهاق بستركزوره بقلنر أوردوكم درويش يروى ازجر عامركذ راسد الانجاع وبكرسائه فلنرمدك رستورم وككل برداشت تاب تجبر الربواسي قررز جفت سلطان المشاع فريد الجي كروي مشعول جو اين معن أزّنور باطن دريادت وبه تعيل ازتج وحاص برون في وديت وليار كرفت وفرمودكر الين والمبن بالديج بسير قلدر كفت ورويشان دميت بر ندار نفرون بردارند بجائي وود (زمز معز سيخ مستاران فرمود كرباين ديواريزن قلمنر ويكل ل بريدارزد چايز آن ديوار في ليال اصاد و قلنروسز و در آورد و يادرواه اباد معروجه ويناتخ عولانا بورالدين المحاق وعت الاعلية ومود بلباس رعلى ضامية ى بالركيان كاويرى ساحت الإداق ما الركة فلوزان بكاربر مشاير ما زمايش أعرب المروال والمراكب مواللة والدين كوداود الانفراسة وورزد كاففيز الجدوبيره فصب واليست مقاريها والاك دراقها فركي فنالي داعتهالي سألمى بود بازى داشت وركرى كلىدانداد مركر مدكورات باز داسسار دويت داست و بام شكارى سر ده بود و ماكير عام خوده كرز بنمار بعمر ابنياد اين مارا ع حضورم جاى دير فرير ان كابورى د مباداير وازكرد ومرية داخم والرجيم ملط سنوادى ديت ازجان فرده وزندان ودستسيد استي قضا دان ميرشكا بالداري بع كارد بسوارى كوديرناكهان كلسكر جيد بالإي إيشان كرست بالان او الحاج كري - كبابي- المتلفان مفت ي كوره بار حدود إليان بالطاز و شوكسار عار شكا ومذكو و مادان وا بيداب ١٠ ورصاصب من ما الكيرى ما يقام عام موده مات كر ما من ما ام اصلاا بن ما را بيا نورى برواز نوى ماداية نيرى غايره عاب كرد جداع كون مازيرايي ناكايان كر كرده صاحب من كريست ميار خشوناك جود بالأ كرده مرا باوريل من بعدر مرضيد كانزار والانس لفية النون ماده دوازده سوارع والنان دوره در الماري كماد ازما عايد كردد القصر جون في أنسان بسياد ترامير سكارمزكور باز طبقاده بطرف كالك بدوازداد تاكمان كلفكان في يغرن وماذ طرف ديكر كودن وزمان وزمان بلنوتر كالد الزيوالية المتفايد الرماران مي مينونل نفيداد مرط ومنوق لترزو وينام منكار كرسكنان وجام وزان وريس كان بجوالي تصداعه وهن كميروير نعان جالي كداتت كومت جفرت يتخ السلام خيراللة وكيرجه واجوا توا ديراكى ازدار كسير دمنال ماع وده كال برعال وارزار كريست سلطان المسام إورام تلطف خوارز ويس حزونسا مروم موال اين دارى وحدارى زاسب چيست (وقعه جال حق بايشان بار عودك اي انخدم شركى قدا أيظالمى برجالي رافاركابر دوبودو وصيتي وكاليدى بيروعر عود وودك

من بي الله

كه بدك درايامي كر صوف مع ورولل قرس روم درويلي مي بدى جايي مسلى معين جنيرابع مجدات زديك درداره و مزى بخنيد يركى بدر الآن كسائ كردة ف داريد تدان من ل سارك كور مى ترند ودوكاند وى كدار تد القصد الله بستكالي و دواران الواطعي باربروناي بداواط يحاديم ال غامراه ي كرفة بدجفرت في وابعث بدركرسة بدكر بدوه وعيدا ابطار نفره ودي وبقرصعفي ودجهو مبارك إسان بوالنشه فهاست كالجرمة وملازمت وفو يني فعطب الملة والين ركي بغلبى يؤسن بعادات درا تناى واه ياى مباوكس لغزام صناعة برزمين اصاد وديس بداداى اللدكشاذ وياره وكلى مرمى بريانس رميد عاملا كست وازاكا رخاب وليرست عنون قطب الما والدن عدوير برزمان لادو بيستسيث صفة سلطان المنسئ فطب اعلة فرود بابا وبدالدين مسعود برين بابره بستندست کلی در دهند کریرو سر کست کی ست دی مارکرد متی ای جهدو اگر تدا . گردارد و است به داد سر خون بای و داخر سنج و درالری سر برام محاود دو در در در جفيع وعالي رجنن اراكاماذ كست برجاك راميدار ودمان ادان اسرك وكفشر الو يت ومرادين في تسكى آمند واين ورواين در المام عزيت بعيد الله و دفع في اليورين بسرف وورجنون المان والبرعان من المان المناع المناع المناع المان المناع ا سجاده بود يراميرا بينان يربون كعشذ على است از جوت سلطين الاوليا لظام الله والدين كرمن دورى بيرمت ملك المشاع وبالدين مستود جاهر بهدم كرى وجوهدمن در بادر كار مت مورت سلطان العارفين قطب المار والدن بودر دورى ورواك المان رجازت خوارد کر دخان دار دکید درصله سرار در صف قطب از والین و مود در مد ع در صد مدست و درصلوت مینستنی و جذرازی در به کارسمرت بسیار روی در مع و د دت براد ما چند بنو کرد خارت است ن درخلوت بودی من بن فررم ارکف کر و قد صفرت من برس به فرست نیت شرح در من داده کو ایر دافت جها ناکر جوزت قطب الملة والديو في المات الدياد الي ملقد الكشير إدرال الدارات اى دوج عيود الله من كرواجان مي اديث ن طيب كشير بسيار المنعف رف ي " به دوج من المنطق المنطقة 11/21. Jin نعل است ورويت سلطان الادليات بالدين قديلة والمن دوري كيرمن حفظان در العشائي و موالوم مستعلى والعشيد ووم مول فالور مورد اسي في وموري ورسمه العشائي و موالوم مستعم و لعشيد ووم مول فالور مورداسي في ومولاي الموري بالمستعمل ينرجاه بدور معفرت تحرام مرى ورائية ناج راسلمان راسده بود معوف مخ طعار طلبيد وحز دسانی بود در حون طعام المرمحصور حوسی می بات استرت عود در در می باید باین دردند وقتی محتصام اکردند سرخ محافظ به در سدار شدان طعده کرد ی دود وار ماشنده مریخ بخت به دندران جهن در صطاق سوال این ساندی رست از از بیده که بودی به دوی

حفرت في دِلا يومعنى مكسوف كست وركرة طني يُه الكست مارك منظ مرق ركسيرو ورود در وراز كرار مود وجرد السيدة الريط مرود واجا موه كروطهام درماب

المساع وبوالا وكرماه اوروم جان دوراب اصر بارع ودر دكرت سلط المناع وعللة والمين وكسير حفرت في جون بالسن مرب كور درس مراي وماز بيرسيراو قعته وجالبرس منوالكربه قوع يبوكه بود عصف كنود حفرت بير زماى مّامُلّ عهده اشاري و ودروطها ي ساريدويس العدو عن كرارم بي صان ودروعن أ مذكر حون صلى فالد وحرى لهاى دائت ديده در طعام ردو لوار دارال خال مرا جفرت ومدروها عارك والمارك والموق والدوال المرابالم ره عن رحون اين معنى شير الذك ول او بما رامير ولى أن الدوه وعنى كردا شعب بكلى برطف نشتر صفة في ومودر كري روز ملازم ما باش قاصي تبارك و مقالي از يرده عند جهيدارد ما جاد آن وعن احقيار ميد درسيدم دورنونيسنده المقير كرده در قصد الجود مي آورد فرآد مكر متعدف خاص و دراسيد ما در نفس المالير داست كالديدرا مارج كوروبود القصرال ويدو وعقير محافظان حريج والحاج خود كار والخدمة جهدة والمالية والون بريد جرى نفيل سفارب الم محافظان برجان كرون والون كنية في أورد زن بسنو و عدك وعال مودي الله بأن فور صفرت في مشا والدور ود كرجون المعنية كرام عيد ومسلسل و واقة الرية مشفقة جدوعد فوايوب والمج شأؤد ورتي طولك الموسده عونهودك النفودة كالأبرص بالباط حدوارم ماتيك بيتي جعزت كسيرم حعزت إستان وفياك الف سكان بتوكنشيد والعاد عزروق و تاصلاص مكسرة بحلحق فاوجؤيد بواحدد ديد دا بير بد والرجد عندك دال در باين روعن والعجد ويسده اسركوز بصدق دارته لاخور وروعن كرالعن بريز بريرص بالمجان الم كوكر سارت بوت ومريد سعيد استدوعن كرموكور لايع عن دركر افعاد در عرض مودكر اي تصاحب إسالها دركرد من أن فررجر بست كريست كريست كريست وليكن من فرعة وفراب زراح ويدم كراز فقت اودل ريس محض ين ورودند وبارى برابرى نوسنوه بروتا مدى سارك أزيروه عنب جريرم أرد دوعن أ مذكورناجار بشاوت بعرت فيمرار اورفت وارديك وتاقراه مق ومنفا يستيت اين نويسنده وابيش آن دروع برد نرد مقيد ساحة بورج دويرن از ركت ويو وفيت في دل أن داروع عبرال كست وباسبي فوب كالمنطعي مرعوب أل نويسنوم بدامت وبزلهود توروان ساحت ودرعقب (وكيزك صاحب عار برقع بون وسادك الديزانعام وعنايت صاحة زالالزجون الكيزك مذكون ريك وتا فسن راسير سوير مودراديروبرق اروى ودبالاكسير وبسولين دويد والذروعن كزيزا ورابشنا حب وسردريين المراحد نويسده وزين والجرال مأند ور عن كراسي مخود در الدو دايت كرزك كوفت ومرسيت فرر دكر الدراي اد و عن كرم كومال واله بخدمت موت ملك المشاع المرو فرير كسنت و اين ورويس بنين در مرَّوه ما في است كر جوزت مشار البراكي شر الاكسب

وتاقدل

12017

و فرمودكه ولأ بانطام ولدين من وزخزي شالي والمركز برجوتو ازهاى تعالى كوابي بباي من سرمر د مین باد و و مارنستی و آن بران برنار کششده میاس مادی کشادند و سار کرمادی دا د نو و س باخود ارسینیدم ترجون جمه شیخ درجق س این دعا و مود دارد کرس ارتدای تعایی خانج ک تع برح اروى بخوابى بيام النسك وعاى تي درجوت بي بحاء فيول بست بس برآن بست كم عن المستب بوعاى يحت وعسدها والمتاي مستغول كردم البيد مؤون فاجاست خوابركست عام تنبرعاى محد ويوسلطان المتاع كمستعول بود مناكادر اوسد انفاعي يم وور ظاركست بن برماد يقوي الرك الإدعاى من بجورت ورّت صول افناد على الصباع في صعرت في دسيرم ويدم كوبالاى معملا سيستقبل قدارواع لنسيسة الانجر وديون من ومياكم دروس نظام الدين بون دعاى من درجي بود توليات ودعاى كربراى يت من درات كردى القاير خبول افعاد من جون الرست رست منهدم يشرير زيوى بدوم على المحسلالي سروعانسية بعدر بن عقاومودر ويراز موت ينفى الله والبرور ووارا المورد مرجه مراست كر دولي سلمان المستاع ويوالل والدين فرالام وقد م اليقين ارحط ويأسي ا مَده نقصُ احِد دمِن سكونت عنو شيخ يكنيس اور منوكل دعمة ، الدعلة العلليه والوط مناركة وحود در فقد كون قوال وساد مركز جهزت والدولينان وأوراكما بقصد الجود من أزد ميان وصيدن ميل وادامت وجلك بسيار وارك ما ياب تي مكيب الدين قدم بيره مركز الت ال عفيه الدور كار المراك سوارسافت وماسمة قصر اجودين متوج كست جون در مضف داه ركر وجورت والده دا درسايده درضي سنا درجة دراته بسعار شودري اتح وير بارجون مان درصت ركسير صعرات والدولاد الكانديد برجانب برسيان محدد بسياريت عت ازدى اروء سنافانيا منت عام ويركست در فضراج ديس كرست جوس مدهان المت كخ ويدالون سيعود كرميروصوس عال ابشان باركو وحفرت سلطان المتايية فريودك نصرة وهوا إرساسه وطعاى بصبي افيران المترمدت مديومهم فيسا فيالمت كم مجيب الدين سية على ولكورى والعصك احدادكه المرة المرة حفوت السان عابيداتره ووجول بالكت خودمان الاراف الهالي سامة ودرو بعاد الماصة دبال محورة والم واسيد وقصد الخيران بافق ودرم بطالزاختن كوت سلطان المياع عون كاد حوات ري وجودكيرو زود آن م بط يرو بكشاى وغام إلى ان كالاى مصل و در الرحورة ي المسارين فرمل دوير وال الربع أور ولاد من حريط كسود يه المحال دوى منود حرب سلف درولها فعام المراور وودور الان معاري المراح در كالمت المان جفرت سلطان راويان عام الله والمون ورك معقد مع والرائع بهر سلطان العاسقين قطب على والدين ويرك وصلت وسود را يخ الرراع بي عز يوى كو تعليد والميف ت درس و المالية . ملك عن والدين حزيط دار دار مرى يحد مذكور في المان عالى بنا كند و ويتم برماليس عز يوى ويد الله (ردى جلوير فيه ورز صالح معكر نطاع الرموم وكورامهاب بعد و دعوت ويتا عدد السب وضرت ين بواصى عراد ويرى لكرست ريوا والدين مولورا بالمياب كشيرم ويراوا و

3/3/7/1/3

نقابسة ورحفية سلفان الاويها نفاع الملة والدبن كرجفت ملك المشيئ فريدا للة ويرا صود دوام بودى كرى كارعارف داستى ياحقىرى ى فودى براز اجفار نومودى وبندى اعطار صعوره مشت ودي والزكاويزى درقدع سرب عدادا حشرى واران سرب وقت (فطار مقاردی بدرسته دم می کنتیری و دو بسته دانه عمور ترفیم بدر مین مبرکت ی دیر اعتقاری و ما بقیه شیسته بچافر ان محلف اینار می هرود ندی اگرا آن بها در شاهل بردی می کمودی ووللنج المرس وبعدار والرستيات عانادلك واريك بانتايا وبيس عه دی واق مسید یما فران کا میدادات با دینترافی کام مای زعشا مسینی و دستیو يزى تدلى ي بون منه أبال ريقم اجودين مؤطن تريد با وجود عيال ووريال بمثل بيلة وديل كرز خيفل أعظايت فروق عليه الدرائر يا وسعق وي وادوديما يهاي رسيرن روت بنسيد محاورومسيفر و ودندى وجود دران رستى با عاصمك فا يغ و خورسيد بود ي درو في جوزت سطان فراندس ادشه در بهاي مي از اد ليا درسه الونسي ره -و خورسيد بود ي درو في جوزت سطان فراندس ادش در در مي از در مي در ادر ادر ادر مي در ادر ساجوت سلطان جوز في در مانان متر حرفت سروريون مقصد براجود سن مرز در مي در عدر متاجوت سلطان المدع ومالم وسعود المدوران وما ما العالم عاد الدين بل الع فال وهاب واستدا ويزيرار والمعان مذكور ويموه والماعليدي وسلطان متار جيار ويسركان إر جدال صفيوروسالهور بيرى مقوولقرو وبيشر جفت سيطان منشاع أودنج رَد برا يَعْ خَان أورد ويركيد كاري الجديدة كربين من بداده بير الله خان مركورون موض سعادت وسرو فاعرادى في براد دمون في مراج ومود العافود كر رز م يرى درويس استرونول فودر ديريس فسمعت عراي من لرواض برواريرويسر مركاطاب ورعب دارزم وركسيلهى ومودو رفضت مودور نقر أستار توري سلطان الاوليانف ماللة والمين فيرك ودرايا في كمن مكفرمت اليشان ورفض الهو دس يودم سلف ن الدوريات بالله والفرن وي مورد من الدور وسولانا مجال الوثين بالنسوى الم و الدور منا رك الشفال الكسترى صنعب والقيم ترجي المدور وسولانا مجال الوثين بالنسوى الم وبروالم بن اسى قدور ويس على بدارك اشارت ومود مذكر ويد ورورى الهاس المرا لريان مشهر بالنبري بارت مع عادين بريادة ودوره بوديروترون في مستوارات على الصباح كذمت ايشكار مسرع و برع كربرها ربائي كلوسياه اراضت. تكهرونوه مودروعدس ي كرانعش ملحت مشكاري خطف ادبري بالذبود ودرامار المشكل بود برارويت سارك خود بال عصاى برد فربرد كالود فرودى آورد فرجون عايان وابرد دربر سيدك و يا كوراسان مشعول و در ورسي مال دع وعرف نؤلاكآرك مشتول يودكم فرموا لأكبار وعلى بحابيجه بزى أرجحت بماروى لأغؤدما الله الترابية على بما وكاليمية وأرما بالدارسة وديود كعث ما فاعتمان ودارس والتراثية صفات جديث يج كامل ودعاً ى فا فعن درجي كامل وشي لكف عادا ويسي مراسية مدارك ودورة وجفرت في بحولان ابن بجوبست بين وارديك طاينر وآن عصائي كادركنار دانست بن بحث

בפיצוב

صادق صاليود أو را تاج الورد ميناني كفتن عدد بسرى مرغوى دارت ناكاه ريخوكشت وأناع الدين مظلى برمن أمر وال معدري است من الفردن يو وروم وورطا في لهاده بعدم بسياروسيم فيا في وطاف باى كرس في و بدر فرز بقوق مودي كر ما بعرور طاخ دير الماده والم المعفور مذكر الربيع ما يدا فكشت جناية أن دوست جارون ميروكيون ماز كمفتده بيركاه بمردران زعد عي سواب بعرجدكاه تخف ديكرامره بهاماجي آن بقو رز نَافِيكُ ف طلبير مؤمان الله تَعَالَى مودالَ معتَىٰ طاف كني بَادم باختر و برودا دم حياجت اورواكست محافيك وكن دكبت البدرفتني جد تقويز بيا تقديم مساحت نقل بست السلطان الاولى نطاح للا والدين وترك وكروت ملطان المتاية ومرا لله و باحدت يتي ستيون سرباب الملة والان قدمته اعتق دى وارتباطي وافرتوري جو ل منسخة وعوارف سبق فرمودى جنا والارائيدى كمنشؤ يؤه واطافت وبيوش بربو دى جنايخ من بني باب را أن لكا مد يسين صوت في در مراه كزرار و و و در اوت ميان اويسان مرا صالتي ميرا رخ ی که اگر دواق حالت کسی غیر د حولی حاصل کند در روزی کر نسید و سوارف کیمت مسیقی خرج دن من حاط اور دند اعان دو زرخان و عفوت سلطان ایمی مشار البر بسری موله از (ور شهاب المون نام الما ومذو مع إزايتان لقل بست كم حفرت صلعك والمستائخ وم الملايات دبير والكفية فاحدت تفاويدللا والور بايسان عنوده بالنزيقل معدار مفرت في نفاع المارة والويعديه و واسترى و وفياء الوياعة ورزير مارة وسي حاج ديل سبق مى كفتى لدوى شيدم كردرا بقراى جال وقتى كذمت جفر دسلطان للسياع وهر كالمراي سترو الزودد الاالع السفول و معقل بي المادود والعيظل أمومن بود ع द्रहेराईरामिद्राविष्ठे व्यतिरिक्ष्यकिति । ج كو كالسد مرمند متوم عين كر خرمت استان در أمدوه سر بر زسي له دو و مستست مرك ينغ روى سيال بسوى من كرد وقود تديية مساطع ما رض من من مالكند و درمان ما مرح عود دو دي والله ي كدران والع بست بعرض اور دو كمال كشد في ديشان لا يوه بعران في تورز بوده بيوال فوسود فر لقل أست كرجوت ملكها لت في فريد للرة الدام وفي بري سيت تواجير فرمود دارزوا ويرعامستغرق اين حال بوده - نظام اين جرار رس كر حاطرعيان كروى كسي سيرس كادار زبان دركس ربان دركش المعين لغل است د تعفي المسائح نطاع الملة والدي قدس ملامة واللوز أكروزى بين المشاية بخبب الولامت كل بحف ت سلطان العادين وبرخة والمن وكركه وص عرد ورا دماه برجين سايت كر جرية بون برا. صلوة بديجيره ي نعف يارب وارب مي كو يندار عالم عنيه عبري مي سود

مبلغ مال ديوان فابت أواليزان وركار فيندو الدين فتورى وقصورى بدير المرجناك يني سناراً الدي بالموت سلطان المستاع ورداد بالمراك وقع بالمنشد والوابات را وبالويدة ملت بارمزرك كربادش دركاست زيزكان دريع فاطرم كرجمة بودى كموصل كروم كوبرغشان ومقروض داست كالخفار كرفد وارال دروان برای من حافظه بنا غور و برای خرمت درویشان سفطرحال دستان نعی و دعو قرایمای مساحت العون اور میساب کستیره ، در بناراده تا طرم بسینا ریرسینان است ملتیس آرکزیرای استراد وماينرنا وراصلا مى صاصل كردد وكاروبار درويت اوسترجيها مال ازداميرك مُلتَفِت خُوابِنوهِ ٩ السلام جِنْوت بينة ويولئلة والدين فكرك والدكى سرمارك جُسَالة ودرجواب بنيشت رفع وعزز الوجود كالمعدولها لوال وجهدا كاميد براي مندرك بو ومبرهن عود برآبيزيرك بالهربية لاجونيش روست نا غاير خرو رهش اين تبيل أيرك जीवनी । व से महार मार्थ में हिर दे की की हार्र है है الألكريخ بدرالديه والاعرجت الاعلى مرمر وخليط وحوت سلطان العاسفين عظ للا والدن بكياريو وروس ومادي جفرت ايتان ويرايتان جفرت عوى (كلية والدين بنودي وما ما العاليد بسيار ندودك فارابير الدورير مقاص كري رسير موضع ع ميك نامى وي رستان و نابو دى مي بودر حصرت مسلطه بالمشيئي فريد للله والرب ي بود و من مدى مستقيد نام مدماً وجود الأكثر مستات بدر الدوم ويت الدحليد يا ب ملازمت جهزت في المسياع فقب الله والون فركه مي بودي ور وس ايسان را معايد كالودى ويت مرالدين دايت اللرعلم وزندع في بود وآرز أي فعمر مدارمت معرفون اج فطب الإس موديمون بربل ركسير بسنرف إرادت مشرف كستت واورآ ور دبل دامادی ود کرع الدین لفت او نو سسم ، تی کری در افزاد بر سر در فرم ایم فالسلكة والمادة ووك ومرسكودر ولعجف سلطان المشاع فراللة والأ رصت بركاي كند بستيد بورياب وجفيان فيدادين لادر اجت جرى مرفق مُوَارِّتُ كُرِيسِينَ ابِينَا نِ كَفَرْمُ وَاجِرُكِم وَمِنْ مَذَكُورِ لِا كَلِيمِ كُبِرِ آن مُسْتَبِعَ بِيهِ وا و وَكَفِتْ بِرو ودفاؤاره بفروس وفاى وسلورا بيبورفا تفاول غاير موآويري إدرس بإيشارة اوكلي بردائت وسنوج بادادكست وفت دوى بي بردالين اواد دادكاين بل دادرويت مربع وي المراد ي وزوالون سيودي بدولون فرود كور ويها دووه في معن داره عدمت بدوالدي بسنة كعت كروروليشات ووصى أن استكر مربهان كركس وابر معنابق منابع ویز مند و آبست ارجعت سلفان الادن انام الدوادم کردوزی کارمت مین و درایش مستود دیرم به جاخر بودم تاری ادنی است مبادل ایشان جداکست من و الهان بردانج وعرس عنددم كرار ومان سنود من اين رائع يرسانع ومودندت بالتراق الاردراراي ويجدع ورسال بنسة وروك الحدوق ويجه ورواجه ويل بديا والمراع والرافية بسيعي المدمن بما والتعويز مودادم بسترطي كيهره والمجت يأبد بغوية مذكورًا ربيل سارة چنای در که مادد دالمنه محت مهاحت ما در مای شهر مترب تعویز از در مسال تعویز از ا بچه ده مین معنده در در در مای دید کرام اجتری نازی مید و چدایال می د در مرا در شهر دید.

ايرارىك

رسان مولانا يمير ايستادوك وبرزمين نهاده عض بنود كرخزاو يزكارا شكست مراعنايت تموده ومائير كمطوف كعبيز معظماع وبزمارت جفرت رسالت بناه معرز كردم ودرسيت اط كرد اردار و اكر دور مرد كرون في فالر والم ورف وال چناي باندارد و فرى زريده مراز ايشان منعز ليدي درطرف افره مليان مليك ودر چناي باندارد و فرى زريده مراز ايشان منعز ليدي درطرف افره مليان مليك ودرسوس باكراعتقاد وملأي عارف مام ورغلا اماميتا وكردى قضارا أل مولانا عارف عرائيت المرويال عود وارصاصه حود وضعيت رعت واي ملك مذكر راكون ملك المستاع ويدالدى مسعوفا بالعنقاد والجادى ودعدارد ويستند سلوسه بعولان عاركة وكرارا يون بقصد اجود بدركي اين عويز أبين بعود ومالين حدد الفي دانس شازى مروص دارى و ماك التيراد فاي القصير وعارف مؤور عصيرًا عود من رسيوم في والفريش كارين دويست منا تصعفي فكوارم ورا لكم ملك عامكية يددده استكر وزاق حياف منطهور بوندد آوالارجون كرست جف سلطان المشاع وسرندين وليروص تكار خلكسير ويستاج والخ وبازين وبازين والالأ معتقره مخلص سايستصر تذكر برايت من شكان رواد عود واست وبول فرما بيز بحرارات جعف ملكمالمت يور بست ومودكمولانا عارف جق بادرع بايد دروي بن دريد باخي ك نفود شكام با بعدها بضف أدراحتى عادف مذكور طرمنره كشفت وكهت محذوه باعت مُلْكَ مِن مُعَلَول مساوى عمد السلول بيست والتصديد ويكر كوسي فع من ورهب ددنوا أورد بفرس ومورك إين صرفتك مرافال تابرادرى عفى قرور بررون عارد مذكور حون البوكست معايد كؤد بر إليابي و نقرى كر مراوود بررويستان يعصر وما لملة والعين الياديود ومرشفال استمشف كسشة ومستنفى لعبادت لسنت و ميان اللك إلى ورجفرت الاسلام وقد اخلافت باعث ويكي ار واصلاب في كشدي كومت ملك المسل اورب والايت سيستال تعفاومود ما درم آن داراً ازو ديغ شمل وتصييى كامل بالسل كسفر وير مسموع است و مر تعقيق بيو يساستا جهرت سولا فابدرالدين اسى فينسفاع الدين بحارى رعمة الاعليدر علمعتقول و منقور سيستني بود ودرشهرويل مورية ميري درك عاومود وبرويين واعتفاد تاليث صاير ادرامسنا ويسمنها كشد در معاوله فود به كس ناف استلات و نكات أن سسائل جل عايد ارستروين كاب بخاراستوج كشت بودر عصد رجودين واسد برايال او مؤجري مدرون سيخ الاجلام وبوالدي مسعود ينوم ولا ما بور ولوى ل كفسرها الزكافي بابرما ما بي وعدت وادر باي ولاناي مرور وواردادكري روم د و يا مد سنا بن جدي تري را بيسيا روجه امريوان مي ارزد كسي درميسية اين بالتنسيس. د چ قات نمايو متما جدن مولانا مشاوا اليدا ما يلي يم نام برد فرجون تجرب اين راسيد م زمائ آرميدر حفرت سلطان الاوليا ويهالله والاين وج عولان بررادي التياق عود وعاملات وستشكلات كاورادردل بود ما تواع معاى بيان ومودجينا كم مولاناي مركوالي مقرّ بردن بدسراستان کستت دِمر بوکتر و بوکر روس بنا دواردٌ و کیت بخاراً داد کیفا و به ایک و به ارایک مت چروریت مندهای احساری گفته و دی و برازان میشودی بودی ه بروجر بیست و داز شهر میکنید

ماء ما والماء مقرمة والون بالرجومة في كنيب الديوع ص بخود ك المردم النابوى केरियां के कर में में हिंगी है के हिंदी है के कि के कि के कि के कि عنب وابدل وافاد بعصب شااخلب بي رسيد الإسعن راحي نورو وكفت عيالا تور دوی در ال بعل است از حضرت نفاع اعله وادر بن مروی بود دو را شهد و بر کفندی ور صطر تر سام بهوت در مشت ار انجا بقصد اج دیدن رسید و بشرف رسی بورس خرت ملك المتياع وبدالين مسعود مشرف كتت وعلازمت معزت في مراومت عود لواع منسية ورسيت درعلي سلوك لاز تعسيف عزز الوجود سي تسالوين بألورى قديدا الاروج يسين جويت في كوارزن سروع كرد واين سمس ديرساع بود وقسيره ومطلول درمرع حفرى سلطان المشيئة وبوللا ورمكه ارنشة مؤد ورنصت مؤابت أبحفرت أوا نعر جفيت في اجازت مذا ون واد ال منس ويريايسا دوال مضيره حوالا بعدالما وقيد جفرت في ومودك بنستين وما رجوان جناية ما رحوار حفرت سدعان استاية الزراى مرتب ماطراد دربرسي التحسان ومودو تعت كجرمطلوب دارى سفسرع فن فود عيد بن وفقى يست ومادريرى دارع ودربرورت اوى بالخ ومرتائي ظي وميد الذكرة عنى روى در برص و موريره شكرنه بارالبدة جور عي كسي راك با شكار الله عودی آن کارس بالفطه برامری تمسوم کور مقدار بنی دجینل داشت به بیش مهرت سلطان المشاخ باد و خود بایم اد حال ایساد حضرت با آن دارای بررویستان مست فوجدد وفاكرد حى اوخوافرز جن بودرانك اباداورا مالي ومنالي روى ودور بيسطاله على فالدي وركشت معلى است إورز حقة سلطان المشايخ بطاع لدا والدس ووفة ملك المشايخ وبداغلة والوين وكرك ورمقا في لنشية يودى فاح ارتفار كيمه ويروى रे के दर्भ मार्ग में के अंदे अंदे के दर्भ में के दे के में में के किया है। والمعراع را المعراف الدائدي زاكاؤري العاسمولات ورجع منظام للدواليور معلى ودجيرنام ورطورت طفرلك سلطان عا داوين كلين أوراداره عزبيكالر ساخر ودى ودى ودى وزى الم علير بيس داواسياده وداوراميوك لطيفي ينرورى دوى غودوكفت اى تمييز توردى الارجا بالني بسيت الاي جام ل وريت فسيراجوب بالروري معترون وريرزو كاكرمان ووورزاى مواناهم دىدى كى كى مورت دادان اوردم مان دولانى ماكور كروك مركود ب سعاد ترادر مشرف كست وفرد والانتاف كاه كاي مرز رف يده كارد نطفي الم والدين ومود وكان ومن بسيال للرواد ي سنيم سوي يرادات ومستقال رز فالى ديود جنائ و مسلطان للشائخ و مرائلة والدين و مورك اي مولان علوي وين زمان تورياره ومنور كستة ويهاره وابيس افعاب جافراني كاب شامتر بودر من (المرائدة كارويك سرويل واقد من متوطن بال وحلة عالا نفعي

17 018 may may 20 1 100

اليقواد اليقواد

مُوَلُوانَ أَدُ مِفَادِي مُولُوانَ أَدِيثُونِ مُولُونَ أَنْ الْمُعَادِمِهِ

में अव्याधिकार्य

معاوان، ب برخانان

8479200 والمالانتمراك an oginta وتوريع بالطابة كذا كلواداداداري दर्भे हें दर्भ हैं में ورفعه بن بردير उट्टाइंड ध्यामा مؤدد ع نسر بوم موسى الارطع وبي 12 2 3 2 5 6 3 fight will My insission at franchist sign White is CHING. RELIGIES 100 ps المراجعة All Toler Hulas

دولت ستدف كردى دري اظاخوردكي جهارسوا مكراز منيد كلفاصف يجدود زخان بون ويجرت في ما يل كست جائي كروم تن وافاه ايسكاده بوديدرها بل كود صستي مذكورا ويرويك فنشت دركيتم ميركرفية اورد ويتحفر في ويناكران فست مشهد مار فرودنه كرجتي ديكر براى تفاع الاس بعار اورون وجشني داييت وارسيت نزبها ورد باز اشارت مودن کر میشن دیگر مرای سولان جار ادن بها ورطه اردن و وخشی دیگر بری سولانای مذکور آورد باز صفرت نیخ اشارت کودر کرمیشن مرای مولان برالون بارصانك راى مولانا مردادين يزخشن اخردك درست بودويسين ديسان باد وكازجور ين وصدر كرضتى راى مولا رايوسف بدار والك يو بف مذكور درس داعا ايسكاد ديور الم صعل رحت وزاد يكسة ومجتمعة اليساده زمائ آن مست بالأستيب وبالازديم خستني ملككر الرسي ومداورد ولوش وسع مذكورتا دجا كالماء في المال من رفي المدالال موزي دو مولون اورد وفود كرس وي بعد تصيب فو ميادى ديران بالتر اين صعت حدائي سعدا يدر درامي بالراحود وسكر والرعود اليسا براز جور نظام الدين و منقول بت كروراً كي بعوت وسيلط والربن واركورى خلد واقع را كرفوان وحين رعيت جوده ا يديد الماسة مركان ديلى الفست مؤد و كالعدي فاعل بنوافت وره إل ساعت بسائه دروفت وداع آسدرديره دمبارك كردان ورران شرح بالدكر وسرا عيراى بن رك وتعالى سردم مرايز ارجوا في استان المي ودردى سوا فرك وربع بارى كم اراستان صراى ترا والم مان بود عربان جال برجل رابدم سيرم كرموت استان رهد زيادت كست تاسى ازست بالعواد غازعتا بهواز كسند - درمانى عوية المدر وادمول فابرالون اسحاق برسير فركس فازعشا لالكودور مسالفك مذكور واسدودك فانعشا إوريم اداور ودوام بازميك فالمزجون كوداعون هر ودرز كريك اربي عارمتا كمذارع وجدواح كرديك فوصت كردوان نقل كمت ازمولانا عبدوللون كراوات بظرار عارعشاكرا ومزوان والمصارك والمفاكر والفاع دردبهايد ومديردروف رصلي جفرت واجتلى المرس وركافي در بالسي مودة وأنيسة دكوس مولانا برالوين راحت الدعليروب ويؤكر بفر نقاس جاخة كراز حفرت ملك استاي وعلسه الملة والان ورس روج يافت بهم صافك برروس مطام الوس براوين دساى بىكنى داراى كرموص طلب عود ووسو ماحت ودكان داداوسور ودراجه ورفت جالار برور بلت وجود و تقل جفرت ايشان در بنخ ماه ي م روردوکشروالیلام در در در در بنهاسد درول

أَنْ كَرُ معدنَ فِي اليقينَ " تَازَهُ رَابُ رُسُسٌ لَاعَ زِينَ (١١٥ رَا كُي لِلا يَكُوسُلاً: ביב בים בער אל ביתוק מנולורי של בכמונים וולנוף בול נולם ונפיו عِ: وحلال مسمعه فيستم ول الإلكال الإردان مسوى يفين نافعة فرب مع القر زضع إلى صدر المسترسون من كست صفاست الفاصر دين مائ على فراس الراداد. و رجيل عرد افراداد القراص المار الدارم وت واي سام الفار الدار وت

حضي بسريان ي آوردي أو الارحفرية في زود مبارك وسرك العالم ورآور ده بوامادى مسترف بها صنداوير نكى ارواصدان جوت كست تقل بهت المتعفرت مضرائلة ولاين في (10 و بي فيش روج كجورت سلطان) المحققين وسيالمة والبين ومرى ودرهايت كمال اورا مولانا داود بالمي فقندى بار إوصاف يميده وافيون سلطان الاوليا طاع والدينة ومعدمه ومعلس يودوري بازوروك وقرمرا ومولاناداودرالالم عاب دين ازجعت فيرادي مسعودر حصتالم و. یکی ار فصید بجود بس برون آمیم ویردوی اده بودی او دروه مر بری کام زدی واز من بيش رفتي وبما زمسعول يرى تا آند منيز ناور ميري جون اور در عار عاد من يبتدى والذى مقدار دوكره وبيش يحدونني ومقتول يحاشى واكا والوعى راميرى ومرادر خارى ويرى برسيل حادب موديس مى دفتى اس مهرور سيرى وموكا بمستول ورمصة بتنازدك متزمي واومدارك دوكوه بيترى وي درونا واه جيكاعظويورى وراه الم بطليد زب خياء ريتان وريف وبكلي دسامان راه علط يكرده واورداي فرديك فسيردد إسال ودىدكاه كابى بخفرار دولى بيامرى ويواروان وكايت ومودكرور أوده بزارى ودورالديهاقب وفي يسرادور بخورى والتارة وذكري ردى مود عنا لك فوالدي مزكور وكه والمجارة بسنست وال فورادي را باحد معتد مولانا داود اعتقادى واكادى كابع دبيش بولاناى مزكورون وصور يالر مون عنود و دول ماداود راكت بعد ملدز ساى در تا ال تروسورالا بيم وركفت ك أوبسريتوهين زمان محت بالدوار مالخودج شكار يسش آرى صاح بورالوس مذكور ا كفت رج محافوما نيوه و مايوضوست مولاناداد دكفت تلت مالافور تعديمين بسند عن ارى تاموف فقراقا يوخ أجاد مالويوق الله وصوت مولانا داد درجات الدملير بعروفت بسرت دفيمة ببنرج اجه ردين كاحت ولفت برجزان كاسر ومخود برخاميت كياكه بيهز تقيفاست مؤابه ودادين ونابن عى يديع قلت مال حود بسن مولان مذكوركت ومولانا تابخاذ حود رسيرتام أن مال دبعق بخستير جنا لكريك جيتل ي المالعدومة جدفاع كذ تقل استاز صوت سلطان المشاع طاع للة والان قرار ملى جفرت سلف والعاروين وفرا لله والبرو وقتى يور وزى ارخان برون المرسن ومولا بىرلىدىرامىنى دەرىك تالىلارى يا بىنىدى جائر بودىكى جىدىت تىدىرىك ئىزدىدكىرلىساد دەرىغىت دىيشان دارىرىدى بودىدىكىدىدا دارىيداكىشىت دىدى باجونى يايساد د زمان علام مترا بكشاد والما الكراجيزي سالهت كوفرمت يخ عكو وملازمت وعلي وي مغینی بی و دسیارکسان درمیش می بودمش بهوی تر در در دادن و واقت و والی فتت با فسد و از کلو برویسی ترق بوزیدن و باعراف و می اثب تعیی کنششد و برا زوانی علاستد دربدن مركر دروي باى داوى بنا سرمكرس كرست درور صدست يكم وحذاری و فزانی کستر چنان از کابت او دارلسید ارکزاهمیت روی نود فاسا ار در مصنور ترجیل ندند ایستر فیلید او کردی مستقان استرای جرب داد کای دردنش سرایس نعت برحسب فابليت مى إبراز ماييج تفصى سنست وارتوبهة بليتي وايرنابرن

節者がき The Contraction فيراردموس 250101 For

> 416 1010 my or

برودنشاری ښدی

بيشرى دوكوه باىكتشر بودى صابخ معفيكسان كشيرى أش يركويذ انشاكا ودفالي كالدودر فرك فالدورة و لحده الرحية زبنى و بليلي الا عرصة فا جعرت ي نفاع الاي مجرمراوي درمدادكتب ووايرالعواد مروع ومودمات جدب (د غالب بودی دور کمال الميتنز اق زمشنعنولي جيتم مكستودی و في بهوای زميتمان بود والدرعية برودت بامورد وارباى عيدل الى درامر دمرى ميدروى اليستاد وزبان يناحات كتنادك الهرية ناجع يفند بادستاي ورزما عبت بدكان حورى فازى وازلطف وعنايت كالصائ كي بيناعية فاعت راى وازار يحق محت توتامرف مودها كالرين أتسعر مخوديرون زاغ درميتراوير واوندك مرتب تة أن بُروك بسبى حلايق أبر متفاعد أورد الع دو رُفي برياع وساع حست حودن بيتيه لكركعت حولوا نغمت بخشش تزاجذى ليست وعناميت تزاعرى وكبرسينة نكغ فرمان مشرك بوزطاب نحووراع اشق من ساحد الأمن مزا بواضم ومعشوق مغدسات المرمزكور حول ايع عنى سنداذ أسبيرو ل دويرو لباس مود والشيرة الأاكاروالكست برح كريرى وارى فيتنوى كا عرمعتنوق في الزافاد جذبه واوي الخدار تازيم المالزجيالك وهماى رماد بروى لكنيف كووفرك ار بی شعوری وسیستی موانهٔ مه نسیاری وجی برسی بایدادَ دوغار بیرو قتی بازانود يني كدمعشوق المتاسعليكمت كمن اداى غازسواغ ولى فاليو الكاب كوائ خعر لقدرى والخدر أتباتى مارج المركعة الرفائة والأدال غدولاك ستعين نكري القصر فاء على اوربراب والمنظركري أي صعبت فالمرم وبرجواند وعار بالماح بابدر سأبذعا فبت عزاجمت ايتمان ركاراست ووز بان بفائة خواون كشاد جون م ا فال مغيره والك دنستعيل رسيدار برسيام الزام او مطوع وخوى برون جكير حيان ك خرق ا وحوّن آلوده كنست ره بعق) اوردك اعطرزان من زُنَّاجًا بعثُ مُأَوْمِ صفرها لينست كمكزارم الين حقرار خرصت موان قرر العدملة في بادوادك إيث نامر كريس شريلان بودر كوان في المرسد تاجى بود يرراور لي فنزيادى كفندى ي مذكوراز قند فارورطفان م بقارت الده بود واسوالي بسيار والساي بي مني واطت بقارة الع بود ولجنظ وي شاب بني أمّه د دروسية الما در وكاني نيشيد بو كرج عزت سلط ن الحارفين صدراعلة والروبقصدر ورت مقره وجفرت ملك أمشاع الأوالملة والرون ا فاص الله في العاملي تركاف عي روشد كوكورة وجشي سارك اجتنان سرينيها عموم كورافيًا . و خارج عاص دار وى فرين دار برجوركواي اورافيكي خادم مذكورا كدرا كيوست جفرت صدرالوس عارف أورد جفرت إين نبرتغري زيارت مع وه مطر وجف الاالمة والدين المدم كررام إرجود فارجو اورد بواستنز كرما بدجون في صور الدين س طلسوالك ازد استاعيد ما بالمية اكدر كاجد بودنسيب الدكردانيد جون برعدا ارساب يَسَ حورده ايشان دركامس اصادبرال الكدابوات معرصت كتساد في أبلال الابسي المؤد وبدسعادت الادت مسترف كشدة وبراكيها بهوانقودى كدرملكش بودايشار درويفان

بن شبعول ميران عقوت وأن كل نار بويمان ووت أن شاى شهود سير بالله وال ما في وجود ما سوى دند آن مست سي دورد والكي ويران ايكاد وتعليم على دوار معارف معلهاك ولمشائخ ريت معدر دوس عارف عدس العسرة العير درمستاع كدر مستنتى ومناو بود ورصطار إنوار بوجرت دمسان دررصل ووع معورد درر بروورع مساور دا سر عدر تعدم مردح ورعلم موقت دريا ومورج وووريق عارف رالالكوسير بارك المام للدخورنزى معدوكت بشركانزى ويروفتي كرورتدوت ودى دوا معاياديكر روی عودی و تحب ہتمتی عالی دانستی کر پیچارسیاب دنیا وی بکرد حود نکزاستی جستا لکہ اس جية ارتصاح يربطر شماة كلات والدن فترس به بيتماع داردك ورزماى رجع عرض ورس سيبه مستحت بالادلاء والالازمترق جيات ومعرب مات وورد ستى بيزويه حصاع عصولان فرس دوم كرامت متروك اسباب ويقود بقسمت لعامد جوا ايت وراً مقوار معدد لك تعكر مع والسعاف وأر ناس ويكرا بت رسيد تع ورآن دور فيد وروستان وكرد بدو دراعي و ديد رى در ملك خود مكر دستست جنا ككرورو اينو أر درويستان او عصن عدور در از دباباي رركوارو جنداري بيناس و غود موجود و داوسلاني فرق ولم والو الماركي للبد والرج سائق وروى ول ميزك و مؤمر وروى حوسة صدولعلة عالوي درجواب ورودك والانتاب والكاورادر مقلوى فرج مى عودى ومن أرج مرد ندار بيترى عابركا بى مسعاد كايم مى و برمعام ينعنوب بايركمالب زيرناجاران مردار دركراف دوورسامة ودل حودر مؤوداو . كي ساخت واليترم مان دو بهلكشف وكامت بوديده عالى باوتساد اماست مي لو ديغر ليسرى رفيا يها ازورى مرجوس بكن الزين ربوالفية وحليف واهما حميل ايلكال شال منت من مال صفوان روى ركية والرحدوم مرصرت من اللسلام بدأة مطرة والدين ري ورساء بعوف مكريب اوجورت واستاع صدرالا ورادس عرود وكرم والاباء الد والدين دينان وعوائ صرالين وصيت كرده بود فركر درزج وسارك دروسيء فابل ترومستدر وآويا عاب الصدرويسي بويدنا غوده است (ور از فا اواره ماهيي الم مل كدنة الرجه بما تركيد بعير رحلِّت ما بسمانة وجواج انود والماس بروجو إيركة .ولأ الآن جرب مغلوب ساخد بمت ورأيخ في علا زمت بركير ودا ول در كي وراه لابي بيتروز بخلوت بنشائ وبالاوت فراق امهاي إدار علية جرع لينعير إقرو آدأب مصت كاأرد فالدروس سلوك والفقدى روى مربع معدار لايسين جود بجواى وير آ نَارِي كَ ارْحِبُون لِمَاسِ عا بِيَوْرِسِيرِهِ بَالْفُرْعِرَارِخُ وْدُوْحِوَا فِيْ مَشْيِوحَ مَنْهِ سَاء لَدّ والدين طركاء كريتوارزاى الريضي وزال لهابين بدورياى وبكوى بصف لي ومعفى لآ وألك م كويدك معرض الاسلام به والمام والدي بري من من صدر الدي جدي نفي عدر كردك ، دورادركذريكره ما دا عام نعت در تواصر عام بس بصف ديت دي وبرك ي عنف لى و خنى لك عزواقه استان كه ال تحقد برال درويسي و رى مزاد دكة مرمد الرير الد معت مند دورواخان أنه بلكي بربر كاست بقارى فاير ازفزاد وجادداد دفوت بوت ميرب در درآن جا پيي تشقيص بيست ديكر منظ درويس صلاح الازم

شنام نهویه سوه ا کارمع مفوّا ۱: حنب

คับเอรากรรับ พยาการแกก พระเภอเลก พระเภอเลก

ويستان مادرت در دباست الااصة ويزعن دادى كوييرد الدروز بزور معن الركرد داله ايوره ومادرت دادرده درفايعة كادرات بدى دافايه در از فرمت مولا على الله الله كالمن والرطان ودوانستى دان الى في السبق ي ومود ين نكر مولان ابراييم نعشد اليسراد ومولان عزيز اللدومولان، ماج اليين مذكوبه اد. ين كردانا وبودنداً أيث ن دويسة الاسلام مُلماً نسبق م كفشنر وملك العلم مؤلان فتے اللہ گائن درویش بی دی طیح داشت کھات کرمن نامواز دوبسیت سالکی پینتھیل مذہ دہ دورہ و آنگیر میں ایر با میروصیط میاوردہ تا مینی از مند کا جھڑے بیلھان الفائز نی صدر المله والوس ا دروا متروم کاسته اندوکا سنایجوب پراوطت در درسید دارد و من بردار مسید درکور و نمازی کداره بعداد آن با بوسایت ال مسترف کست كوئي فابخ الناسى ئى بېرىنىسىڭ كەكزىرعلوم كىيتىرىنىست مادى ازلىلى شاجعى و آن دا مند سود او جدال میت کداریج بدون او دداند از آن کاس مکر شریخ بود استر و درسته داد مذکر بخورو صوره و توسف یا در ایمان خوان آن لفر میرسید کدرد و والواح دوورد وجوه مرارتده ديره كاردل مدكر أج دمنادى فايرارومت ومهوم بري رية ريش مسترف لسنتروى رغ أي اجدا ي ولان وجيلان المرم وظ كرامام آن عَدْ مَمَّرِكَ ودادا كنود و مولاناي مزكو ساعط بود موش مذال كرائبي عرال برورت ووي المرادان والداناء مجان مردم كروزرور ساحك صاعة طلب برفو عي غار دارت عالشة فاروزى صورت مال موسى المدرسة مولانا وصيدادين ايرماز غودود فصر وافتد القردية برع الم وجون سلطان المشاية ا صرولها بعاراى دائم ورداد بخفا درد سورة وسع وسرو بودر كولالة منزوسه بروارد درج نظر مولا برماسيت ومرادات د کردند و دن من مده موده و مودراً المبديم چيان بايد رد وسعى مليع مامرخود آمير شكى نيست چون صدر مله والان دار اوج. درباب والعايد وموده الدود باشرا بواسع وتدردل ومفتى وكرودوع روز مصحی می بینی میست ولایای مزکورانهی سوره نوسه رفانه کود جناند در بیخ مدرا درا در صدیع منورد ولایا در شقب ما در مدان توان و این از مدر دواند اندا وبرك جرت في بقدار معت ماه كيابس ماء والدارم ساخ وطوداد ومحصل الأات بيشوجهت سلطاع عاعلى والصلي موال نامين والدموة قرس ويرسونها ورشرا والبيق خومت كتور عي بخصل على عدوه وركى عاج دائت ودرصلا جيت منيسى بوروح واجدال وافد إديرن جفرت سلطان المشاع صدر الما- والرق وكرام وحتر الرناجفظ كلام زّنائ عام عون دائة جياكا حوث استاه وايزدكن كنديد و بعناست اينظهارل مرا خوی تونسیدرد و فرمود در کر بررسن مول نافیطن برا د بسی اولادی براست و من در كرسن منة لرئ مجرست بردم حافظ كالماسود وعلى روار وللاو والماقي والمضرفياح ما کرسن منو در جد مدرون مر کرد جورت به دار به در در مدرات صدرال داری

خانفة وغود وبروكشت ومقداريعات سال دريك ميرز كرسترعورت بورزم كيزك جفت ي صروالدين عارف ورمرنفسي بورصي ورادراي ركا يفرنا يكواز ايسل والبي كسنت وكارس معيشوة إلى ميدديكر المعلقاء اجتان درديار بسنوكيتك خرمت مولانا علا دادين وزفر يرب ورس بره در على وعلى عما ز ودرمير ق و صفائهم وأرب ازماديمارده يسال ملازمت ومزمت وعوش الصلام صدر المي واليس فرارك مقام والمف داشت وصوع في صدر الدس عرف اوراكية الا ى خواند وار مولانا علاء الدين بسيد ناد المعيد أن سلطان الاوراد يودى واورلدرس روزی دو صلح کل الدلام بودی ودرگناب فواید لفواد جوت بنیاد الفام الدید در میزان مفود بنیاد بمرصاحب كمال حووعض بخودك بنيط ومعصل كرتصنيف صاصب كستات ب براى المخام كو مطالع تأبرت كالدالم والدين واحدد است صرفاى كر تام اجوال مستف او معلوم كى بمارسد در واقد ديد زني مراكم مسفاك كارك مسفاك معصل عور وابن اصر الانام الاملان الماج الدين سارك ملاي التي وي المارك وُنْهُ ويوشِ جَاكِي بودايتًا ع داراكه جفرت في صدر الدين عارف روري مكتاره د الى كمفراريك وبنك أزخط وملنان است ومنوى خدو فرمين فالشأ ركن الريع ابوالفة رجمت اسعليه بعث سال بود واع مديش برر مزركوار مودوان مادي آدجناع مفت صررالاس عارف فركهم برجا كربودى تي وكوما للذر ارف ويرا غومودى اويزمار إستان ووناكا وازعر في كأروابسي بيداند ودران كأساره ريوج عز لى بعر خيالت حفرت بي وكن الدين ابدالعية والفاري غزال افعاد كربون ل عا در حفود ي رون وجوز رك دري بواله يوجون جوز بود خيان ا يوم مين عايم ودر كالكالكاف بوازغول يريكشن ومطري أفريان جانب ماند بعدرها كاجوعن سلطان المشاع صدرالمدة والدين ازوضو فارع كست و دوكاء لاد (عود صوع ايشان بيش مخود ملبير وبين دوى يامعر فرخواست كروان عياد درجف وكن رفد بجنا ورك ودكر بروور مع والقال يادى كودو معر نفيدور دورية برا وبراى ووص ملك المشاع صررالوس عارف مقداره وبارتعيم ينود بنون ولتى برحابنود ازمر مكست جعرت تخ مسادا البصورت جال بازيرميد بعينها والاكروا تف بودرفض كالديهو كذيشتن وأكبوبره دريظ إصادنه ميل عؤدب ايشان عرض كردم جف تكجعون فيصدوللا ورایات کردل وبرس سب برحالیست رمای ما ماد د و طرمود کر آن کا دارو کرد می در در مای مادری بعد و فرد کردند در الدیوی و این که تناب با بیجب اینور و در سال مادری بعد و فرد كذرت وواز كود مهر تخ المتياع صال الملة والري دماى عامات كاشت بردان بيهن آن ماده أيو باغزاله بعرو مدمر كدويره عي أير عبدى كريم برمزديك يرورك أيون أعره السناد وجوست وكل الايوالما بمرورا دركمار كوت و بستاى او يو كا

2500 75

ر فادری نورون F 12 3 2 5

منيان ويما دحم وسلطان العادي صدرا الدوالان وتركه دراكي اودرار مسرف مسعادت خدمة النه فررفان مدكر مشرف كتسة ولاءك والمهاع وإن ولايت ووهنطف أوردواوحوان بود بغايط حوالطية ولطيف براج حواج جسرو وحواج جسك ملارماو بودند وزما ن زمان ابعام باي ورزاروي ربودر طبعش درماية موزوي ود الورود سيرى كي لفت اعادلس بولية بعيد سرامايل دواوملك براست درويي چسن وى لى بويد دوميت او حريقى بدوردى سارت كى دود ور ارسار سكوي د دورر داوالعدون يو عدور الصيت في دوى تورى اودور سلمان رك البردرية يد سلطان متس الديما أنيس بود وكان قررمان دو دريد تذكر الا بود دري كافي احدا بسیط ق منطق سا صده د بعدد و بشرده در درخیال ۱۱ (وسی بربین جها کنشت جوما مکل صد و آزامش نماندعلی مترزا بست مودنو در در مایو یک در درخه ما درغال چشکا يست ازردى سلرعرص ورتك ي كاع ورفاف باي بركزسار والمائر و معيد الفريد والقرنسية والقران على المرسانية ماديد والود بالمير ويويدة بزردى ميركست روسنغ بركابت وافرون وستق ويا ترادي الركيد وعراه بودان ونطليم وعامرة وسناورك وو ودرون كارف معيدي الم يوجة على يست ورا يس و بجواع ي شك والمه ورعوب فيدست سرمزمد عا म् का अस देश के में ति के कि में में ति के कि में ति के कि के में कि के में कि के में कि के में कि روى درعف عاع ورف لكن البدر صلى كراروى ديرك مفسور ويجعب ليوناد (صدامة براغت ي مرمز كورم وعد وارت كردرين سي م يال مُلك صفات جعم سارين المقاع ع مران المع المواد ويد معلى بن والمال والمرد ومراكواند والمال - معلاد ساع ، سر قدر حان مركور جو بن الوابي رامي كست صابح فالإرام الروا و الم مسل والما در رابعد عدم فرمن فرجان فاح رفران الما فالمروح في مشاد الدوسياد واعلام درد الدور الورسعات وبرما صحص في منامل وشف كل علي والمسلوم معداد عمود بيا عاص ين الماد وكست حرست وال لظاع والمريد وحوص كا كمن السنا كالعرا المستر والموديم موسيدوه والمراس والمارة والمرابع والمرابع والمرابع إدراسطلقسانه وازمز بحوي ويعامر بز عاص من وجود الإمواج وين معي تسيد طار وص رويد در در در المار الكارمة است و يوفر فر بن رام فر دار در المار الكارمة وية اومدلوم مودر جيرت في معاقدوا و قراورا في ميست رويف عي الزالدا واور وريد به تعيير و تاج سن برزدكاى بن دين ازو سربرزد مهد باز دعاى المن بود وموديد مون مجولاي ركى دوراد المدود مروقي كراخ الاموري بساط ف د دور مکی دنسیار داد یک دار د کالادر در دورت این بخدید دن با داد کارد داد کارد داد با داد کارد داد با در داد کارد داد منتستير ومكى درويوا بحائز نشوزز ومرحودكم سنة مائنه واين سن دروفت كازطر لايلى

بسيعا دبته زمارت مسترف مي كمشت ويكرخة الام الله بركواب الدواح إميشان تمام ي بكرننيت آونكه وأوز يؤى يجبهول بيوندوكم بيتي تعوب وكزبيره بعداتا محتم كاح اللم الذكي عنود ويدكر فرع سلطان للتساح صور للا والرس دوم ماعطا و ودور وو مولانا قطب الاس برويك ومامود جؤره وماى دير منكر وركوري والدانساد الله ترا فررندى نيك بجنت حاصل سود بعدر ويد ابناهواب ازآن بغدد عاليصاب رون آمدد مرك بربوراى دو راي سلماى بياست داد وازاك ميدورور وطور بات وسرطاي مرورورما فيعاد بحرا بدار ركت اينان من دو وودا مروق مولايا عيا الادكات الاعلير وودكي وصابح ابداريكال يتودر مروم و روي كال ما يها والماليدم ليب المنال المال ديدم وال إمال دور المناف المنا عِلْمِسْتُولُ كُنْمْ تِمَا يُؤْدِرُ مِن معرود بمقدود المدرة والمودولين إرمون ساد اليي والديدة من وابق عداد الصل الكبت بدير وكيلوس وتي لده ويرالله رعيد الله مى در در كر در كر در الم اللي المان ملكي بعدور غايث والاجست با حرمت حواج بره مؤد تى داشت مكر مبلا مذك راديسي بنايد و يكواج ومشا والدمنت والى 2 منودكم بواضي وا من بروند وبريين آن قراب جرسي كشنده تحصول آن قرب كني مؤده بمن في شرح أير مذكور وزغابيد الي عوسنت أو درال والتنزول عود وبساجيت شروع أدماكاه مشب رابواقعة يركو بازأن كارحواح مركورمنعى وحديثه كرين كار ورحورصال توميست بايدكراه ولانجزز سنوى ويخام وخود روى عى العددج رعايى ومات بسين حواجر في كميم وكفنزوك وميشود حاجرة ورترسور إدبرة ازبعتني وضرمين منيك بسرارير منواه ما يخط سواركست ويوجى د دخود كود رعاد ير سيرير مادانو (سيدار ي معلوم ماليست بدان سب عير عيسود فواج ودوركا عور حو دارير جزارما ازمه كارية (زسيد ش) بت بلكرون سلطان العارض صدراً مدّ والمرق و تقدوا والم ديدم إد و دارن كاردال الندات داالية العاكم رفي ويد ما حودى برفت العقد وفاند أكسر صحب وبات النيد كوار الارواض في السنه كاذ وصورهم كن برد مكر رهاياي ومايت ريقياد سرعود وبالتنزومية وي بيس ما دور فرقامج عبول ويدى ينتى براب مانيا برار بركست وشاعت يستر مر بروير ورمد ورو عذا عند وكيفية وراسي ورسان اور ملاسل معرور خالف وكسيك برارجون عارخ عواصعات ويات بايررفت ومساجت ايركرد حواصيون ابناع واراء وويقأبة ويهايت ديرمراهيت تاع فيوركود ويمان رورت بالامتارة بالم مركزير وصنو وفد بدر رصوت سلطالالولياظ بركشت وفرمودم ترسع كوده مودم كد في ينديه مساجت زائده برين كارمشغول كردى ديد حواج مذنو روفت وبرزمه وإذا فت عا كر به و المان و و زيران و متعلق باوجون بسقيدين مط ديديد اي برويش رديد عوى بيوارة المرائع عايد ماية فرط سي مايدر بال اوردوار ويسنزك مستخرع لست و كارمقيول ورد الوسالم بهذا الع حقايت ردو ومعلوكت دراوي سلطان عيات الدي بلئ يسر بروك وزرفان مام لاجر و مسند در وي ف في الله

يم (يوجاسا (ند الآن مرفز مولاناى مذكر ركزة د بداه نام درآن زمن والقريت كينر وورى يجدمت حعرت خلاصة المستاع وبدوا ماة والدين در زيارت يرطها رص جعرت بيخ خرمه دروم ا درح الحركم رست كرمقرار مك مرار رساى درم باب ايستان درميداب كي ماكركه ار بركست جواداسية ك ارعذاب ووزخ بي تدي برحص متابطة كيش برجي داين الديسية كردود لم راه بافت بجاست نكاه كنود وو مودمولان حسار الدين رسين (دراى مرارستا درماين نيست فام جوت رسالت صلى الاعليدة لم رمني في از براى مزارستي ورضط مراون وشارت وسود مت البيرخاك شادرا خاصوابه ودعى تويد اصق الصياب مصيف اين لل معتقد الله الله المعتمل الله و في كرسلطان سكندر ما تر و وحداً محم بوشودان بر رخم ماکشاگرای بخرام مردی می میشدرات المجدمة، وعوث اصل واصابت كود وجور رايمة جي يوكية بسر مزوك المطان ارايي بيرس ساعلن جلوس فت وسطها وسكندر منكور فادت بربود باحلاقكية Ju 9/3 4/1/9 أرايية وباد صافكريره برارية طبعش بعايت لعليه بوره ليشترى إشفال ببشوكفين وفالاسلفان ليسران مى كود بارباب ولاج التى دس بيرة الصيى باصلاح اعتقاد كش بى عد عد المضيع بالبين وره اين مجبت ومؤدَّت ازديران بين داست بقدوعات دويمان اوراله واعظم ووى عود وسلسط المحية اليسال بكسيست ومردم كي طهروك فيم برملق بديدا व्यविशामित वरि ति मुर्दित्रि विशेष्ठित दिन्दि वर्षित न्यार्के मेहार हत वर्षे دیگیزی محداد در صله و ملای سلطه ن ارامه می خرد در کشتیز و سلطه بن را در سادی نوی خرر نام در عدیت در در کشت و مطابع مشهور که مرکز از میتسید ما در تفکر و نزیر در برد و طفال خشد و حسا د مرتو او می کششد تا می جب اختیار نی در ترسی بطری صاحب کشید بود. در اطفال فتد و قسا د متولدی است صاحب مسرمر و برا مدین از وی ما پیچکام بودی شاخت بدکان و ایل فراید می ما کان وی ما کی در این می این می در در می ما کی در در می ما کی در در می می می در در می جراء وصطار وسلطان ابراسي لتنافيز وأين درويين إم دران وارتد سلطان بكنور رهنداس عليدُ رُوفل ورده بورين ي مشهوره مووف من دراني مفي مور سب دې سيلي ن زمان ده ي ي روز سالخ پيش تورز مندر ديون و باد - واق و بر مزكور سنناد - معلطانا اربيعين معادل المعالم المعادلة المعاد (الاجدى دادر مسان (مراحق و برسلطان ارائع و (فظ بان دير ار خور كي كالي شايان وادب آف محمد وما لاسلعان والادعا بان وكرازس على مكررساف الرح درك للعصوفي ودري يه السير بالى أن سودًا ممرى والمود ظام بكر سترسة قبض وبر الدرس אלעשייא ענים ריכב يس لست ي دروا فدويرم كر تحف لوران جامة بيدي ميز بيس اوردم لاكاين ا ودرنم دنان بيتدوران جوت سلطان المشاع صولان قرم و ازملتان بله سفاويدة وه الرسوش جالله وعرض ملطنة لديست بالديست مأه دير درد من آن صوف را بو شرود و كارد شكار ادا كودم جدن بيواران دايد ل كا عالى بون راهاف ود كار تعد كست و سلطان اراية آن كور ساطهان و دوك اردايد وارجاب وراور هم والرويل موست زيرة العلى والاصد العملي المية المسال عم العوالدون يتين لاد ادر واب ديرياين در ديين و مودكه بي فطيليدكت وسي الاى ال قص بن وسيراى كردم عوى واديريدا وفقر وردام يدور بهدا برداريد سورو باصفا ورد

Variation the ch

وركيال المعمرة الجيسة

478.25. AV وهیت و بهتدین ج میروان را در معموده

محيوما ٥ ما ور

43 ME

الإداويل يه

1-67

circale in

· \$105.

של צייר ומולרה

يرادر دوري

دارغايت وتروعفد طف عام الأي بركل وجائز وقام ملنان بكول فها مت وي مؤول خرد خوارد خراسية مواوم وبيست بالاسطار حواديز صرحوار ادملك ما د بنواتي ملمان ود لتر وراعان مركورو كر افعاد (ودر صلكه درار المرديان مي وعدم كودر كما م الدي والد معد كسية مررس معاليذا اول بي اربوط (واقر كالري سا (جيس كويندكرور وفت ماست سناركت وقرب الع مدرة سند في المدر ويلي عو لادر الر الجنان جنك كسى وليدنبوداكة لتشكر معول ويراكنغ وسياحت وبكرير ونوحت ووقت علامل برسرم مي دود مرميقدر با نصوسه ربرايرود و د در دري متوسادياد در جود دري كاز جد كرام عدر سندك كالمي فاكناى مقدار ده بالرسور مرام ومراجعات مسيرديرك عن مسلان درى زميت شيركسيروبرسراسان باسيرو وقرحان فراير بأن إكربرابر ودالت شهير واليرورسب واوا ومقتوال كوف روبراد كردجا كداي بزدروف فازعام درصع اقبة الاسلام دربرض وعدرست رايت ويول مردراهم كستيدوبابل ملئان يسح أسيى فرميروأن عورت مستوره مذكوره اذركمت صحب ستخصورت والاس درداري ون في دري يفترز عمف كشية على ساري رك الان وردي Tous in in the contraction of the first fine of polices ودراياد خنسيده است دراياى كرمن از تزاسان عرفيت سرد بلى عنو دويون كلمان راسيم جفرت في الاسلام صور للد والمراور الراج الم ميمن بود و من صور بودم حمرت ك ملها م جواريند و عليم دم بحد مستا يتنان بودج ارطى وجدار فقرا وجون فيوه كيستردا وطعام جامر وردندديم كمعام بسارود بالكف جنائ درسفود سلاطين بالشد - وس بخرائة زديد تراد دويسان ديكر ورا يستر وراع في ظلى بردونو رورده ما وفر وطبقي يرزر ارجلواء صابوان جفرتاني بى نب من سارت كودر المسر درولیشان حوش بالغرص اکرچ صور و دان یک من ایل سے المعه روبو معفول ا منواسی کراوی سیعادت معجر کردم تشمیر کفتر ودر تدون طعد و شروع کو در دیرم کم جورت برعت كارهام ي فرردوارجسوار عند صوى ماير درفاع در سنت الالعظارهد ومفن والمسترعا يتخاطرهما نادالمته بارتعس اعدم لرست لمجرد المعضولة ووالمرسن برفوردى سارك سهوس أورد ومود در وس ركاسك مركبة الدّر طعام لاروارت باعل بوركة الدوكي المالا فاذم نيست كرمقير با قلل ور طعام فالفر - جود كلة ي شود روك فن فرن مروز بنواي فور نقل مت الزخرمت مول ناجسام زيرس سنائ كردرصد بداون استوده استدله مك درمدان । मेर प्रिवर्ष के के विषय हो में कर के के हैं। है है है के के कि के कि تطاع الرمن عيد ركماب حواير عوا داوره است كرسوال ومرور والتديا ويترايد درخواب ديركر درموصني بسبيسة وصوى يديزعلى الصباح مولا عجسام الديث عبد الدعليد بران موض كريها بروك ويوال موضوع ودماست كعد بالدعوارس وا

Notore "inter ALD INCIGATE

To holder &

62 85 Julya ي ميد من ال 30/2015

ر کانی و کانی و کانی ماران در این از این ا

> ناخدا لگریجروز خواردن ویجرور مخراردن مخراردن

« أن يلتك بدراي تُغْرِير مرسّد سُكُون أن ق رَثْبِر سِفالكان طريق على الاطلاق إن مستدلسّين سيدر تشرمذ سلطان الاوليا تظام الدس ع وقدس الشرش والعرز المستاي كيار ما وكاربود ودرارياب ولايت نام دار در اسرار وطن عابر بيره فت بود ودراطهار ظايرا بوصليفر و زمان يرتر بزي ارش الارن دانيال ازعزى بوروكان وسيره بودود رضوا براون منه طن كشته توكران نتير وال وزهاك علم براون واقع است كاورة فت بخ سيا لكي برا ار سَركِد شنت و والده صفرت إيشان برورس مي كرد تعون بالوغ زميد خو وأمقال بالمان كشير نييق ولناعلاء الدين احنولي على ظاهر حي الذه بصلاح ونعوى مستعوق ع مانذ و والده و ساركدواه رايو عقر بود دركسيس و مي سالكي ارهط د ١١١٥٠ بريلي امر ويو واليه وحودر مزبر حوداه رد آمدن اودرعيدو زمان سلطان عالى شان عيات الدين بلبن بود دربين حايزه رحج صيل علم ستعيل كشت دان زمان درسترويسي دوويتان بسياره عالمان ي شيار وونه فاحامر المدروز كارورعلى كارستي لدي فوارزي و... ب د کریم علی شهر در و رصیع دار کشیره ادبیام حلوم بود و در دصول و و و و و در معقول و مقول نظری نداشت در آویا سلفان عیات اندی علید از محد و اراکف بر تنظیمات معدو وساعت ومصالح مسالك عالكضد ماوتفوهن منور فينا ياتاج المرس منكر رييزه وروج الع العديد من ستساكون بكام ول دولين لترى و جمالة م عالك جنروليان الترى أوابلجون بارديوال اشتعالت بنوداوتات بتربين وتعامرت ميكود ورأن ز مان جفرت ني المشاع مشاماً الدروبيش ومخصيط على واد شاكردان مستعيم بسيار टायं राष्ट्रिक रियोक्ती १ महत्वतीर तिये न्यां कर वार्य महत्तिकारी परिष्ठ مرحف في مذكره مولانا ففيد الريده عده مولانا برهاع المعصيد الماق لا أكره ها المام صفرت في الاسلام على المان و مدس فره الغرز كسوت ورع يتى وسلسف بخرف الديد وطلعت حوت سعاء استاع ومالد والالقرار والشافع وعلى تعيط احشان دفعلى ومفروس ى كردى دول عادت بودك اكرار مشاكر الدووك كسى وأعاض عاتف بطرية معايدى كعتى يركزه إم كرجا وركستى بالريحانكم كرديكر مباعزستى فاسا أرجفرت ينية المتياع خاملة والإن فلوترواكا بن فاحداف ويون موديرى الماسية ع خاا المري والما والمريد المريد المريد والمريد والمريد والمريد والمريد والمراد والم نف ما علة والدين فكري ورش وبلى تشريب داشق ورفيرمسي يبلل طنست وارجر أبود دراكامى مارد أن سور بجوار مع خادع بتطريخ المشاع في بخيد الدين متوكل برادون وحوت سلطها المشاع يت ويدا والمسيع واجودها والاكار والم ين بخيال معمول ولان الاعليد ورعلي صايرو فاطن مستقياه عمار بود جنا في ور تذكره واو بعنشة البردوزى يجراحا زجادحي يجعيدا يشان توج غود وورياف ففاط ماة إسلاقات اعتفاد واورو أبق منكامة دوجوديافت والامعني ووزروز د بادت مى تستشاد دالكامام دالده عاد برجمية حق بيوكية مسال الديم المام وتنهائ خود العن الخ بكيب الدين متوكل رجمت السعاد مرتقعي ساحت وبربساط

مرحلة والكوزه فام صفرت في ومروكيتك رأب طلا بنشته الأشاه سي والدين شاه سي اللاس مع جون دربر ان دره ديدم بركيدم اين جين زر بي كرد رييج باديده نشور اذكا جاصل الدواعة سن وكر تيور كرجوت صلاصة المستاع صدر الدين عارف عا عنايك ردوالم اح درس مير در ايف أس ابن اوق الان درايام عرضي كعيد وحام درسر برى دليه ودد دارى ي شروع ي صدى داد صلفاء حدد دس الدس خابي رعت الاعليه بعد وجعرت ولاناع رزوع كر ملى از واصلان جي بدد ولفظ غير الدر خاي درستان د مدف عن زيد وجوت المورالدين مولانا عبدارجون فأعي كريكي ارتحقق فاؤه زكار ودرعا طابروباطن كم وارودرشاع ي خسره شعارود وبالصا تعلامة علام تعالياله ارداب شاه اسماعيل سربرستها دات بفاع كشير وآر تبدت طلوان ي في كر دره و انعقيره ويأك فكروم وتحدرت ولانامسمور سرواى كردرسيده برعار سرك وحدث مولأناجسين واعذرك ارمشا بيردوز كاربود وحبرت قاحي منين واعظور بركرية صوت برور كارود وجهرت مولانا عيرا لغفور لأدى كابركز برو حفيت مارى ود أكرج عام المع بردكان بالمن جفر محبق عيلم ومؤدي ميستقيد واستنفرى ما تلك كاه من دروليش ف د موعدت مولانا نو الدين عبرا (عن جامي رئيت السمليدود و لمعات جعر على الدين عراقي رجت والاعليد ورسان بور ماكاد بضرت مولاناعبرا رجوب مى رحت ودريد در الورية صفرت في صدرالين في نوى كميسر فرحوت في في المرى ابن عريب مبالله عوده ورود راين لمعات سير بركات النفات أن عالى درجات است كروس والم وهمت الاعليد وظارا وروكات المعاداى إستان بخاطراب وروستى واحس فتكف مرتبع « بركسي بين حق عالى محنى ليست كراز ستيرا عطير اوكيت مع مآن العد نقالي مها والسب وعدت مولانا ومسترا الدومواب مؤدركه فيصد ويرواست دراق ما يتاصر المرا عارف بالحيى وروستان بستية إدار قدس العدسو مولان في الدين عراق كفية وعرات والى المصة بادع إساده است واشار المان فراد مان علس مع ورام و ومراية بوسى الخفرت مشرف ترم جناية دهشت استان درس ارتر رووسي اس ى كويدركم ود وجود الشان معلوم كوس كفته مى بوري بي بوديت و وت صبي معيت كأفعرت مولاتاى منشار البربوقوج بيوبت إين حاك فقرمود مدوفاية بارواع بالراب المال ورواد ورا در من من من من من المدائي وجورويه وجهو شينشاه اورنك عرفان حق ولش صدرايوان ديواناجق. ملك برده دويردازجان اور فلك كاسر مسر برخوان او ولس ساكن ملك وات وصفات: زبى باكر دين وزبى ياك وات وقع ما مرو ال كوندوراه خد كرشرشاه اورنگ دركاه فق : بناطن تلدين اطوار في الماس خلير ند شكن نكر دار هي : نطاع الحق آل يف على سقام الروكار ارب دين ما مفاح : جمالي يكي از شاخ الماوليت ، مصدحان في شيكما إن اوليت : آن تُنتُكِ درماي توجيد

فِرُلْمَاشُ"

قوشوی

The comment of the co

مَّهَارِيْسَ مَنْهِ يَرِيلِ عَلَيْهِ مِنْ يَلِيْهِ مِنْ يَالِيهِ مِنْ يَالِيهِ مِنْ يَالِيهِ مِنْ مِنْ مِنْ مُنْ

سيسرهر وكاين وقق دوبيدوز عكفشر سفدك الداخة شودزدك سهروالي بودك كابى الرجزى درغيب واسيرى معياله طفاح وزوى جرم الذى بك دور لفكر دوزى وين كرده و بالبيدي دروك والا ينوادد بريخ وبالمور بررواه بين جوز ايشان وسايرورويشان كستيدم ما وحدمت في عال الدين قدمي وسوال ابريادين سياقدا وما بودك ويك كاسدتنا ول في ير القصر جون فرت مسطان المشياع وميت ماوك بكابد برونر ولفر بردالتشرف ورزك ديدم فقردى عددبر مفست نيست كلفردد يوامادن شه بردين نطحام ستبهدًا مد دار آن لق بربردا منذ بودنهاى در كاسد ويخشؤه وست سخ المستانخ نظام للة وادين وماجرك زايت على الامرزه دراندام درامد والحال السياده وسيكر برزمين فادم وعيف عوده اي جزاد مركار ييزم وديله والمسطيخ صرمت يتر و أالان و مولانه برزالدین اسی ق ومولاد صناع الرین مرزر واین صحیفه م جو شانده باوند. عام می ازد و بستان می شرد می می ناد در مخوف عات سترد وادوی می دید مرکورت جواویل كاريا مكيشوف بالشر و وديدكر بري كاسركا على تركية بدى الميك بدر والمرين عن الجناب مجنوع وداسية كرمس بعين إستعلى كرفكات والالعد بودرار ومعابود بار دیکه مند مر دارس سنده دم وصورت جال قرصها سعه دم و مود در در و پیشد ن کارمها در بهر مر از بری ایرت معدن و من پکربرد در اک در وص وافع می میرا کمنتر فتی دست بهرا دست نید برمها دا يجين وغن بعائز بيريكزون عامر تعيمانون هويودكه اين كاسر فافر بهوتي ورويشان برياره ومعة أوركر رب برنو بما ورائي ورايين كسنت كال وسادي معت كبرى وماينز ما يوريخ فالموني في المراجز و سي المرجوب المرابي على المراجع كردم ورك والمنا عدد مع يمر الربيع تعرف والمناع جماع جماع جماع المناسات خربرا علة والدس فرسه كليى كربروى مستسيد بودين عطا كزدود عا فرمود كالسندوالا سراير وقد صفاع كريرود ويكون الاجتراء المنقان بكاب ويلى الصات يا في دور دواع مصده ارزی دانشد که الدر صف مای در برجون کدادی خوشنود کردای وار کسی م در صرکرد در شی باد ی آن مسی نمایی می شارک و تعلی اسان کردار الدف می میوندارای دوان كسنة كالحداسية وتنكلى ويعدوه كادكاى وران وهاع اطرق بعيد ومسوس مى وي نيديز كاكادبارى ماد لكشت ورام مريك دروي بين بود زرك راه درفتى با ارسيب والدرويال واستعاجستان بالمح والمراع كريك والشن ببنية سميرون وكدن الرود هابراتونووح عاف ماله دومراورالكرستاين كروحاء كرجوف ملكامين وسيطة والدي كمن عفا وموده الذاعير واروع كووزوان وضت ما بين كروك مدرك مدو وكرمو بالدسها جامه يهادين كروس بركزد والمراكاد والعاج المصكس وي لذعائم الماليان بوجه كمان وزال ارمى رو زوا بفرم وسروف الدر ويل مر الانواسية ورا يفرحون بدران زميدم مك دوروزا داميره جهرت بخ بشيب الدين متوكل رجمت اللاطليم وأورغ فع ي دما جراي حرمة و متر و مي من جفرت بي الاسلام معلوم كردم كيدمسوع ومند منشنزوس شكاف وجعرت معدب بعادة ردم الفعديون وراكي بالاستو والعبيب

h was of

(بنسياط ديشان فرد ادمياطي باحث فقل آمن كروزي بصيعية جفرت كثيب الدس منة كل لنشية بود الماس بود والزيد النبيد بيديد من حالي قا في ستور مال كر خلق مراى أ بايفناي رساع جفرت تخ بكيب الدين ساكت كشت ويج جواب نفرم جفرت في مشار البرد والنست كرمك سي من يستين واحد كالمرز كالمرز كان ك الئى س فالخيدلام كجائى قاض شوم كجزوا سفاع اين بعن ومودكرا بشاءالد تورك عامی نشوی کی مایوری مشوی که مومی دارد درا آن امار کوگرو مشیری جوزی تیزالهام خرید الملات و الوین و تروام و در ایمان و زمین مساکنان عِلوی و مِنعْلَى را کوئن بهوش حى كت دو صيب معرفت اوطالبان صدق ديقين البرمنوان ابرى وسعارت مرمى صلاحداد يحوران دولت إيزلي جو عسلطان العادفين في نطاع الله والوسول دراز المصيب ساحة بودر مجل اذاأراذ الله تنا عيا أكسار المسارة المعيت صفة Poly Francis ين جنب الدرامة وكل المت الدهليد المتياق جومت ومن سلطان المسايخ でいったいかった فيدالدي مسعد ومؤرد وجوت يعام الملة والمين فالزحور بود جناه كاز وطاعقاده بخست استان بوكت بي صروارم ودونام مارك جورع وبواللاراد بهراره كسيدي ومود بعدانفل المادانشرد بلي بكست خصد الهودون و دفيد الانون دروز بخشد بددوق كا زظر مرز ف ملافات ال كونن وبت يافية برحيد كالست كمشرج التياق ملازمت برزبان ارد از وهستن جصور فقالست كرستم واراك مذكر رسارد يمنا لادركتاب والم كالعوادم وواخروا حرك وراح تسلطان الاوليا درموار دهشات معايد عود برقه رومود مولانا بطاح الدين لفل دفيل دهست مرصا صفار ورى ال نعيد دين ورينوى برجوروار زى النشاء السناكي وبورا (أنشاق منقول مريد يون من في بيت الله فراتم المد مشين من والسي ويدكاه فواتح ورضوب وملادمة جرع في مساوا الدادق توساعات وردون معادم وعنيمت بنواوم ولأكارا وبخانه وجعرت تظالاسلام عنس ي تمام وه اكر درويشان ووزيزان و معلقان استان دريعت دركان يا كان فافتاه وبركز الزبركمة بغمة مجيت اليفاق يج يكال تفاوت بنوى صرمت ولانا برر الدين إسهاق وعمت الله علي بين اوردي و صرمت يي للت كي الله عال الدين وانسوى إذ جنكل ديار كريزى اردوديت كريم ي شود والرخردي لا لا در سرک می انزاز نده ایاری سازندی اوردی و موال جسام الدی کا ی الت ماورد وديد باي عليني سيق و من آل دبله باي ونعلى في يتني وكافقا رفيلس عبردى ويستوا بينان بها دى واله طعام مزكوروا كاب فك Silven

10 the

066

JUNIANS

مورون كه نشان موصع عباش بوراز وى معلود غايد كسان او مورت في مورين دانشيد دارو درغيان بور رود من معتري في نكر لد منتلفان او برار جود راده برصه عيات بور مرديرك والدواب بجون موصع مستجة الى ساك كشت وبواع فاط يجي تعالى مشعر لكست قضار سلطان مرة الري كيفياد في و حصرت سلطان عنيات الدين بلني كر بعدله بدسر سلطنت حارس بافت ورفي كياد كرى درك وصة عنات واست بكراء والترجون فقرى اواضد واجعاك بنيادا نوافت و شرى آبادا عيافت ومسيرام بناعود ورموضع عيات إ ير اسوال مردم افزود وكرت روى اور صايخ الكروكتدامراد ملوك و فواوابل سَلِي الجَفِ (عرة المشاع منف الملة والدي قدس سره ماركت عدر واعتقاد בפל שם ופעבאו سنداية رسوج يوكه دست كالبل دول كهمداره بفسق وفيد مان وون كالمراء خفر ينيخ مسفار الهرال بد كورور بسلاع دسنى وظاع يقينى مستلزوة بيني كششة بررض مبدابوالحسن كرمره فاستبك اجصرور عدالاعلي عين الدرسيف الدري واحدة ما يسر عابد اعر ولدروعلى شاه وجسام ادري (عمر وابوالمسكن جسروم وركستنزه والرسيف الاسلامين برى واي والمفا نبرستى بوده مست دريستدثا دوسخ سالكي سروههادت بهبتر وبرجيت جي يبوكهت مِن لا مؤاد صدر علدال ي دا موان درم الوالدكوير ست سيف ارسرخ از شده در من دوی ماند- دریای من روان اندو در متر ماند - خدمت خاج جدود مید الاعدید ما در در در در دان مروص شیخ از میشد بها در ود مر الا الا مراك بودار و تو اراد در قصد مؤمناً ما دمه كداد العصر بنتاً في الم المراب مؤمن آبادمت كماركنك وافع استرجو واليرسيف الإن سعادت شهادت يأفت فورق الدونية علبه از عروا مذ بسال كذا تست حدّ ما درى أو كومت عض تخاطب مخطاب عاد لللكَّ بودكه وصف أوُد رديّا جرد عُر قُلكال حواج خسر و رجمت العرفيد مسعلور مودة وا عاد اللك كراد ويا يحوى بود صدوير وسال عدار فت وحدمت مواج فسر عليه ر مفر ع ما الدي الريد والوترست ومستدري سالكي وصيروساباد درداواعلاف وسلي وردو مرد بدورات واستى بيمايك درمرت موست كويد بررمانت مي والافاق و وق مرده و در المرابية و ال بدر تمید فلیزر که روزی در شان جواه ضر و رصی الاعلی جرات نیستا الله والان قدمان و مودد ای ترکه من از وجود می مرکز والیک دارنو به از مرکز سرخو مرکز در سرزک خدمت جواجه حسد و که اعز آلدین علی نشاه نام داست خوق الیق منطور و محموس مخترت ستے مشار ایر چوده مست جها کی امرحسین محمق (ملاعلید درکد) ب و ایر الفراد آورد در د داردیس This wing

فريدا لملة والديومسعودكر دروقية وداع فرجود ماحد فرجي ضعيان والنواسيد بامواد و و صفافر وبسیاری داش آور کرد یا دو آخرس وقتی کمائی ار عزیزی عاریت کرفته بودم و أن كتاب زديد كاستره بهد درخان والى وزر ويردور دولديدم وكفيراى محدوم وقتي كالى एं के के के के के किया है के किया है के किया है कि के किया है किया है किया के किया के किया के किया के किया के در دل دادم كا عزى جدز ها صل كرده و يؤركن ب مذكور كود دبين رك يزاو جون ان يكن لاسمتنفرماي كاندس ويروكف بالدمقا عادلوى الحاصية ويدك والتركوشودى مذاى تعالى على مندد بروك من الكاب بدكتير ودرا فابدر امدم ويس برارى رفة كردة فاردى جامة جريه بودم بوازن وبيست بحيلا اءبردم ومن وص ما رده بوا والعيسرى كداري مركز مهندى سرك مهدورسام روراد يرمكمقرار ده صيق باحق داردكف وعدام منوقى رزومام فريودد وبست جيشل ازياعجاء الداق وم من وص علام الدورة والكراب ومجال المن والموا ما في وشناء والاتعاى مزورسام أكنول مطلوب خوسنو معامة جيتل وفت وكفت باتيلا ارستا به ادوانهای پر برده م اسوی به نایج بیش بر خوب شو دان مها از کفت ای موال از پیش بر زنواری دین در وقت آین تا بیر خوب رویدی باین ایسا آم را حضرت ریشان مرقوم بست در در شهر دیلی مرازی چه ناجایی و شاوری قابل بنو دکر در این مسکن سیار در و مستحدی چی بدردادم كرفت مردم و تسفون مقرح و تلى أفرد در لكا الم كلام در الى الدي وي وي و بديدت درميد وي رويد و مستحول مردم كل و في بيك ها و مثلة عن الرسيم والي درويس بالكيس دم ورومرسرواى مخدوع درويس سارين شريدكون بارکد ورین سهر می اوش طب سال عدار ده شد مرز کسی مرب انبوید علی مطبع سته من و در مفرورت ماز بها مددوست به کایست رد سر و در دروز و کار صفر مجفع و درور درون ماز دیگر تندی صف رست در و بینی ترقد بوی مشتید ا ديدم وروب كفية المعة الرسامة إليان والتقامت درها دت بها عجولان ورس سرمان كرمسي فسن سره مستدم نزى حواله كروري سرمسكن لنسان وحودراي وركر الدادم وسيكن مولانا نظام الدي مقدار سيست سارمت كسيت من معمران قارمت كمرز دوس شرنبان وليكن كم فيدايات استرس قيد في مدخاد معر حيت منست حقيق سلطان المنيك مفاجلة والإن مربوم مون اران درويين الاس محالا المعاع ومودع وعلود كروون شهرمتوط بالرزار أي برون المود ورك جوص داني وينالي ودروراماع مكسرمت مي تفقيد دران ماغ درامد و وصف ي بيكرس مخودودوكانزوادا ومود وفي عزني داست بمناصات درامدو كفتها مارخدايا يكن ارس سرسرامدم ماحتيار ورجايي المحوام كردرا عامات يرجار بيت دسي و صلاصت عقق وبالترم اكادار ناكادار فر و ادارى رامدكماى فيات بواست وعيات بورمالورموضي بت مجهول والمعروف ودرا ووقت ببريس بن الخدا نيست كركي سيتها أقف حيور حوس إلى العبي بنيسا بوار معقر والخ درال 5:0191

د اور نیخ مُلِک بارسُرُان رحمت الله علیه بنی زُوکُر بوده نوار متریف او در متم لارکت مدرد. د اور برصف شخص الله ما دارا ایر بر داران ایر در در در ایر متریف او در متم لارکت واورروط فينو الديدالوا صرات وجوت دانوار في رمومون فينعل خضرى إست داومرمر حفرت والمعاق كاذر وي استاماً لله أبه درويس برادت أين برا برزكوا وركيده أمت ورخ زرد باكراتها ما دينان مالدومون يخ دوالدين ملك ياريرال در وروسلطان غيات الدين بلبئ بُر شرويها راميده جه ودرك ودار استجول وس تكية الماكم طوس ويدرى من لساحة وابن المكرطوس قلندى بود عاكين واس زغروس بينهم واست جنافرام جيوران مست والعضاله استكر وراور فرار كي سازه ودرنايزه ودسوراني كرد مى الدار للر وبردوسريخ رائح عي ديسر وجدلة ساحة بالشؤ كرعوده لمرى كنفصا يزبركز كشاده نستود أنارية مرى كوينرها ما ظليدر إيل معن بدر وي وقت غاريا عىدارد وجديد ي عال الدين بأنسوى اوراسد بارسفيدكفتي و الآن قرو درتكيه ادبت دربالى تلى دركار إئه جون واقع بمت آول أي بي نه بوداداى منى مزار سراب ساعت وبعياد تك أخاصت القصيص تافي نؤرالده ملك باردر وسي كماله جاء باصفاى ديونكي ساصت واليدرويش ابا كرموى جيد راي فرت او جنازعت درامده عديرو وماى ابساى درجرت سطان مار والآم از برجا بكرروماى ويرتبد سار ورال ايام سلطان عيات الرين بلين ورتبعة بدو يوريت كيونور ون و تندا بخرص وت بت ى كويددرا مذكر وست جعرت في بورادون معد مار دوالله وال وسسطان وديروبسيار عيفره للرماحة وسلطان خوسى بالادردية كلان برح للكر يوماستي ورح مود و مرحب تلك و وحضمته و موسان معدود والم يما و وح ورسيده وروايتورا بكرطوك وإلى مدر وكعنتاين مرديرك بودكر مون سرعت رضت وأمد رآن زوفرت استا والمعلك مادير ما مترك تدواوم كالواسي قال فرق لردى يوتيدو يرغكم المحدد ورتد ورد والاستان يك بوع بيد إست زردكر ال لباس ى برد دراة ، حفرت سلطان المستاع وم المله والمراه فركوا في دي ملط ودفاما حض من سلمان دائي با ملام الله وارس مع رجات او درس و بلي أمر ند على أست ك ورويسيء الناستيب نام اريس حرية ية الكيدم وبراعلة والمن دقرين ورافرمة يتي مت را ايد رسير خديداي الاغذسيال وكلابي بر الاغذاورد ويسي مينوي يج في الملة والين فدكو له وعون توركت وتراللة والإيوان رابراى فريد دوالات مشارا اليه صوى برساصة ومصلاب يست الداحة ودو ع د. نشكرا خادد اينو د و بهاى زمان ملك كوات وجايست وينياه دينا رشوخ تشكران وسياده بورويش ستعيب كراريزه ومسلاوكلاه بود عطاومور ومعزرت مرد در ارج این شفر بر وی درتوری ال منی بیدد فامایرهداد عیب است بی عیب است حيول بايدعود مشعيب مزكؤ بتبداد جيزووز وخصت خياست كرازع ببيت متحانكور

15:11/100

وصورت في بندالوس مي در أمرس ماك بناديال اعتقاد وبنشد المد وصوراتي مرضام اعزالدين على مناه وامكرت تشريق خلعطاناص مشرف ساحة مفرو فومت فوالاتيرة يرشع عاترى كفنة الديطراه عي بردبرون في وورد العرض عود كرات مراحمت صلايق بجذت تج از حدود ده كشف درحود الويستيدكرا ازس مقام يز بالدرضة بع دوري موال (مير الدويد المرجون بري ك جعرت في مسال الدويد والك رورث بدى وزار الغاركلام مصطفى اروى داشت درسته وعات يا جد بودميرت سيخرد عودك ودا يمون بر فاد معده مر ولال بزركوار براي عرد مر وقول خورك اب ار بدفون بقان دوز بوفت كارعم حوالي نا والي صاحب بمالك (فار كال ار ته واولام وو بذييش البشان رسير وبيئستيت واين بيت خواند مه ان روز كر مرسترى من سنى كالكنتية غاى عالى حوالهاية وبعدارات كفت اول مارمتيه رمى بيدكنت كرفيد كروي كسي ستربورك بالوك جان بورد سلوك بردمكندك وداى فياست ازروى وه عرائة صلى العدعليد والم مرمنيه فكردد ابن جرمي صل وقي ت است كر يكي ارتداق بكر ردو استعوى جىدراقورد بون الكرد هزاى اين كارم اعام رك بفرحد كية مل الدين وكرس يرو مقرارى طعام فليورك عبارات عامران دراصلاديت على وسرد حول جوز يج وم برم إلا البريم دين مقام عام وفي وعام راعع رباء عاداق جداولي ويدال طعابر داسته وتورد وبرام حفرت تجامد عمام بقوار يا مت يك حاد داو بلوىجام سور تيل كرى بود وخاس دريكر درعيات وروسان موزمتان براواي و في بيس بنود در سند تدو خان در بيلوى سي جامع من در سند بخدى رور اول موقد بعيات ورامرى تعراست رحفرت في سواعد واليان كور الودين فركن مراصف سلطان المشياع بطاح الملة والدين قدي واصعف دواجه دي وراى عار الدار منيات يور مليلولري بيادة ومودى روزى محاطرسارك استانات المواق روى ودر بوالمائح مقرار مكراه وراه غاز يوسواري أعرى بورس خادد بخضرت طائد ياريزان رجية القعليه ماديان اسيى واشت بني ملك بارتزى مُؤكِّر بادرادر ورس منوده اربا يكرفورارى بخرست مع معاملان مكر رافكاه غاز عدارم الحودما وه عدار يدوها ومع يتناسان جعرت في المعنى ما ورد وردورز بمريك درونا و زيارت ماديان را يست جعرت في نظام الدين أقدد وصورت منواب بالنكؤد جوسي فرمود جنابكا الفارسيرج داين حاديان عمارى ناوان ارجوع حود ويرطله ورين فرمام استارت ستود فيون فاع خادم مفركوراسب ما دوان ما زكر دارس روورد درسب سوم ان خا دم راجع سيت ملك فار برأن وصواب مغددكم وماد بان حودا بيسة صرت عدام المنة والوى لمتن كرامت ويوالملة والريابر شان اشارت مؤدوالذا لند وتواح إمرادعلي الصاع ودوموس ماد والعط معتراد معلى الدين عراد وحرمت في الدومان ماديا عدف المواد EU19

معدى لسد وكناد بايديك مربهت مبارك صفرت إودار الاماك درويش لرماديس دىدرا زدايت جفرت نزيع عوداحد وبررمين زدو سكست وكفت درويش نظاح الدين فعيت باطن بشماج ورائة والدادي مسعود ورك وارزاى والت فأما ديك فقرطابرى شمامو بتكسم الاكفت ودرطرف العين ارطام ومعاب كسنت بعدال دوز ويزان في يعد شكان الزير فل فاليدن وافت كدر صبط بالم منتي وريار عدمت ايشان كزمت إدر مسرف كسير الريمة استان را درس فراك ورّم كناسة اطفابكنتم والسيدومسام برون اخترار دوسينان المروكة حلافت مشرف المحض مولانارهان الدس عرب وحفظ سائع كال الدس يعقى ال مرجوع عندد منوالد وراى اليفائي الدالين عوداد داى كرماوان جفرت الفي البرى اطريا قران به او الرقيح معلى كفشر تيرفن الادر سرد بدارية ومل حقرت وللفزالدي زادى دراه مكا الدور درابر عدي بوليد ويكفون في اي سلة قدس و و معنت ي ورك در مكاد العودة الفرد مكر ترس بين منها بداران جم دد بلی کنداسوده مردیگر معنی ضفای اید مام دوجار ایشان اردن عام درویشا بعلى طايرو باطنار بدويم الرية بوديده بعربرمسند ارشا ومتكن بقارات از مول بقال اين سامان كركل رميان ماك القدّ وفي سلطان المتهاع نطاع الما م المن المن المن وجورت موال في الماس عن الماعلية ورما وي جال يكي تعلم مي أيم أخرامون في المن زرادى درد الشينىء منافى سائدا جما الرسيرداد برويان عتيره نداشت وي لفنت كراكز اين طايف ويداره مصت حوارجي بالنز وجروب وور بكا متدمنسيوب سارنز تا وبترمعاشهميا متورومولا تك في الاي سامائ معتقد ومراحد عي مشارا المه اود رو درى ولا ناكال الري ما فر بولان و الإيورود كفت و ترديل دوز برابرم كرمن جوسات بياني واستان دريا ما وجواب دادكر ولا ما اين يا واجر ما يدويركد ويرن و درب وق را فقا ينز مولا ناك ل الوين جزوور بتوار الإ وكشت كيك راسيان رابرجون كربا المرب يديد جر مدى عام متون راك استاء عائقا فالهومروع والشاه وابنع أن رود ميتندنستر دوز ديكر دفيتم و وريا عِنْ جوه و والا الخ الول حدد ترع بعد بالسال دور وسكس تقرو بال منافي ايت استيد مي مادي نام بركستي اندوانا بمديم كصيب ايشان يحوب ووالماي مذك إلفت سلما برسق به دروص برما عل وخفرت يلي على الاطلاق ولي عارف بعت جون دوية رورد يكك شية موراج الدي بو واح كست كالعبد ما فارد كم بين التلاق و من سيت مرموانيت واليد بي ترويول مستادا الدر بيس من اليسان مردع جود ويرك محرت يتع بعيشة خوازد ويره باى مبارك بينان بورج مرسركستية برسرف بعيد مشف كشر

ٺ

ومسروركف وارخصت وماينانيا فافاك بهى بفت ملك المشايخ وبالملاق المرمرى كذرد بأستدا مفيدم شود جها برجة والتياح مسارا الدبم ميناه عرصه داسسى مع بتركي صدر يورت مهر سيرمشيخت ويرابلة والدين فرس بيره ارسال مودواين رباع درين وصدداشت بهراور فالدوى كربنه والادامرا برمردمك ديبه فشاسرم لطف عامنة عنايق ومودكات ورنج كيم خلق جدد اندورا . دراي جوت ين المشاع نفاع الملة والين باد وفي بيزمت وفي فرند دادين مستورد درفقد اليديدين كريددرجين ملافات مفرت ي فرمودلي مولان نظام للرين دباعك درعربين فرقو بنده بودي براي راباد كوند اوانشاء كا الويرحاكيا شي جاى بويرمردم ديره وصاصب بطرحة ابدود نقل است أول جال الزيرة سلطان المذيه نفاع ألاس فركه درموض عنيات يؤرسكونت ومودن وج معاس براسيان منكر و (وو درو يس صاحب عال بحفرت ي بيو ينز كوره بودروسي درجات وكلما علامت جفرع في مساواليجاصل ودر يلي ي المساية في الم الدس غرب كجالات ماد ككن جد شرولت آباد أسوده الفرسنا فت (واست الله مرفوم كرده ليدوح ينظ كالم الدين كدوروا ركوات درستم وتن بدار ويكرموض مسكنانس لينك مقود دويت وخلقاى دير بجداد استان مرفرة وظافت يافيدار دراستراى جال اعدودر ويستري ومعتجور عايت نبدسلوك مستخول بوديد टकें प्रथाते होते के निर्माण के किया है के किया है के किया में किया है के صالي در عمام حديث في ودر بسمان يرسيري و ودوي وفو و ورد صاید در تعدایه است به فاریخ و در و زواد نیادی کرد مدا آن مستوره در فورد به و برد بخورت نیونی دادی مقارید و نیم سر آلاد و موجود داشته نزمی جو سینی فرریاد در نیم سلطان ایستان نظام للا و دارس قدر به سینی نیموس و سود کراین و در در یکی سیزار دو نقر در ای اطاحت کو شان شدید کر نصیب آریز و دشو د جز مت سینی کال الدس بعقویه او مینان کرد کراش در مینی بود در ایک در عینی جز مت سینی کیال الدس بعقویه او مینان کرد کراش در مینی به در در میک در عینی جوان و دچانکه آواز مودد بجدی کار حقوه داران دیک بردن جنسی و براسی ושומת המון ועם של פרוריים לעים ציין של אין של או אין אין אין المشائخ مشاد الدكربا تكربلوا والاادكاء فيذاكما جوى وريازس ورف مدارجون في فرودد الدرويشان شفقت غايد وزمان ودراتيا دري جواش المن دروليش كفت وحور برخ والدويك والرونة بعرصا وربست دريس من سار حوال في زور خاست و رئيت مارك بورادراسي يحد كنسورد ويرددوريت كالدوريك كرصتاو بيس الدارويين دور درويين مزكر ركب ברל בשני מרטות לרות בבי מוכן בבי בורוט ביוטל וות לקביל بردركيدى ازوارتش بم يالتيرى درويين يرار درية دروى إرزاحت وماعى

به بلاد دیات دولتا بادار

يتوبزى

مطرف صطر ساما دمتو مركشت و بيندور دور دساماد درايده وداده مودر ومعلاى چفت نے بیش باد و سال مرفز نے رہیں ووالدہ بھفت موان اید بروضور و ومدال يسيتي دراست ووكان وشكراد إدا كودجون ساد سجيروم واست رهمولا ماع ماراه سن در دنیا و زون بنوخو تبودم سواله لوخداسته با بركز سنبواحتیار داری است ار ركت مسل صدية والمستاد بودفديه بصرصها وولاياع الدين مسروروم جنور بالمانا من المالس ودوكال ماليروجود تياريا في ويم روا عالس جندي تدراسن بحدوم يعديه كردوزى نرمت مولانا بمال الربن نفرت خان ومولانا شرف الدين كاشان بخدمة في المشاع نفاع الدين في بداوي وأسه ونشست بدود جفرت Il free of the said to a said the said the كسى ور روز صواح وورستب فيام بعيا وث كنه كارى سول بت كربيد وزال مع الا كاريز وقرام والفرجوداتما مشتولى كمال ودان البكار برواكاروا والدياباو من وندولت مشايره شونر أن مشغولي وسعادت وراء اين عبادت است كمفرقور كنشة آن عَرَّزَان مُنْفَظُ و مِرْضَارُتُونو مِكَرَّضَة تَنِهُ عَلَيْتُكُ وْمَا يَرْجَفِكُ فِي النَّظامِ واصطرار باطلب ايشان بينور ماطن درا فشار و قرمو وان شاء الدّوق في كولام وكفن سنود معدمرت مئنتهما مكرا بينان يجاجه ويخوزى آشريؤوسترف بهابوس يمانون عالاربدد مرون مجل ايشان وبعني رويت وجافز بودر كركاتب ادر العرود (" سلطان علاء الدين حلي ووطاب راه ومنسلك بريك بذكا بالكونيا المرود على درام و فعر برزمين لهادو بنسسيد الموسية ارو براميز في اور جوابداددريه ان ودرام ورعفت سلطان مواز نزين ويزر ديدر بالركان فراى ويفاع فرمود جوزين وى مدرك سوى مولانا جساح الدين ويالانكر بالدور فراده وردر الجاد ساهان مر ووفاى ومروك باسي روم رومت بالالعامدوى بروي اوردنوع ف منووزكرو فاعد عرو الرسطار بست بست جرماى الخاج عاديار دينا رجوت سلطان المنسك اين برس بين موارد و يكون بالركز دار و بالمقارين خرود دكر بير رابد اول مشعولي در استعراق قاع بك را بيوست بينز و در ملوست مشول ما شنده برون بايد براعد بهوا و دوم عي الوواد باد طنو با شند مكر آن كه يو ت قبلول حواب علدكندسيد م دوادص ع النداكص ودوادميت بنشود كالى قليل قد عَتْ غاينجا وسكون وداواز فراكم بدورة فاجت في وكردواء باربط الدارك الفاس مرك در يرك در مينان كالركز وي الينان راجد روز كارى و يادر روسى ودي تناكر وتعالى ابواب دين والماب دينوى مفتق كردا نيره وديق الم ورصوع الميثالي فيوال ويوالي قرم و و و و و المعان المالي الم نظام الملة و ادب جواري كرسماع بشنود دراسراى سرود حواج مسرور عن الاعليم عزل طواني و را يدى حو مصدوه مرسيس مستسيق ورخياى حواج وفراور مسر لينشيش و آي مشد ماركور غلام راج برحف ت خواه المردواد بوجو ودرحسن صنوت كحذ داورى دارت وتحرمت مؤاج صدو وقوا جصسن ركب الاعام ارعم

وعملوق كنت المرتفرعان ومدوق والالكاكمشرف ارادت مشرف شود والوه مولا في الري الخوره الرام وزار معلى عداياب كون أوه ود وطن معروف وما نواى سالوت استنان حعله سامار بود وادار سامام بهت كارى درد بلي آمرة! وبرأبرمولاناكا والدين المركبرمت صفرت يخفروك مشرف كسنت والارت اورد ومجلوق رأوليت كدهداي كالاسنة فيهزك البرويناروز والده دمولا نابحا شياومكتوب بنستت كدوخر فأى بدرما مذه بست ويميع عزله منتظره مترضد آمرك فرز فرى المديدك فرزىزى دودمة جرادة كالاجراره شود خلانافي الدي جواب مكتب والده فورين عنط بنبشت كمن الأن مرير مفر ملك احتياع والاوليانفي الله والمرون دودور سِلك بذكا والسَّال منسلك كشرودوى سروددادرده فيتكاري وسيركرده يركز كرمناسية بايركت والده مرادر حود واجواب ديرك والنابع يساستها تحون اين مكتوب والمرة موال ارسولسي ومعار الاصوال كسنت وعاكم كوه وال مكتوى كاب ولانا بنشتك الروزيرى العكاد الفياد لكدوير وى متورستي مرا يترجووا كل مكم ملكحود لوال عيا مع عن إن مكتوب كوال التالدي بمومية وحواب ويرسين مرء مرحض ويتناع احتناع تعداله وعرس العدمية وروف واجدان بريشان وجراي ووارعود بعردوانا وحفرت فتح مشاد البراز صفة واوده بريض باى بوكر جورت سلطان الادميا مطاع الملة واللين فركيه وردسلى المروبود زجور وال مولاناى مذكور ومضاع مكتوب شنيرزماى تامل عنوده فرمود كراين معنى بموقف عرش جوزة يودر بوايررك مراعده ماسرار أن ما تعاق الميتان كرمة حوي بيزون ا واليس موره بدرك سي معروز حفظ تيزر سريدن كرمت ايشان رسيرم جوت يني درسان صفايق و دفايق مرحت بودز حفرت تع مدالدي محدد الهاس اجوال مولانا ج الدس از خاطرع طرمسني كسنت بجدر مائي جون موت يتداريان معدف ساكت الفريد مولان في البري و ميد مراول مروانوى الفري الدوية و حال الما مرافيدان من بادواد جفرت في نفيرالون محروز وداكم بود بكفات الشان عرص مفرد مفرت يتي خرمود فركر من و دنيت موال ما في الدس يسيست جون موالما عام في ركام حفرت ايشان من رجين مواك ماليد وعرض لمودك اين تسكيد الذائ كادك كردمت يعوب و دشون سعادت الادت مسعودكست ازال مقصود بكلي ناب است حفرت يني دريك برناية دريادك وخار اطريار فرجو دفوك بولذاك دخر كايب اير وايركز جاي دير بي در ي كيد كرصائ للبداولانا عرف واست كراسيا و القالي الرستية عي مريد المراج ي برية معينها بدارد لرحوالي نارد و تكاهم عياني وكركه عصلاي كرميوس والشندب مولان رم خود در دسلامت بروای معلای من بدالره ای درو کرتے بری تو وسعاده ريزوسلام من بروركان كرباط سنودى اوابسا دالقرزودى برويبان ولأن غوالدين سربرزمين مهادوو واع جفرت بخوج لادر ديستان ابيته ناكرد ويمان روز

بطرف

13610/3

اوجدر مطلس وو حدر روم (زان راعتى دومن سارويون باصدرية وربي طاق افراد كان فررك ما يرس إلا والموجر ون أروع عسا و خوا مرا قدال المنان عداد ما المان المنان مركور با مساع اين عداد المان مركور با مساع اين معنى في كشف تقل است الركيد حورد إدر حواد ما لك كرما ي كركي المريدان فاكر اعتفاد حفرت في العدك وراق عدامان وطف الدين الرين متى الفق المان مكى وزى اعلى ن حد يست معرف في فري وداعلام دادكر مفريد في المنسط وكى الدين والعية مراب بيزائي جواب دادكمن ورىمز وى بسس حا يخراده ويزارك وعادت برانس ليست كبريوان دونه وبهاد سرا معاصب فون مراعدة مى داير داخت و بخال حود مر باير دانت سايف در تحوران بعسرورى ملكى كم دا مشته اين معنى عبل مد خوركه البية برائع مجارت انقي درايركر د بعدازان ورت حواج ميسن علاء ميزى را بيس تي للمشاع يجة صياء الدين رومي كرير سلطان ود وريد موات يك مينوج سفاب الون قراي وري وينا وداد كرسلها موا (دريكا المرا درويت دباز بيردالت كفريت داري درك از ارى اف طايف است ويرضا واده وا ا حُسْباری وروی شعر صدید به وزار سلاطین ما می کسی خانج مل در ویشان نکست با ترسلطان المع کنیز کراه برم الیست در ویشان نرید و افر المحضاع برسی ترسی فعالنه خوا وجسن مزكور كيومت تع جنياة الدس ووي رفت تاصر والم معوش د ارد از منتعلَفا فان شنسندکه در عدر تا بین دارگیت اطفایی شیر رست و حالت استان پدین جارخی میده که شد که فرصت غاز مرار دکه نسشیسته با میکه ارد خواج جسی مرکزی ست ادراكي باركست وصورتهال بري صاصب كال باركنودي ساكت كست معروديت بعار يخف أدارس وع بجوار وعدى بوله صافد وزيارت يوم عدا كابرستر السلطان بعمرة وروجاو كسنسة صايح ريوان بلادمه فاعترا وليمزؤ كالع الله ب تقسيم تواسد بعد روال كل وكلاب محس رواسد عدوري بود مدكم في سلطان الاوليا نفاء المذ والدن فرك ورك في الدافها و الله برك المسال والدافري فيطر و المراد والدام المراد والد والم المراد والم المراد والم المراد والدام المراد والدام المر معرفان بخدس محموض تهوم كودم كرجوت سيداي وري يجلس برصاع إمر الرسلان عليكي وماید ایمان میں دوہر حوث تین وجود کر جاجعت دہشت ، د نوا کی صفوایدن منتصبی ایست مراثی تی میال او مذی دوجود مسکھای حوثور کہ شر بہت ناطوع دکا کوٹرسٹیں کا نہ بہتری ہوسے ہے۔ بررمين ي بهذه ودر قدم نفرهيس ي فتذارين معانية بسلطان والبسياريم عامد الفق معرزارات وسادالا بعدوى رقت الدعل سلطانه مركور غيزى ساحت والواطاري حد ميان الدرصة كه العبر بين نفاع الدين وكريكه الأقلب شي بزير كاكر ميروز بعقد ملاد مستها حالة منت حاجيسترش للسنتيد و دربرسم ما يى ما يرج حا دان مديره الاجتوب تكويرا والإنتاج الإيم وافذاوكن جاط المرمد قطب الإلاع وعوش عاد الدي صوى وي وجيدالدي ضفرى

الاطافيات

موسيق عديم للنفرودزو درصين صوت ي فطرعم و دوليس قوال كدراداى سرودم ع دار بواودد عراقرونزعلوخ خوارجم في مشارالد بودرودرونيا صاحب كالحصو فالاجلد ويدو جال دافرى بهد دراك فراه فسروءراى خوافری و بر شیخ کرد و یک نیاری میان بیت داخو (رحسن و مشر مزاور بر خور نفش می سند و خوات یه به آمی و در ار در در ساعی شند سلفان علاق (ارس خابی و مار سرک که احق آلیا می او بود ترکی صالح و در اطاحت و خوا فت مستنی و می از و جوز شریخ ادادت داشت اورامی و شیخ دی و ساما می می ساما دفرى والهيدامدى وسكر مركور إنواعي وسي ويوع ساط ويرارا وسلطان ((السيد عفل طوراي وقي حفرت سلطان المثاية داراين وبديدك درجرية مكركناي فرفت استدجري عظراد مشود ص بستن سن كالمان افروز و دكودى برو بنربسور واله كالمؤيسة مسيقة والكرنيد وتيست لسقة عربك ابن روسيدر فارورو سلطان عدار الوي أورسلعه مركور برابعه والذور ويردي مالا إم اللي ال و بكر كر سلطان عرض عنوكاى جلاد لا كارم الهسيارية كي كي كادجود جنون وعنقة ذكر مقاط بجرات في أمت بركز كابي تيدمينا أل الدراد د من يا بيرما نه حسست سلطان جواب دادكاى فرسك ما ياد شاياع الاسرنا فدر أكوده ديا برين الوده في مدمه داريك أفجاه وكرادراني ماحد فاده شادي فاور بهدوزير श्रिक्ता व्यक्षित है । विदिश्य निर्देश करें के कि ودروستان عالماوستان الرسان وسكيم جادرادون عارت عالى كرموه المعنائية وموسوده والقدامة سافة وفيزان الما المادم والم مفرداوین نیجه و قربس به صفو ایست کردارگر سایل به علاء داری صلی رحات و مهر سلطان قطب الهن مبادک شاه به سربر سلطان شمک کنشت و حوز ی به دانشت که و در مرجع ترجی بود و داجع شایت عواد ت بعدامیات و عرشه در کار آوادی خواست كصف في دارنواي ريان في كيار ملاصط في وكا تام لنشار دو درام أوفاك وكالمعتقد مراجع تورزورى رفاي عريون كريون كريون موا بهر برسر که این خریجه و تفریخ کرانی میش از که را بهت و خلیش از نکی بست قامی مارکوراد چداران چسس را عشقاری بلود برخورع صل نمو دکتر از انسواری جدارت سیلی ای فترح ۵ منكور وركيا منز تعرف اودرازك است ودراك المام مقدار دو فرار منكر در مطبيخ وفراس الدوز فرع عازو بخشيش وابنام معتن وعلو وامتعلقان والإ مهاورومیها و ماورگزاو بودی سنطان قظیه (ارین را این معنی احوان که و د نگام (حراو ملوک راحک و مودکر برکز در ها ۴۰ کی دو دو در می در دنیا کر خیاتی ت رساندادارخدد داندكه مرة مات وكي بل فالعد عوده لير دريسي سادكيد واصمالة مودجون أي من المرابة والمرابة والمرابة المرابة المرابة

يروخ دسيات ناكاه باشطع جند درك شك بالركية لأوب درطانه دفيسل است و سلط ب مركور در اي ودي دو رو سلط اي الكسنة جنا بادر الله بزود والمن المنا وزموالان صنياء العرس في مسق ارب كرسيطان علاء الدين في كريد يسلطان فتع الوين بودروزى يرمك والجفوشات المستاع مطاع المروالين وبرك واستاده اعلام دادكم مدى بت كرمن لشكرى عظم والبيابر الفين لكرم وجوعي مداست وسادمام درطوف و که نکل حاد لکل والینی بت درط و جهرت بسیری ی عابیت اوامیشان ترکسیره بست مددن مهد من بهجواده در حکری به می وی و بیتر امن را طرف ارتبک سندکستر و اجوال اتحناى معلوم عايم أكر موست يخارم في مشرعة مرشبستان مراوستي ممال مكال حوسة منوكم سادر ومصعب عدمائ عاطرسال محذومي مكذرد فوايد تالون على عوده إرمرسان علاقالين عرزان معى درول ودكريون بدن فرممارك في درطان وجود ارد وسرف ملازست دوا مزار ما در وميال معلى طبي مرس تشريف عن از روجون فر سكر مزكوريس جعرع في ربيس رزمين بادواليس سلطان درسان اورد معزع في الشيونان معنى رمائ سردركريدى تفكرد وبه فربيك ومودكا فنوعت سلطنادال وسيلامى برسائ وعرض كابخ جعاي شاؤع مزارك بلااسلام سد والب معنى مستدام است إنستناء الدينولي وواد فت جاست شي درود في ارتكل وسكامي وورو الشكرمريد د در عدد دارا د حد مد اعط به به بون الع خوان ب غنا یا کلی نیز بدید و دولت حوایا کن متماط حرج دید اور اید قریمکی بیسین سلمان دعن واین ستارت چهایز ارحف تیج منطير وبدد اعرضال عص كمود سلطان ازس كلام فرجت الخدم استراع عام يافت ومرز ودكه ودا ارمروه في الك سريرد سيلامي الع حال ولشكر مايد بالصدو ما الريا برای در دیدتی نصابهٔ داریشان شکراند بورید دو مان اید تفایی در دود دود بود. برگشت ناخر سواری با عزلیش مستارت میآه کی مکارتر زمیرد (در دشارت بسلطان زمیا عراق بناك سلطان مذكورا عنفادوا كادجيرت يت بأل مادصر صفران كسفت وال بالمصلم ويفارسون كرمز را ووه ود دراسة فر سك علوت في وساد وفر بيك موكور كره ال . دنيار كاكتفاد ودربس معزت ييخ باد درا كافلندى المعذبار نا از واس مان درا كافلندى المعذبار نا از واس مان درا وميده بوديون وين دينار بالمراج والرويك كستيره كفت الهدا بالمنشرك تحديث مرود تهامنون كروان يا نصدو بالريخ أيم مران البغنه ما رعف بيت فرمود مقل معت ال ارجمت عديد ميرالملة والدي في واود بي قدي والموسية الاسلام ومواللة والبروا بنبيد بود شرف الربولقد اورا ورعس سيخا المشاع عراله يوسم فندكا برسيخ المتاع تح وكن الدين وروى مرعوت مام طلبيده بود فراكي كميى صوفيان جا برنود فر يكى والبيتان ورشان جعرت يستح لعلا) المذوالان كفت كجعرت تي تجب باطي فارع الهالي داردر صف رستع عيل وطفال وراصلارى على الدومدان واع د الماداف ل عود در سند کرام طبق حواراً حیسی کامل شاری کنده علوه نیست کریرکرد ده عنی مدوراه یا فد باشراز آن محلب می در کششت نجوست شیخ زمیرجه آبت کران بختایت بخورش بیشان معروی دارد نیجرد دیدن او جسم شیخت شنا را الیدار کنشی محود در یافت و وجود با با شرص المدین

ومولاع برص المرص يزى وجعنى اكابر ديكراز إشارت سلطان ورعيات يسركون وجوبت في الديد ويعام ساطان رياينزور كفتيزكر سلطان والزار ويكافية ومديش وجعرت في برى بعد بالابسته كيسس البد برسيده كربا تداخسار غايد ك ورين كارتفادى وويز إبردا مجفرت في تأمل كفودد مديشان ومور استاء الدتعالي تاج بفلره رسوندد وبازگر داریر استان به نیس سلطان ترسیدید و عرض عود در که ماجریت پیشن راص سیاختی که در شهریر مایش بیناندگو شی در را در سلطان مری پیشن إنسار يافت كرارى يعن من الاثروج من ديفا ذيوب أن رور كرايت العيام مسلطان کومت شراورده بودند بسیست و به فرماه شنول بود آو دون مشد حواج و تیما بران قرصی که بدر خواج معروف کندانی اساست و عزالدین علی مشده کوراد در در کرج ایج چنبر واکست بخدمت جغرب شیخ در میرمزده میرست جال میرکمیدند و آین بر دوکش و دون بالراعقة دوايل الحاديد وركافض شادان سنة بسيت كردر رشد ما فلروال بدا وويده سلطاق لأدونا بيرحفرت يتضفواب دادكهن امركزخانا فربرالهمودم فاياء وبرسخت در دان در در سلطان قدم رکستای مرتسدن این جواب برد وکس منی و صفار ترزیز که سلطان درانتظاریت که کشت ماه در ایر با جواب یت ایسی نشریف کاید و محفظ مشورا اصلان تصرف ست رع بدان رود سلطان وابديد لسرى وقوع ري معى سلطان بوجسست آیرز و در شرختد وعطی (د با زعوم نود در کی و دسوش این که در بست بردکی خوجه نوجه بر در کینکری البداره در بازالما و الدین فترکه کاید وازين عمارات والمقواد حواصد كالمروءان فندو فسادكم مستعلى مراك دسکن با برخوشنج ومه دوامنرمی آبدر کیمت نمین معتی بایشان متوح منو و کودرا بسیار کا زُدْ منی دربیش کهت که توجرای آرکار کرایشا بیشان کار دلیکن مشانی تار داربزر مسلطان قصد آدربی برمنای و کار نظو میاموجهان کوست و (دروز عقد نبود مازکتو فیا بالاعاصف موج بعيا لنسيد ادكادى بشان فصرمر واسوع دويرك عزرى بوركامر ع ن بسرى ويزى عام درزيك من ركيم معرفات ويردد شاخاور موخة وبرزسي النماخات كريمان وبيلاك كشت از تشنيدن (من وا وحوصوا وولين و نيتي و عزالوس على شاه وليك أثبت عليارى و قوى ندى ينود و ماليفين واستشرك سلطان برستان بركر مطو فكرده ولكرز بانجان اوباشر العصر جون ورسيت وال مع بعد عاد ظهر مؤود والعبال بيث وجوت مة أحد وعرص عود واستد بميد ماه وست ر سرك وماييد را موجود الراع جون علاقات سلفان نشر بف وماييد بى برك ما كشيد جفر المايية وجود مع لياسالية باسني و بالرديكر شعول متوى جون وفت كالر عمر ركيد حواج احال مزكور بازعمن عودكوونت معايت اكوما بيزحودول و کیانان میماسارد و برگی موجود کوانع جفرسیسان عید میکننده او بر داست که برگر بود اینان مید بود میگر باید و میراز بود مان الا مقدایان مید بود میگر باید و میداند و سلطان خطر ایون و درده و ارساک بردارد و سلطان خطر ایون يدرساطان مزكر راوراصا مسيهاه بإرسواركزاسه بودور وبالاوسلاملانم واول

التركي ال توزيجا في ا

هرس سان منوع در بسرات استاد

جامع عرقع دربر دانشت ویک درویش دیکر عماه دور ویک جوب واود نوسفالین رين براى دارد اور بران (و مرسية مرح سن ودوي بمار و وداست مكرما دريراف دريكاز بوديون باين جالس ديرم اد واجراس وكيدي ودجال داك جواب دادالي بقدار كتصفرت في نفاع الله والوين وسل ما الفاسة صوحاليا ويكرم الله تفالى الوار سعادت روا مفق التقرمن الريوم مى بوركم كالنال وتبول عائى برسيع جواب دادكه البيترى ورمسياجر ازبر عازى عد ووري يسي لسي بدين بدورن اورز فرائ كذوجون كسي إيراق ير مين روميم شايد طيه وزاين عندودكم توكيره فالجدروابيع وجراكشت مقاركت ازعفت ية نوالله والمراه ويهوم كومي ومد قاع في المريكة الي من الدو چیش او توانده او دانشد مرصی بود ما کاه او بی ارتشت به مان جرد و قطع امیروسین می برد این این این این این این ای و و کردند و بدا نبستنا کرد و مرکز رعین نجط جان کی نشسلی خوا براد نامی جفرت سلطان المشائع في نقاع الله والدين معيادت او قدم ديو وسوريز ديو زكر قاضي حذا ورجان كذر المت وكل الرسع ورفعة حفرت ويدم الركب ويس وود ويوران و لحظ فائ منورك مكلى وشيد ربود بهوس المروم فاست و بيرداهم معرص في زاد وحيد كلي وف كون بركزيج وفي مااشته نقل استدر حفرت مي الرس و الدي قرك و دون مرك الريدان وم على الله والرين क्रम्य भने रामा १ । मिन्द्र के नित्र विद्यार १ ६ दि । विद्यार १ विद्यार و مقرر طعاس بنیا مودجون سیاع در دار غرص نظر مردم (زاطراف وجوان مجامر (مربغ و آن مام طعام آن در رسودکر بنی دراستهست کنید و اکتوا کمفر معدا ماج سماع صاجب طعام منج ومسعدل كسنت جنا ي ويفرت في وريا فننفر ومشبر فاديم يشان يوس ع برواي و ورور رود به يا كارسان بستويان दरे विकारिया में के में कि के कि कि कि कि कि कि कि कि के कि حد شربارا دول الله كومسر مدكور برونان كرونا نكركا و للاي مرات فر واكر معام بافي ما مرفع كراست كروز شيخ نظام الملاء والمون وكركاء ورايخ دوارده سازيودغر بيشولانا علاكالرس اصولي فرفزى فهواغرز وابنولانا مولانا عدود مین الیسه فی وی عرز لوجود بسی بارکت بوجه با شاحد او درکتاب فوادد الف و صدیقیاست و در از جروش کی ملاللاس ترین داشت ر مجت الدهید جسای و دوی شرتيب عاع ميان معدود ايادد الده المرص وسلاد رساع ديد مريت توزير ميرود ريار

#5K15

sied)

ع و دروى والمي كم مادايت ذمان زمان معلوم بنيست كركسي واربيره با فعر يا مرا دراكم كم منى آمد ادر دجال جدين اظهارى عامران اودو عند ر المدرسوراه ميكنوه عليه ولاسمة باستركي بادرويي دروار للنه ويد ميكة الحياصة في مراعظ الدرانسية كالعرزيك والمبتريد جي الم ويزرد موت في الري في د نقل استار جسس الفاق سلطان الاوليا نظام ويد (دين ويرك و دروي بالدوم والاعطاء (مدنست مواجه الإيام ولا مردى الابالي ويمثل بوده فتى او بذمن جفو مطاع الحلاء والين فترد مرودالا و قامي و يتركنه كاغذي الا ود ويستق أيث كها والقت ارجمت مرارى فلان مُلِكُ رقعة ابنويس ما مراجزي نِيك بسيل أرد حفت في فيمود ذرك من بركز أن مُلكُ ال نريدوا وادبية ويركزنا مورد بس مالسي ويركزا تري فيالارقع في وال نوستددور ومولايت طبي وغيران ونا مالكون كفي كون ورمور ماياشي والاصدة و فافران ما بيت مني رسيده بالتراز كالكوان نع مات دار جمعت ما سكى مقد در الديسى يريني مدكر وييش زماده وورريا وزرق افتاد داين بكفت द्रातिकार्तिकार्तिकार्तिकार्तिकार्तिकार्तिकार्तिकार्तिकार्तिकार् عروها بارى صفائي لأورو ويعدالآن مبلغ بسيفاه باده صرائنه كباصع و رفست داديز به ارايسان تقل مع كردى ود كري در فيما رافها كا خرب موض بفات نوربت ساكن جواره با عفرت يني موجب عداوي بور د لهر مرسان مى ففتى ومرمى خوابي و مقيد باى كل درايزا دا بيطان بفارس و برري حضارات مى مذكور كم و حوث ين مرجه أو دارج اما كنيست و معرم بشيش بكان وأباجون رامداني سره وارى ديرواران موض مذكور ساب طسير جوالية ارتیاب عابدر کیچفرسین را کیت ظاہر رست دو دید کرد استاری الکشف از آن معاص منع می دما میں جون صفورت میں این منفق سے کیند عو در منس الان مذکور آوند مذاب درآب ارباحث وی الحال وضو سیاحت و مخدمت ہے رسیدر و شر مزمین آباد حفرت نے برفوروشود کر برکز استادت میسا غیرت میں میں دور معاص برین باری آیرای شف ارس مذکور به روآن وقت بیشرف اواری منط فی تر دو در دو بر بی مال برجه درملک دو بود مرر و بیشافاظ ها و منظ این رو در دو بر در بی و بخرم خوج خانگ بی ار معتبد او ب جنگ کستند مع المسلمان المستاع و الماده الدين عمد واله و الدين وحر المعالمين وكراه مود المركة من ورائط إرجوت من سنا لا المهر صفت كرفة بحائد مط و أودة من مستوم المستم آن سنس الربي مذكور وادر خط بينالي دريا في 400

Sul الم المالية Maria Sulve Pilialpera Jershier L

Horas Tida " White Signition of 1050 0175

> 76 E) See Charles مساعدت Vinst 5/3

513/12 65/10

निर्देश के देश के हैं कि है कि है कि कि कि कि कि कि कि कि कि بداد در خور ایشان ۱۹۷ شامر و فق ماصور جول بوالرة آن ابل كال مع عن دارست بعدالال عفر يخ مرف الدين الدر بالدر كالدم وي المال عدد في معال الول عرور ورا بعلف والرالحالاف ويعدوه مرازير وجفرت ويرة الميناية لين نظام الدين تحديدا وني وادرما فشذحينا بخرخوت ايشان فرود وركهم الأسما بحابواؤد وروكيان است آن زمان بردور ادرم معصوت بيت نظام الديون وكيسى وتبت اسطليم مزرند وصفت سنخ المترف الدين اجرود كوره بهارة وجلافت واحت وبخطر كالر (مدورتم) السوري مشاراليدلسي إبلكال ودواصانيف راردومكاليت ومندن المعاى وتصنف إى متهدرومع وفي والمتدار جوري . المتاع مذرالين محد الدوي فيراس وكردوفصيد مرساده دانشيزي ودود خاددوى أستركون ومان املاك اوبسيطت وآودرد بلي آمرة مرت مربر بواول دويد و ومانى ديكر عبين فرمان ما قبل حاصل كود ودر آن زمان فرمان درست ساختى يسيرو والدارى داست أناومان يردر دايس دفت الانعاش احتاد وكاكشت يون ية الق ودركيد فرمان راور بعل مربوعة درادرك ورارى كستيد وى الحارات مت (المن عندويرد صورت جال بعيدالده دورد درمان اور دمفرت يخوج وروحال المزر كُن رَحِين ومان سان جهدا في بروي يال جفرت يتي ويدالله والرس وكري وحاجرارى ميلاناى مركوريدل وهاد فيول مؤونعان جيوت في برنان مسارك دافركسول فا عرف التكلون مالندوى وجارا إلى وعاظ أرى مطانا في عالى إحاصة وراد فالعاه دىن جوانى ور عددرم مردوارد دملورو مواني مركور كاعدى مكتوب بعراورد وحيدست كرياره كند وجلداد رجيره مركيشاه وبرمه لالاجون نيكرك اه وكرد بيمان ومانتر بعزا كزار معبكس اعدا دهود في أنَّ ل إرجلوا في أخت وما جلوا بحد من يخوت يني ود و سربرزمين نها دصف ركيلس بافلها داي كاست يز مكر سروسي مداند و سيدو دِعَتْ وَلِنَ رَكِي مَرِدُود رِ عَلَى سَارِجِونَ عَنَ الْمَسِّ الْمُسَالِ فَوَاللَّهِ وَاللَّنِ فَالْمَاكِمُ وور عجيب تي احت كا ويورود والدين فيرى وروجو ورجر كي مورجو المرتب दीरा भेडे मेरिश्मीप्रदेशियां हिल्ली मेरिश्मे خوالم كرميد در بواعاؤر كي فالشور وزراعاتوزع مقصره مؤسره وكوني وي ادبروس الزلو تورع مولانا مرالوس اسحاق اعتداس على مردع وجاه ود اوراي في برخابت وجعرت عام للآه المين واوجود كالن رمان كرس بعائم حاجر بالتيدو فكدايدا نيشيت وارشكا ومفة ودربويه ك موسك اللصاء ومراطة والوي ديت شرف حود يس ينت كف وامرى ومايزو برط ف كرد في ادرا بعراع في ماندو سجده محدور الم والما والون فرك واحدوا مرسورة وكار دوري ووراة ودرى و قدة ارتبغرة استان طنعاد المحتى عبر دركائي في طال الما المقد الحق العدد دركاني در آمرم و بيربر زمين ما م محفوظ سلطان المقياع وسرائلة والدي جون له جيان أن

مرتب ساحة وي إل جرمة موقاعلا والون اصولي رجمة وتدعل برو ويشن لها دول مؤكور آن دلينار بكسناده يك سرى بركيت ونور ومدويكر بوليت جعرت لي دادجها يك مالور آن وميناد بانساده يك سركان بريت موده و مسرون بريت مهرت ميد المساوية و واجعا يجد جغران بي بريد جارك و بيجده مدور قدم الوارات و ميد الله عليه آن كي يذر مولا اعلى كه و نظر ما يت وجهرت بي ممال الوم مر افرارات و عالم رسود افر به مين الرائد مقد به مين الرائد مقد به من از از مي مولا باندار المان يا مقد المان بي الموارات و واقد المان مورد المربح المان من و في المربح المان من المان المساوية و المان من المان المساوية المان المساوية المان المان والمربع والمان مورد المان المان المان المساوية و المان والمان المساوية المان و المان المان والمان المان المان المان والمان المان المان والمان والمان المان والمان المان والمان المان المان المان المان المان المان المان المان المان والمان المان الم ننه بی در در شان بدری خدوه چیر یای ندمایی داد برد ما انجا خاند کی رصت بخورت پیچر برد م چیرش نیچ میون این محالیت کمنش در را بان مبادک داند کرد و دی درویت پراز در لوي يُحدود في المنتاع والملا والون كريد عز في أوراج ي ديا سرو با ركواهم وقعت بازكشتى برمسيلى سخ شائد ويردر جوت تع طلبيد جواب مؤمود ندروويش باز كفت لعالى الراس مدالين والدرالية إلى الموريق والمراس الموريق والدركت والمراس المالية درات دوان درام بعرومای از برای عنسل درات درامره بور عز ف کست جن عیدان مكايت در وأحور ملك المشاك وبدالملة والريكة وياست جعرت في ما ويال والمع ورود والمناف ورا كالمار كالمار والعالم والمار والمار المار ا دراکسره بودند برد و فرق تردد و آن بنی ما دخوسی رئیت ساعد حلید و بن رک دادن رود و میست در مردوم که به در قصید کیلو کدی براب از جیون اسید در کست و میدند ي كالدى غرودى برفرت في شرف الدي فيزى رعد الدعلية كدد بدر الساقة وصدرت في بالدين مركور بالاعطومن شعسى العردر مشروبيلي اسو دورسة ويرابيان وعفرت بلدوالون يرفنني رجمت العد علي وضيع وجفرت يته نسيف الدين ما مرزى الد مرز درستهرد ميدارسيد دي نقل معت كرميزت من خدالدن ركيت الاعلى دراميلى سندك دركوه وقليدرا ميز عارى معت دروى بحايده دريايت مشغول ترى وطعام اصلاعي ديريد ووقت شام والده والن يعاعفام مفارى طعه دريت عدم وقوي نام براى احطارى وسادى ون وقت ماى مذكور ما يتسان براسيرى كلسى إيقارات ى ومودا بنه وبرومعلى بنيست كرال طعام مهم كرى ترى وقي ال معصوم روز كاريتى ولا 18,201/1000 والدوعان يتكار ارعلاى كربابيتان طعاع عردى يراميركر اى دوي طع وكروراى وزندم شرخارين عيدوى اويركز توان طعام يندى غايده تناولى وسأبذ فية عاي سركور درجواب کفت مصرت ی می مل کرندوام کرایسان می محدوده مات دان واند عمر ری اورک آزده دشکر می کرد وطاعی میدمیاضد و در آدیدا مدامد تدریت منتوب مهتری مسار آدامید دان کرد و کفت میون بهتری برس مکوی کرد الده دستان و در دیکست کرد وزس در ما در و محدی من سرحودی که حقود ایا شارت آن داده عد میشوایشان رخت و صورت حال بار مود جشرت شیخهون جناس تندر در که منامل کششت و مقراری در آن سازی در دومن زیرافت چون (در که جافت رخت به و شرکشت و دار به بوت شورچه بای کلال از مشواحی بر در آمریز و در چهای ایستان دری آمریز داد در از در اور

with t

مرزه ولاك

עשפנידפט

خوارصيع كالمرجفيت ديدة العادفين حواج فطب الدين أوبثني قدش معهم دفية بودنر من وصرمت ولانابرهان الرس وسيد كاب إيسال بورع بعدرا رس ومرس يمرا برحوب شمسي كزرافنا دوبزادات بعضى بزركان كرمالا عجيفن سمبى اسودوالا خاني بارناكاه حواج مسك علاوسيزى شاعرا يجيه باداب ودري واليوم ميزور سرك مح خودد و اورا با حفرت مي ارميد ، جال دامنط و براو ل ارتفاى وصورت ود سال الما الراد دوبيت برزان دام مي سال الالارمام مجيتي ، كر رْصِيت بالوْبِدى كَي سِت ، رُبُرُ يَأَنْ فِسْق ارْدِلْما كُمْ لَكُو : فِسْقَ مَا فِي مِرْ الذائية سمايين وجون مفرة ني أبن ابيات الدامشيد برفور ومودد م رط باست این سین چان درد اج ام در افزار کردی یا ال بر رصد سافت و حودرلدربای محمرت فی از داخت و پس و مرم کست و یعی بادان کیرابر دوبود می بیر " پب ترزندو ستر ف ادادت منرف کست و یعی بادان کیرابر دوبود بیر سال بود دیکی از معنو الان محبوبان مفرسی تی تروکتاب فورد اموار مورازان در فار آدرد کرد کال بیریز این الار آموش بیمان و معادی راد کمت چنان باد با مورد معداد توبدد فا الردويت كالعد اولياب - اىجسن توبران كل كرى: وي را فاقت كل عالم . نقل كست السيد وجد الين عارك كرماني المروف من سيرخود كركياب من لاوليا مغاورة اوسيت بعدازان كرخيد و خان براون سِلقًا فطب ليرس ابكشت وأساس رول درو برا مراحت وخود راياد شاه ساف وكار و كنشيث ودروستاي زور سرد باليدورة دولك وبتالك تذكر بناديركس وسياداكر درويشان عبول مؤدر مكردوس ويسجبون لكردنه يكى ميرعلادالدرجيورى و دوم وجدد الرسطانيد وصفرت فرسر عله والدين قرس سرة كميودجي حيان ركياج خليف التي ركن بدين ركي لعبة قريره وتنقرت سلطان الاوليان طام المدور لوي ويرار وجراب كم تذكر ورتناد صفة الشان يز رفيد والفق وسيتي من مركش و محد در وبعض درويشان كيان فنوع كوفت بودروامانت داستند ياج الجامر بعد . چارمماه غازى ملك والى خطره مشهورد مال يو تعييم فوده بر من ديال مَم كاطب ساصته كادرتازع فروزها مسطورة القصر حداد أسقرار سلطنت تفق جزاد كردوآن مالي جنس وخال بدروستان ويزايتان دادمه طلب عنود بعين درويستان كرمانت نهاده بودرزوا عنودرو خلك تذكران عمرت یزمطاند کور جه بواب دادگر بناست کال در ما سر داری ق رسید سرازال سلیم دری و دینار کی خود و تاکده می معان تون این معن شن بیالت کنید سند دری و دینان به این معند دردل می بیا روان تون مدی تشیر سالت کموست دارش کر بران موافقه عارم تح جمر کر

ديريز ومورير فظام الدي ع اديره ي فوان عبرت في عرف الودم كا كذوه فيالية جفت الشاه بزومودر كربرجها يق ددم بمردال جي ابغوار جفرت استان جوالية بعدم ورجود وساريا ويرحينان فاريا جوستاني نظام والمراء والراب ومسوي عالم ومذكر جرابيه برازصف استان تخرابة كراسة موت من دوسماع باستر بقل متراز جعرت في المشامخ تصريلا والون عي لعدين لدرد يلى تركي ود اورا تلبذ مي كفتنزى بالبعيث تجاجتنا وكامل داشت ووف صدونيا وسرح كارست بخز الشان اوردجفرت فيولفهود فراوعكين كتستجون صعرت فا والجزون يا فت يك ديناريزي اولانده يسبت دينار قبول فرمود نروكمتنديا تي يتو مجسيدم كر مكارية مى آيراد اوجهان بخرون وع كاي يود و يمثر ين دون زمان بكرن بهو نستيية بودرو وبتلب كرداده فمود ذكرماى يجبب رتيجونا ناظرات عول تلبيد، مذكور نظر إلى العاصة ديرك فام ألم جول تعد بأى ريشه عي كورد (نام مريرون) د جور اسان ورو دركد ريادر بيوس مو ي جون ال على جعزت عيروه أمر سواست كريكاه دارد نفل ست أرجع ت ت المسلخ نوالتريع داودين كالا تسقليز عوازن ددواوره بالرجدورامري حوسل سونا تا تا امرس كى اروروان موسية استدرما بوا من عن مريدا جفرت يى كود فا في الحولات الرس داد كيد مركز راد بعرصد كوفية ريدان الديد از كسي جوي في رود المدرز در دبل اعدة خاندرة ومراسيد ودرو تغليعينان برجير وسيريتي اربي فلنرزان ابيل دله ومرجو رز بالطستير والكايسن الرائ داخذباش عاده كيركفت نان نزارع فلنذر بروركفت معرت يشتر وم رًا مِن لاَ بِينِين حَوْد بروارِث بُرِيرت عِنابِين كِ والدُّالِيَّ الْكُرُوه وربعِل مُنْسَت بِكَالِيثًا أَلْنَ بحيرمو ولأين سين شنيدم وتتمامزو في الجالية الدرجال كستيده بيش استان لادجون الأعقب والناتاج الدين مذكر روسير برميركره فالعاج كردى يميد فعير معال بكفت مولانا ناج لاين سيلي بيس كرون الوزد ومضعاب بكال بسين معزت بية دميت يسركون إمد وكفت مخدوم كرده والحاكة بده بوليس عنايت ويوده بودير وارد ورك اين بُرك صبيب عيال واطفال جنيوسازم تابيك بركت آمرزيه شونداين أنظ بكلنرائ ك ورديد الماستخاد بالمستودر داد جواء اله ورزجون صيب وروسان وبعرف بالمال الذوكن بريل امره بخوب جمع ت ي فيرالون ي وي ود کتاب براخ السری ملفخفا استفال کست می نوشت و بعداد نقل اورد اگری وراما موقل ازی بود فاما دور را صنت و می ایرد به موی مورد کار بخاعت می از اردائی جون مرز را بن ورا بارجة ودرة الدار المرحة ودكر اليب وللزجو الانتهام الانب مى ماند مقالیست آزمون نامتهاب دادین دمام کرده ری مجفوست زیره مفای که وادین بره ک^{ین} المیتایی مزاره بین

1601

3960.5

ازدیکن

بعد از در احد برش سلطان بسيار منعمل كشت و قري الربي ولواج والازمدوم جوسة فضامع ولساخت واليعه ازعيد مركور بعل المشكر درزماي داويرا يرواد جد حرم يه ورك درسكاد آسو دوائت بخرست موت سلطان المشاع نفاء المدوالين ازبرى الدت وربيلي أمره جفرائي ردرما فن ومردكست بسين صفرت سي سولانا يؤالدين زرادى علم مهما محاصرت ومحفرت سي فرمود مولانا في الر وملاجوال اسمى فالإيمن جيع الرمقولوم علم عايرت جاجل بعدى بدرويسى الرسيام من ويجدت حلالة الاس رأدى عدالمت القاعل جونان كن الرفان الرمار حقر ين ردود كتيرس رزمين نادو عن مودك إلى الله المداي جوان دون كان د وصیدین در در در مسائل لایزی او داماد دام میزین نی در در بسیار مین میست. میریسیدید شاه باین در پیشش بگرفت و باید لا بافر الاین زُرازی بینید و در صولانا و مرقق يرى سراح يروادزا كان وحودلوردوب معلى اوارتفال مورجنا فكورمرت جمارماه يتناي سا ونت كرييد داسته زي ولوال النبورك الوجيد كالير بعدارال دريس وا ي ورد يميون في متناد الدسسند ويدون البرماي بريد ويا يوم والم المراد والمراد والمراد ويوفرة المراد ويوفرة المراد والمراد والمر الدروع جنون براء ويهارسالكي كعيد موازدة ببشت ماه مرحفوت ايشان وابول و غاسط سنفردون حواج اهبال مادم رأيس طليره فرودكه برح الزايماب ومفودك ودميل ين فانده فالري الزران فابستي ن مكن عاع مواج العال عون كودك والد ودية ي دايما ي كرى أليرنا لوزد يركى بالروامان روز لميرف عراب مكرميد بالرك ٥ تل درا بي درست كر فرى للاى شور حفر سي فرمودكر أن فرده د لك وأبراى بسروايش ودور ترى بدرآرو بستخيان راسا عقددون الدوجاء طليبره يك ديمارجافن ويرحن وشعد باستال خلعت برى مولانا برهان الدين عرب عظاؤمود ويكرواد · ويرزهن خاص با مُعَدلاً مِن يتن بجقوب عظا ومود ويحا م بوات وساد ويك ريعن وركر ومصوى ناص برى مولانا والدين واوزى عطا كردن ويكر برعد ودري رو مصال عماص مولانا سمن يه يجي كرايل تحقيق ودعطا فرمود نرمار ير في مان برود رو ماون صفر اصف است ك أرّ مرمدان فاجر الكورت ودا في البوايم حاج راياع توادي مودام بالعادت وكر وزي سادت المرحلال الون كارى الزجع تاج المشاك سيالون كارخام حلافت دارد جنابي بيع جام لمثل دريق فكراست ودون دوزان كست وتور وجوت تي المتاع نير المري على د ب و مدر باستان و ودر الله ودمها المردم مرعة بعد المار عامره بعرية عرار والمراد والمراف المراف المراف ره زيمارت معرت لمنال نفير لرس لمراز طليد وم د ومصا ومصلا ي ما وكاسد وجدين والجذار جفرت والإللة والان وراماء بأحة بودينا وبلخ فبالألاكا

باجفت في حسرى د النشذوا بكارسماع مينو ومردين ميان فرصت يافشر بعرص سلطان زب سوندكاين دروايش بعن جمية في بايد مردون ودغرا زسر ودوسها ع درمذهب جنع برماست كارى نواردورو كارواو قات بدان لهووطرب وكزار دالبة يحيت سلطان وأحد بمت رعلي شروطك الدوه بحفرى ساز دوست والاوس وارباب وكربهوام فاصرح المنفا دادم جافزارة فاج كرك فود واركر داؤ الأد سلطان بردرجمار تخلى أبادكه وداباد لاساحة بود بخفر ساحت وموت فرار طلب مودمي كوينردوليست ويفاه وبطراستن درع مستني وعماز ودند و باصرت نه ودیگر در ایست کی بیده و در در از بی خود در دران نجر بی خرار در و مصرت نیم از در دشان حو بسترکه بیر دانستدار می بی و در علی اصف و مسولانا خ الدین درادی رحمت آندگر و کا از احتیادی زدی بینات کسند و سدهان عید ف الدس تعلق بجهور ويش ايستان دادر مجت أمراصت موالذي الدي لا احديد اللاعليد أو سلطان الوردولف جعلون عيوارسطان جارية رور ارسان الحياه د مكس را كرعار ترسي اين كرده باشتر جداساز دنا با عاكث كنفر ا كرايشان است عاصر ما بجند الماجت رائع والرابشان جند دالجت وع كندما درجت وي र्रोदे मार्यकार होने हैं कि हिला है। है है है है है है ورعواوت وموات الترالجف وبود قافق ماكور متوي عفرت في كشف وكف اىدروس درين شكرنست كرسواراب والصديحوية واسرع ووراكر ميت عالمني عج والمداري دومان رعه فريخ لنشك بوري معطول كرا فاعنى مزكوركفت تو فرتد دنيسة كالمستكر كيرث كالأمردى مفلرى روان رياسة رم وبارتا قول تويجرص فبول فيغرين فرمود بيان اللك با وجو د قول معلموي ازمن تخيار منعى يمخ وبعد مازق محكمنت احدويش اكدد سماع وبرود درائي جاخرات ترحيت باستى جدية في ومود ترارعونت جكرمت برس مدارد إلى شاء الديد لي رود ارس بدو معرول شوى از بين عددى آيادوكمان خولى كن سكف اعان لدى بودين كفيروك بودوك مولان على الاس علامة نبس ومفر الإسلام بهآد روس زكر ما ضربتره و ركسيم يسلهان باستقبال أوروم ومولا أعلى الريق حبل اردر باخت كفت حراج راجك معنى درامن عالم الفرد وراير سلطان كفنت على الدياب سماع سافة (مرائيد شَمَارُانِ فَدِلُ سَارَكَ وَمَعَالَى أَوْرِدَنَا حَقَ عَلِيرُ وَوَلَا نَاعَلَمُ الْمُولِ مِعْنَا لِلاعدِيجِواب ولوكيهن ورمك وعديده مبعره شام كرديده رم بي جاستناع كرام با وبهو بعل وعظم وسي م استندوه بي كسيمانه مي دود السماع لأعلم بي م تسكروستي مماتي بد وجرفير ين والهاب اوله ربوحال الدواي معنار ركب حالت وعرت الهان درقيع درويناما مَل احلاق وتعوى على المحالة المناف المركز كوده كست وصفرت رسو المثل علیه و کم نقس استی عفوده ارز و تواور و و و ا در چون مولاه ی مدکور ای سعنی ادا خود سلطهان برخ بست ایوازه افرام عاصد شدید تو موده و کرد در می موسد - چون بدر سطین بر کم مودکه بنیات بورست رئیسید بیمان در مان یی جراورد کند

36/212

ميزون مي ميزون ميزون مي ميزون

MILES SOUTH THE STATE OF THE ST

وساع لايل

بعيده ودور بننك بازوكوفة مي وبرمزي نباي بلك رسير مرك باللحالة بايد ولياد وغراري السلام ودكاكر والتدريد ووالادر ومات في صوران با لک زود کرد ای دکت المدین ی ا وی مکن دانشا دصفرت اینشان (وسترفره و داری ای برلال باید بلنک براد حفرت منتخذ الابرای و جو دند با با صدرالدین مستعین سکن ک باستيقاق رسَريالا ده معت من اين دكية رئم مروعها عن دمينا لا أن دكهام راس عِمْ جِنْ نَ مُحَقَّدُ ارصنروق دائمة بوديزجون جرُوفات بررحود جعرت مي خ عددالدين فكر مرم درسياده درستية عان ديت ربير باد فروز د بيروعزيز جوي الدين ذكرنا عطا مؤده بدور وكيرة التارى عيظ دائفت يرطايفه اكربروريوى ، ويُحْرِمدُعاى او ديرى العد نبروكيا بنرى جنا يُخْرِحلاني مِعْرِسُ ابينًا ن الجَيَّا الهاجات بي زنرى روش جعزت إين وماند زوات جعزت سعان ابوليع ابوالي بورى قديل به ويرجيزي كرارنجلس انيشان بخاط كاخطور ماخي اكر المشان واسكنوف لدى سي فالله زياد صور بي جبرزي باستراء موسولال. بحنارى المعروف بمخدود بها نيان قدس روح منيت الله ومرموش الترويس المانية ورك ورويل الله دولت مرد ور وين نقل المعدار وصرعة المتناع لفي الرين محور او دبى كرر الخرجة تعالى المثالي ركن الدين وتبوالعض ازمليا نبريهلي آمرى فنكق والزعطاى فنابرو باطبوايت فابرروز روز عديد بدى ويرشب سف دور دوبار درعدر سلطان علاد الرس المره يود ندوس أبار وعيسلطان مطب الرس أسير سلطان علله الدين ا وجود السكارى والسطان بالنقبال استان صواراترى وبأو زغام درس اقردى ودولك للكدروز آمزه إينان شكران فرسيادى وينجالك تنكرو قبث وزاع بسين سنان تنادى آن دولك تنكركم دروفت آمريهايتان دريوى مان زمان ايتار لري ويهال تلك كروف والمست ا تقری به مان رفطان بخدای بیشتر تری و محفرت استان را ماجوت نظام دیا آرادی محتدی علم بود صفائد بار را فرسود ت کرمن از ملمان می آن بدار الحالف دیلی عشق و حيت جورت على الاين دروم عالم نقل استركر و فتى درسى كيلوكرى इं दिन दिन के के हिल के कि نظام الملة والدين فراركه تسريف عود زاسبي دروليشان ايل كمان صابعها ل درآن مجلسها فريد درمولانا على الدين علام كراد را دورياستان بوده بى ال ا وكرست كرجون دري إران السعرين والح بن السال المورو بروار لكرة على كفت وكويا بريسيار مصحص بالغريم دو بركوله بهيده خارك ولا يرج درماع عاطر سما بكرد درميان ربوح لان غوالدي جوالقرعل كفت كم

جمان عرفت سلطان معنى وجودش أبي دران باستى ولسفا الطلعيدا إرافا مهر به ما الادار معيور به بهاطن در حقيقت دوية كي ماك بفاير دور ترعيت ويالا مريد كردن سيعان و خواس مريوانس رميع ياس الفايس عكر مواز كسنف كراست زده برعيد كوس المتفعة كالمنت بالرزفاعات الاستط عامية رك الميالايات مان درست لا من من المراد من المراد من المراد من المراد المراد من المراد وأن سنة بحددنا سنابى أن اورسين ملد وجرات والكرجيس برع عوفت الفكورمغير وسفات لادب وألفاؤ لوالياء درما يمعيب ال مفالح تعلى بعق المعين في استاع ابوالعة وكذالين وركه وروز وستام وكرسومونود ودرارباب والميت بسنديده و مطلق اوسفى سرعيلم رور بود ومعلود بالمر و باطن ملكود معي رود ركسف و ارامات مسهور وضع عبيد درت وطوى غُرِيب معل مادية وجد برركوارَسْت (الأسلامية والله والدين ويُن سن بيره معدون ر ديده ويُرون تي الهناع صدر الملة وارين عارف صرصه و والده و سارك الو بى يى راسيتى نام داست لويز در دائى درس دابعدد عمروده وجفظ وال بديمة م بها واللة والدس لرما واشته وقي ورشب عابدا زيراى بطاح كرمع بين المدع بهاء لل وهدي المدور وميز في ركن الوين الوالعية والمعدد مايدد رودا جعرت في الاسلام تعظيمت يسين الالا بعليه ربيه بات عود درجا يك جعرت في لا عب المركان عظم والارمزموال عادت است عفرع بي ومود ملا اي لى في رين تعطر عمريت كراوجالا درشكر يسمت ووراغ سايان وسيع دود مارعامل تعيد البعنا الرحفوظ بردانيكر موض فنهاء الملة والدي فيروا مه المحاع دارم كرورى جعفرت الاسلام به ولله وادين برجاره ال تكدومون بودندو ويتارسارك فورا برياب وجماريا فأبناده وحيمرت سليطان احتياع تيصمر ألوي عارف دراشيب عِلاً بدوزان كالدب نستية جعرت أن الدين الجالفة ولان والحريما ريال

مرار بالمان و المرار ا

101266 04, gli 04, gli

مر المراجعة ال

سطعان عيان الدين تعلق وسلفان فرقور بردران المارار بدار والخالات ديس مراصعت عود وروي المستقال سلطان دوستام الدون وادرار مادد مقرارده الروي در منه سلطان ي بسر سلطان موكور عاري نوب فية ود سسطان وال عال ورول مر مورج والمراء و فدر درس ناور در سلفان خوارد كرسوم ورود د تعیقال دار والتي معام متغلق ماد دولير وصي طعام جورون بسلطان وودكر وود ترار ووفاع وعارضهم والمراج الإستان الكناف يعرانا الملكا وارس مقاوير رو ما رص نے ورود کر براور مستکردو در را موجد سے این بلفت واز سرطعام در بت نا تشبید برحابیت بهدور موفر دوم نرسیده مودر آن عی رساعیا دو سلفان دي ت سيفي معيال الوا وكسائ كالدود فردرم وت بطال ترفروه ورسخ بالاست بورا مدوويان والمراع والمراع والمال المالية وصواوي مقان هما والمراء J. 439. 14: الآد مقرد الدّ رويلي وقد من بروان أرم مريون تيديد المراك الما : غرور حام خ قر منافت عدار واحدة بساجة ورصط وملائل باحد ومد اوتي مام والركب 18:31 نييد عاسى وحدد البرن مناتى مود در والحال بسى يرسينان قدم بودي دركيزا وارضط و والمراج والمراج المراج والمراج المراد ومرد وشال تعديد المستان في المال المراجود والمال المحد والمال المال الم لاوسال كامل در صرمت معرائية ر أن المار والدين و دو وال محيد مردان الم معطرد والمن والمارة منورة في تسبوح من الملة والانفرام يسترم والمارية ولا عارضت مل العار في العدال معال معال والمن في الملة والمن في ما والم س ته عن در الاستان على والاسواديد دروزي كراوم سركست و كراه ويجوع كالحود : غزارك لك كرميز عور محمد بي عامر مورك السنة جي أو يماز م المرام العاصة و برجان درفيد معرف برجوى بعد ورى دار معرف بر وصف كوف بر ميدان سرى ك المناوران بقد مر تساور وروي ميه والمالم وقي ويودو عطواف كا وعلوم ورور موت مواحد ورور بدال سادي على مرا مرا مرار الراد وراراد كروست الاطواف كوي عال بحاب مهاور اجعر مرسو الداري فاح ور سراس الرائي والشدامة بالطاو تعليد واراكا ودمسا وكست وبرفارت أكر اساعله إللامترلين بعديدة سام المراد وير برون رطان المروروي ورود ويان الاراف وزلكده وتربروا مرة والأرفية وفيقة كترى ويهان وماه لياير سادكر الصراوا وتناس ودليا دودراري بها دو بعرصورور كاب وبدلى وضعت دادكر برو جعزت في معام كالر

وياجع كي عابودك حفرت رسيالت صلى والدعليه والم المطلة الله بجاعب مرويذاوت وروري في العالم معدر والدو والدر مناطر مناب منزار عرزد كريمي كالعجوع المالت سوقف بوج مرويور كالزمكة المريد الفاديدون كالات المعدل بوند دور تر يوند بالمدور كالم لفين در فاطرس الاعدال ال بالمك بعض فعادا بل مريد التقريد والتطاعت بذالتي كالزموي وعلى الع بياسة وارجوزت إيق وفيضهاصل غايد خراى تبارك وتعالى وخريد ريت ورا بمديد ورياد كأت وج إيلافتها و بكالريد العن دري كام إلان غري والالسعوك الن فع تواضع ملك ويربطه وريوك تقلامت ودوبارا عميد سلطان وطب الدين ليدرسلطان حلآة الدين درستر دجاي زستري كؤالم الإدرماواين أفتابا وعاياب يمعين ومقية بجميد ليوى والات المستاع ركن الملة والوس وعادت بودى كتيون بريون سلطان قطب واربن سكل يى كودى وبدروان نسترىف و مودى رماى كفت رواى كرم أن نستنسس المساة هياحتى حديق إسل جاجت ع اجوري مكوده برطحت روان دستان ي الادصيري وجاجت خودع بين دا دُسْنَة ي و در دو و يهزيه خت رواده معوار مي دوسَنْ ي و دراسيتو مي دريار شيطة باستقبال بردا مری ورخره نامی بردی و بروز نوی، دب بیش شال می سنیتی و ظرم ومجذبنون بيشان عينسة عينفرشتي وصفيت سلطان استنائخ كخادى اشارت فرسودي غام على يعلى أورى وبش سلط عنادى اسلطان عام برعوبين كورن كورن كالم بروايض داجواب اصواب درستنة يرعرف لستان غاوى استاحوت ي مراصي نفرمودى نفل ستدار كنيرصورد سادك كرمان كرورى عرس صفرع ملك المشايخ فديكلة والدبيقدمنه ويودحون بتيء لمستايخ تزكوط علة والبون الماهي يرْ صامر بوديد ولله بياع دردور فرف سيط ن استياع عدم لعلة والدين روية وجاى بريدار كدرخواست كربرين مذكر جدرت في وكن الملة ودلون وبت مبارك درياك استان دورونكوا منتزك جعرت استان برجر مرودرة جدويرة الماينز بجدرا تنايار بالصوت لني مشاوار بقصر توادر ما بشذها كرحوب في كالله والاياج برامن ديشتان وكيت فار تكزن بلك دكيت بسيت يرستى مشيئ ويكردنجا برحبوا يعزاجينا بعد تورخ سماع ودعيت جون مراح ودررمعت الخدور مرست ولان على الربي علامة . عرص بنواكر محدوم لايح معلوء نيست كروجي فواد بة البرواس جوزت تي سفارا البرط كسيدندو الدراسية كمعت يسا البراز زودر والهدار العرجون دارده ويقدرواها فيام مودفريج دكهد والسيى بررن ورديروا زنوار ترموف جهوص سلطان استاع ركن المدور ويون قدى الميار وصدكم من حصرت ايسنان رادول الر ورملكوت وودكيت من بالخاص كيدرا ردود درحا جروت ديود دكيت ازد رسالية كشيره ور على است رسول صيا دارس و ودرامة وبعد على حفرين عدم الملة والدي فرك ويزار براسيان ارصع وملنان بريل ستره و معدد بواند والمد موسن يَّ رُن الإلها إلها والمُعَالِم المُعَالِم المُعَالِم المُعَالِم المُعَالِم المُعَالِم المُعَالِم المُعَا

ويزايرك صوطان بورو عرب بي عرد الذه يواصكنان وسرو دكويان يأتيذا في الحال صورت عال إن عبرسلطان عص وسلطان فموركم تزكره وسنيروخان كتشموه سلطان قطب المرئي بياريونا بربين كرابن م جيزلك شكر شكراد كوية بود فى المال الرجزى وحد بالشراعراء عطي بربيها في وكان معنى الديم الدوم الم ووركة حراسية ار اموال صنروحان دری و دیناری قبول نا نوده بود میکین عرض بود در کرجو مدينة فتوج اورد كرده بورسلطان وراين عي معلوم منود عليال كلك شادى و مود كالتفريخ زادر كي خاص وود زرد عوى دسترى ارمع عاص برا دار ماسيط مكورة والان (ابعام معام ملك مستامًا الديم صادم ملكة إعاراده ، چین که در کرمونیج وابوان محدید بهم شدودمها در در در شکراد دهوب در طورود حرات به شکراد داد ملتقت کست و از تعلق آناد ری و بعیات و در آنا حفرت ية نظام الملة والدي فرس مى بودىز ركيرد استان رادريون و تدى ك واقويمتء تحسرت مال آن در قار آمره واست معراز بروافع است عمرت سلطان (عشاية يت كل الدين او الفير والمركمة شل من المركبة عن ما المركبة والمرابسيار و مريدك الركار المريد ورفور رم كتاب باطناب كسد الرولان اسماعيود في والراباع ي ماه ورا رالكرصلت وعاسدار حلى از داكر مرواية د اصلااز يكوفاص بدويا مرم وروقت عاروض ماء معددالرون عدمت وبعداد اداى وضروق والم نتجى وامع بادفيراه م ورس بدام ما ورص وم ورا ورايست بعد كازعم مون اللمرالدين ك خادم ماصر استان بود الذرون صلبيرير واستارت ينودنور برو السيام بخر ومكوه متعاسيا رصنا يجمولانا طرافه ي مراكز والع معت بدو يستان يجرع والكراد معرفت مسينتي ويمثار وونددرميان ودرد بعددادنسيتنوكر المسرا مشي رجلت بالاطلالمتهاوات وقية عادموسامام محدود الدرون طليردو فاروق موس १८. ६-६१ में म्याक्रमें हो हो हो में में में हो हो हो हो है। 2/2/10/15 صعرت استان واور درصلي بود كرور يجاده وجرفت سارد تالدت اودد برادرا بشكاراً يتي اسما عيل نام دانشت صاجب بجاده واستال يسود وبجاى أن روغاى عالم يسبر وبالمنافعة فالبلاه السلام ومرحد تامدور م آن تي ريخ سرع فان والعظيم بور داتسهان وآن قفن كشاى بالمجقيق وآن راه رُهار يُنطق و بارنده بكشف جالت ريف - بادار السيحاب فيفل لأربب - ويطلح و علودكستن يكان وريافت نورُ ف ودار - درجد الا كسيره جلى درود في الروه وي مخراس مير عِنْ عَلَىٰ . يَعَيْدُ كِيدِ دولت وين - مواده بُتَسْتُ مُلله ، درام في الراس والي الكودة فاف بها ووقار وأل بدرهاف عادام (الدويض بكشط المال) إلى وال

آخ بدت تو بع در ديني فائن آماييترى درعادستان النابان ويون لكي بري اهل استناه والدياني وسلام مع برساني وبكاني كراستان اشارت كايد بمايي حوت يتي عناديدا يدم عنادار وعون بريل راسيد وجدي في ما والمرود والري عربية جيرة سللم جيفرى يخدكن لاين الوافق مريشان دريا ينرجيك الشاك يواكة علم المسلام ومودز وجعرت عمائ ياع رجمت الاعليدا جندان بجست باجعرت الشان معليد ريويمن وريخ رفايروس يصفان مزكور دغلب دراعاع وجروج ليدى والمراح العرود ومن الرجم ورسلطان عيات الري تعل الدُعمة بمفرت في المشاك نفاع مله والمن كرد بود على مكم كورد وركر برسوي و موالى ديود معرف مارك دو كوركرد و كاليار باي بدسرودي بلستا برجيدين مس ماليكر والل جفرت عيال سياج ورفاعت خار احود نشبة بددام حبسن فوال بسريرسا معاك عمرت سلطان للشاع معام للة والدي وكر كواور كا واع كرم واحد يدوند وسريحة فرالان كيلس كاصتبرد عاصافات وكالتحال المام المدالة ووالترام صها يرار لعيود والمعضرين مشا والعدا سينية ومرجو وي داست ك له ميره يو ديد وري الله الدين المناج الله والال فيري والمن في الله ورق مر و والال في والم الله الله والمن والمناسبة والمراسبة والمن والمناسبة والمراسبة والمناسبة والمراسبة والمناسبة والمراسبة والمناسبة وال اوراديررديك والرفاح ولايجسن عينواني كرجرى ارتفت وغلى بكوس وأسية فاى اوحواب دادكرا عاجوت في توسكو ي دائ رحم سطان بجرنا كرو برور بوقوع بوار مت كريج كس بسس صوت ورن من تدرولا چرجاى نفترة على إستاباز تهرود كردين جا بيجليس بالارسات كاردور زين مالسين والسسراك ماشوع جسو مداد رجون ورام تعزيدي مساوالني برس فلادير اورانا جاراتر بين دربردد عشاق مروع كرد براقدومه في زاعتقاد رساج كالدوعاشق مال كرست مودايات جعزت تشمشا زاله وزجالت حود رفت ي فال دروام برجاست و فرود لوفظ لرحسن زارماله جعرات واحتاركت بواع مامر حياي عام سروع كرومون في ومود در مكت يند كودان سماح ويد دويست ورل جام زمدنده بركي كرصوفي ودبز دراعاع درامرها كرعوفا عافيغ برير كشلة دروجوت مازيل تفرة وجان صي عندار لدى مرد المراد دالي تا سد تعلق الدكة موازيد ويكروم فيكر أدار مصرت ع بالن جمية راه تعلق مدين كرفت عد تد عام صلاي در وصع وسرف متي تسرم ركر الم جرفتد روى مورك جع سلطان در مين بيرود برك عطيود العصر كون وس تعنى با در ميوسلطاع. سرفاعي سفيسة بود ود حوادمان حود بربريد كرك دين ته جيهة بست كراد طرف ديالي مى ديد ملك شادى دادرك كريك ازنج ما و حاصاه وديريد و دواينوكبر و وصورت حال دريب بلك مركوراسب تاحد أمرود يركر حفرت في على كماية

3/1/10

ALE UZDIA

واسد استان يوناو والبريد فرعنا لااسيان مُدرر وتي سنا والنيرا وميان فرقبا وكروة ور دا در از مراج ندر وبقيم مستاران اور دوناست كفت كرك شاسمار ومراب يتهجواب داد اكه صعرب دردوس داركرست ابصار ووت سلطان المساية ظاو المدوالين هل استراكر على عرفين ورك مهر وصليف وطرت في تيون سها دين कार्या हर देव के ति हर हर हर में है की हर हिंदी है कर के महिर हर कि की مرسيل فروت بستويد حاما اووا بواسط وجهدت جعرت فواج قط لا يو القارة وال ودين كاركين فالمنتفظ في عليه يهدو ولكرود الفظاعة ديليا وجو ومرعيان ومكران ساعة وسكر الكادوكية ساعة عدكوينور وكركوشكر سفير سلطان سالمان ورود دروسي ارتوعا عدر صالخ رور سواه وعلسالر بي داروسي جا وعاجد كالرديد يوديدناك وول ماركن الدين سرفنرى وافر كروف وروا ه م والتري سماع إست مولانا عددكور الرعب عطي ودر وطان وخود بالموست كالول وطافيتهان عصد مدود ورا المال سماع الم تستريع ويقرم بافرداد فاكاه درويت كراد را على على بده تعشرى الديرون ورامد و بحيرت سلطان المشيري نواج قطب الدين عدرت بال بالدين الانعا يمتين كامعوض وشن جفرت فواوقف الاس ذريك يدى مب كربيدى في تدالون رقمة الاعلاقردوسوية مالدامدن مولادر أن الوى روی میں روجو جدوت ہے کہ اور مصابط میں اور الطام و الحق میں و دار تھے تھے باش ہو تیار ہے۔ معمود می وجو جدوت ہے کہ اور میں صاحب خار دار طلس و لفائد ہو دار تھے تھے باش ہو تیار کہ دارا ہم ساجاب نے برحاحد ملاک و داری اجرائے میں اجب استخاص کا دارا ہم اور المام الرحال کا در المام وول موادر دماروى بنوس سوران للعتدورساع مسعول ستدراكم مولان الماكا ودرسيد صبغا وراطسيرته كالعت كروحا مرتب عمين مشعوريت ولالة وروكور بالم ووروسيد كالرياف والصيف الرون والكم مواف بالمرومان بالبيشاد وقدودر المالادر أمري فوالست بها زحض يالنا المسالين فالمراد فقل المالية معلى وكاريف والمجروان كويديروس كالميدام ومكارمنا وعوى كردندوا بخادى سيقم ىدىلىنىد ، وقى دولانسر فارى بكرى رجك ركست مفرك عيدارس كارمرك بوك ا من المسيد ارصف وصد ف دروست ار التدم داد والاناى مذكور تقصير عياد برمسيد معانا باي دركورل از أعدان استان مزخود فر در مرفوركت كسي كرسياع بست و دوماري تعالى ولر معستود كه يين بركزمه ي او د بيغ و مزوه ي محدود اي او دالكذار در در ما ما الدالفة. ا مذره ن كذا سنت آو الام جون وكرسها ع بعطر شرق كدر الدائع لبسيار مندستير " على أو ال المدالية والمرال كتبه والتراجي ويتراج ملقت والكشت والمارود مستقرا عال وومررود ومت فقيق عدا فاحوال دادد بررى كفسرى او كرمه به معدد المرازى والنقداد يرابرا عقق الماسية عدد والعزيد الاسعود روش كسته بودروزى بخرمت المتان وأفهر بمنطوع عور يخوال وكفف لمساوع

بستولى وه روان درك رّن نائسفان فرى يْ كى ارى ناكور ر عصيميد درزمان وخويس إعقاى مواست و إعواره وركيشت بحدث مخ معرفت يكاشت 45,2100 الحافر وفريك والبود مرابر مرحود عطا دالا يحود واز بحاراد وعرب وسلطان معزالان سام دردارلولاون دسل آمد درعلظام بهدم الجتها درسيويور فا ما درلزالم. برست کیسی دست بهی وارادی نواشت بدرس به در بها بهر میت به به واوراقض كالوردد ورعان فاستحط الكوريد ودردانت ولقدى نظرى المنت التي ارتب باجفرت وسالت صلى الماعلية والما ورفواب وي كر كالماسوى في المادان على العبل وكروي مدى كسراف المادود آني مسيا وكشست جون بدجواد رسير جزئ يخ كيوك شريا الماء وريودا رج وريدكست وجزة وخلاضتها فت يك سال بخدست ابينان مجنؤ وملام يو وحيت وطن ودراعالستوروفيهن باعناستاي بدوروى بنورون (مَمْنَاعُ عَوْاجِدُهُ الرين بحنيه إدارة عَكَر من ما المورز السَّان رو رضاص و میت فوق لی مرسان داست وار مون کے سائر و المسال ويدني وزرم بهر وسولها ورودوانا المائد العالمر المعادي ويزعاورة لسي اولياء كاريدرما مت وسيت باج سايكور تقالع عراق بسيطان الادليا تطاح لللة والرسي فرك ودركر وسيترا ما بلوي واستحقاده برزی فاده طوف سیت اطار دیر و رعف (وی م کستان کوف برحاکان برگیلا می دفت و هدمی نیاد بزرست میدادیدی کست برگی قدم بر خدمش می نیاد (ای بزگار صاحب کی دران حال اطلاع باخت قدری سیت مذاک و درو و مود دید الدین منابعت خایر کودری میراست منابعت ای کی کرد (درط ای میدرست سیت معاجت فاير والمن من والتي يجرور طور و ميد بمن كرو النيست أن الم برركوارد أود دادر سرقدون والدهتر أست في تقد الدين مي كنشت و درد لأراس ميكر معاني فران به غو در در ميكند واراع معلوه آن بزركوارو مود القراملوط لأنويه أالقصر آزيف نكسا بالاريافت وازاكا مراجعت موروس كفان المالمالمون وبالدائر المتاع المتاع حواج قطب الدين محتيار ادعى درانی بودند حفرت این را در باین و درجهان دی ای از این ان جدانکست بینا که حوالی دو نز کوارد دیک جوالی امر نشتن در خلاف ما درجه می حواصله بادرین جدانی شت ارتباد ارجم سیخت خام الما والدی نقل ست رجم سیخت ادرین می خدر مربر بادر دورد در خاب طبح این میدیت شیخ را اوری نقل بعد و خطر نمی بنودی ्रार्डितार्के के में किया है के निर्देश के प्राप्त के के किया के किया براميال والاسواري ومد وجوائة كيد الريمان وينير أسر والم بدواد

ارد. ارد. ارد.

> (ایمنی) المحقیان مصرفتی

دوم مرد حداث في عدد الدي وسأب بودك در بازار رو فيد وديل كذاره احساده ورى - كر شتى و وى اسى ابل كسف وصاحب فسن بودروى كدر برفيك ودی در در در در موت بین الله والدر ور مقر الم مقر المت كرين آن مصلب وا در در و در و در و رسوست (و رسوه خلای از وی نفخت با با فقر و فیض یا برده جن مكر فاص فرالدين رافل دراول بالبخدمة اويسار رفق الوقع لكم ی دست کرجه ی قاعنی منفود در معدات کفت برد قامنی شهرات مندامی تر برای می از مواند ای مینان کان در دی میداد می ا مرکز بر بخورسین و امری او را کعت تر دم قصوری بسیست منگ کرد در ای میرکد میرداد میرود در ای در مداده ای زادیز این این است و مولانا و جدال در مداحال در مندسه در مداده در ستاو راهد در احقد مدارست جسستان کفت را بارک عامرت في شودرويرار عس ساكراوعادد بقوى خرمرة وير مولانا، جرناع كامتراه والمارج ويا والكنت ترجى الرولاع المؤكرات والمتناجق تنارك وتعالى الع בני שוש של בנונט לפנים בין לבוענט של צונון בורוקעים يجود هياف دوز وسادك وامروزان الوكان وكاسب وصاجعه وليت مزة وت نيره اد سمّاج مي ومايير تي يود مونيدور ومود بإركاري حوب و ما يليي والع شره بست السر برکاری کدارستا به جود ایر لیستویده و میستی سربت بحدادان اوراطوت جند دیدادی درمنست کمود تا ای ماشر جهان درمر دون وقت و سدگن کشت بهداره لکاری مشغول بورعوب كالحداى والمقادى ومدى روسى كجيب داست بقل ست حفرت سبع ن الأوليا مطام بعلة وايون تحريراه فخض كم دون العوت كن إلى بكير الا ع وريدان در با في سنسنة بورد و مورك سر بريد بريد دوي برر در معلي شراع خ ما دین موده به دیمو عظیر مریخ خانفی مؤده بود به هرچون می هم بیش دستان و کیج ورد سیشان صرفرود در برا وران فرد کرارین کارازین طاح جها می ه نقلیسی معلومی کرد صريدي كار خرار مي مرتب بعده من مودر البيشان وأن احرار والمرتب در الان الم ملاسل المان كنده درستي قبل الماران وروعلد ودائي وسيرواست البيش وكفيت ما يودي فرسا موه الم نها مدر خوارش و شده وده در مین رئین کرد. ما آن دا نگرانستهای مع شود و آن در بکار مردی و برخی زان کوری تیجه مذکور و و د نابسی کربر (مین رفین) وامانت واستى ماير مصي جافرار كستى ايت كالمتناخ حالا جنين واقع متر اكسون است ده ای مرح قارک به در ترام خابد بیش شا بی کعت استان ودر فعاب کرمانیت ده کندر تا آن فررک فند ار فاران میتر صوفه ام قداد افراد ایشان برمزد جون بسب مرح ق از استان مرکعت ایشان دار دسته صوفه به شد مواید منود و و مودان فدر کدارا باران م خوی برون ریخت بمت در مرم می می می است

نُوبَعُ براسِتفي يِزِى مرقوع عودة واسبت إس أو إزافِعال خيديش سرورييش ومراصة وغين تكسن بعما والعطر في يمير الأق يحود ومود الها والبقفي رواندوکی بیست ان کنیم من شور الد میلی دنیک ما در بورنا مراندود ک فی ایمالاز فیلم ما در برون آمدهٔ به و زیران طفل می مای که ارتفایت سیستی فی ایمالاز فیلم ما در برون آمدهٔ به و زیران طفل می مای که ارتفایت سیستی طبيعة شراع سرنواوز وحفرت عج معدالري عروا درسلوك واسراد تعانيف بسيارت مثل لواع وطوالع متموين لاسترج نورودناه است اريمنا نقل كدي كريون وظف الدري كانتاني در منهد ديلي دريدي كفت كر من اد تعسق جدت في جيرالدين في الكوري رجيك الدعك دري ستر احده ايرداد محيحة وسايل اليسال طليرو مطالع بمودن كفت وبا واستمدال وجرابراوبودا فرد دبالانداميرواكاه بالسركر المراماد عالم المواع ومراز دريا في الع معدوري مرقوم كم مقاليفاً أرصون سلطان المشائد فطاع الله والرس مرق مراستكم وجود این کانی و چالی کر در در ناخ جد الرار کی ناکوری دار جهت استان علید و در الراسی ناکوری دار جهت استان و تر در تام عرستار در تام در مربركاس بوده إبذو يتماكستف وكامت منسوب يكي از استان ت المرتدوالي بوده استگر جفرت خواج قطب الملاسور برق فرس مهاده فرد عظر داشت جنا فكر حفرت الاسلام به كالملة وارس فرس مه از در و فيشان كسي داسيدي وسيتودي مكرم شيخ المحرار دوالي راكي درشان او درود كست كا مسعون و وستيد راق شيدا يرما يدود ده صد في ست آو با فنده بود سفى ارسند با دراى در خاد دور در اي دردى درامرود درم اركومية دخام سينت فيد بيرج يرى يد دن حواست رون ود جوت الدار عد الماعليم من مفول عده براجوال درد مطلع تستعو بالوارد ادكرماني ايست حالي وبريسماني رس يا فاق داده ود دوارده كر خامه بافته بودار راسيان بريم عيين درد بوافت وكفت إس وابدارة بسلامت بروجون ساج تردردا رسل وعيال حذواسين استنان آمد وازورد كتاب كشت وجنرمت استان مانود يني از و إصدان جو كست داددربران بسيار بور نرجون بسور يحد سوح كسنى بار البوى ربدان أحدى چنالک علی سوربره از محمد اوبر بری و غرت ردی رو زی الم مربدان کا مى رون سخى رادمركز فى بروظ عى كذر ويدوج درة وكث كشيره است من الدر مردان فرداد شارت عنور کرد در دان مطلود ملط کشیر در آن مرک داد الت اور مادد استندد در مالت علی ستوریده از بسین را مدرجه د جفرت ين إلار الميت السعاد الما المنه المور وو ووراي على ماك على بالم ي دايد المحالية المحالية المالية المالية المحالية المحالية المحالية

1/0000

و بدو فاع سے اللہ از بوت بعراروا قراه ع دو تراسر الحيا المادة كالمدادد Live to work ا كافلمدة وان س

(46/2 / Japisu

V- 25 12.9

الكوزيره هدسيال بعالم درياد جريدت بي يى

ومن رعاد ١٠٥ قات

الموار مساووية الله

The Salvantespip

Marian Court of the

VE 11002

7614 July

1500 pdg 010

الراور الروادي

قطعه الدين قايم مودويلي المنساك الالطائرة غليس كرائ كروية وصلق مداى لأ کسی نفر هٔ روی نفود و بیشتری مردم از نیمای به لاک می شوند سلطان شمین الایسی به و دفته مرقده معتبری دار در بر داورد و گفت برو برد روستان و ایمل الاید کو درس شرم الق و فرماسدای و نیاز ی درسان و چینه عوم داد کرجراب فناک و دوج طای و کورش و فیتیز ، ويك ع رباد شا بالد استوما ورأك تقفير الربي ها ما توجه باطن بحق مبرك و وعاي فيراً بيل وساده صلاق حاص وعام علام بحق شياسة وبعكة تعالى كاينرو دعاى أرتبسنا ف ماسترازركت اطلاص دعا وتوصي جق قدرك وتعالى رم وماير وبالان دعمت وخالا دعت السالفاء والصيفاج كيات عياء بعن قامن تساللون والمورى فكرك وأريرجاب واوكرسلاه ما كيونت مسلطان أك الى وعرف في ال درويستان وا دعوي و نعي شكران كيوك سماع در ميز ودعاى بالالسرية وسيعام كذار تده و سلطال الربيد أي الرجوع فالى تميد الدين رجيت اللاعد المنين و ويوفي الديلان عصرب يدسدهان بسيار فوك صال كشفت وومووجون زيسان سماع طلبيده (د ما تفطه ما دان رقعت صوارم بادر بهای عروج تعین کود و کصفا دهد و فرس با کیستراند حدود بای الوان به بردر و کورش کان حوش لیک کردر داده می سوست محتار بود زم افر و الفروسيل الاله الرين عاكندك فواهذه ديج فعلي فرخون دوم دو فرن ودو كيشائي كد و ما فرد لله ودوج فرنس لم و مسلطان تسميل وي دين فرانس و دون كل رسياس و و ليا فيعلى سيى والجيشا الدميد فعاض تحيد الدين فالورى وعبث السعليه جورته के पर रहेरी हेर देव हैं हैं हैं है। के 10 हिल हरेर के के हैं है ماد دستنولي ده عه واست مورت مي درالرس مرقنزى كراز صفي مورت يك الدين المالية إلى المراسية المراجة في وفر والمراجة والمال وروسيان ور द्विताक श्रेष्ठिक कि विदर्भ के निवास कर दिल्ला के कि विदेश بمراش وجنران ماريركر دردسينان باستويس برلحوز رسين ومقر حورت ا ويقدر لدور وارت ورويد وري ماه مبادك دمهنان من بيت ويورك بين ديد ويتي وركي زرشت وحذفم والن عازم اج كمدد وجروم بررسي الدومان ولد نعما ديريمعلوم كردوركراد ازدار فائ بديمراعاجا ددائ عزيث عوده من

the to see the the test to be وَّن سَهِ سَنَاه مَلَكَ يَجْوِرُ وَانْ ارْضِينَ وَ وَيَرْزُوْرِ رُرْتِ كَلِيراً وَمِنْ يُوْمِا لَىٰ رَهِ بروادى حرامونان - راه عوال بفاره من رود كويرمع فت بحال سِفات و باطن الرجق عام دوراته ظاير إرشر شرس ورائد و ماك ويوياك والته والرجعال كنشة رجاع عشق مالامال كردور في عام يوي الله و وقاب جمال بني الرك يجون جم لي در وصف درياصة ، منوكل بلوميق وشينا فت المله تركافا بي في والفقوف

تعداست ارتجرت سلعه واستاع نفاع الماروالان فكرك وحق في المشايك نفاع ابوا مؤير جريح عال درصوا دكول الموزة احت وازد ارا ظلافت ديها درمراون امر دادار دی روی نبود کر برای سیستی و برحایاتی مارد کو ارتست بستا بدار به به به پروچنیون می توانست روزی کی شدی رکیات باب بعدا دیت رور کیدها ب الدين الها المؤيد فك كوفت البدوج في وعائية واعلى كاركه رؤي ركورى حلاص سنوم سين شاين كفت عزود سن كابرايدومن مردى بازارى باجمه مراج حرز يهت كالتلق وسال به حيد ماي بالسر جد ساتية مشد را وليد معدور والات كفت اللية دعا ولوجي ما يوغود لعدالاتي شايي مركورتفت جون اللية بن كار مى وما يند بارى دلام مرف الدين كر ديك د كان من دكانى دارد يكن عر روز كار بسر می آرد دورا برطلبدا بر حفرت نے نمی مائزد دورا نر ما مرزورد سے شاہی د رو بسرف الدین حیاط آورد و کفت جمرت نے راز بخوری صعب روی مورست اراف تابال در برده و من امرواز ناف تایا بان در عمره وسیت مردفی استان دمانی دو را در مرزد و برمالیت را نیست می در در سرته نا و به و در دورد و سرف دارس می اطار زناف تا درم درست کنشید بهان رسان نی نظام درس اید اندید برحاست و قامیت و دراد دیکت درسیست و میت که یا دنت و بر اسان کمستورنس في طام للا والوقيد ورا مراد را كي زامان و مكاسته ومعرت سي معاليات يو كت عالى برودى اورد المعيق بجربوت يوكن دربراون دروسي بودول ي كالى كالمستركة رود ملس مسيى ما تين سابى واحدد دارات سابى مذكور بسید کام مود درد بیش می ترکه که ای جون ا ورابر بد برخور ار زبان کشید کر ای بد دستی دیشکام کرم سیاصد و ترسی کربیون ترزی مومان الانتخابی و داران بام مدها مهاسید شایع کسش کرمت می حوالیت خود را بردن امارد منوا است بهان جا بسیونت اماد دران مدراس بعدروست الاسب بودرك فيفن ار حفرت ي كريدالاس الود ... مردور ومن من المرد ... مدرور ومن من المرد ... يض نظا والمان جام ودو وعرف في مؤسد ولانا مر المرين اعاد المارة عارت في بروفريط يران كالقدارو يسان استكامات مع وقع داف الما مرادان ومكترى والمات تع تميد وي مل الورى بعب من رسال مورد مت بكس وي ال حزبت والنافريط مكافية عام زورجون درآن فريط ديمة إدراضت بال مكفو مرتع موالية والمشق أمريرون كشير موري مشارا لدووريرم وكران بدرك برفايست ومزاران رفت عبارش اين ود فرحم صعيف با بيزه وورويتناك وازينر و ديره خال باى استان فيرعطاء المعروف مجد الدين نالور والدرباعية دول مكتب مرفة م يود" : الله عقل كي دري والم والدوم ما درمان في مراح المراح ويده مركن زمال الادبودي دول ويد محاصية دلك درمام درجا في الانتفاق المرابع دراع حصرت المرابع وعد وعدا بعد المال است ار معاسمي تغيار بن عراد دون ورس كم

(وي مراس و کام اوري في سي جوال التجامل يخ فرم لللم 1-11-12/13

. हेर्तिक ग्रेडिका न्यार कार्याति कार्याति हर्ति है हर् درس بود كرمردى وز فرود بالا أمرو ارسيس كو يان رامل المورد ولا يوه من ب دار لعت در المان بن بندر باعت را مواد و مورث رسار کرد ر ر مرعدى بكذرد درجلى ورزال علمام زود مالكان طعام سازة متبيتي ود وكعت طواجم دانيرجنكمن بادل حويش بوازين واسط بودكر در ا عاد بهج موجد دنست خوا در کفت برخر و نفس داراس دار سخ برخا بست و اد ایجا و در امری سیر مد خوان طعام در صح نام ناده امر بر فرف و برام ردای خردور مرد بعضت برسدای طحام کر آورد کفت مردی آمرس ازدین او این طعام درده وعد برساري من بيران من المراد و المراد و المراد و المراد و المراد المراد و المراد و المراد المراد المراد و الم بعدوراً وكفت آرى ابن سعادت كها في ازى نوانى يا في نقل كمت در جهوست سلعه ما دارجول نعام لغلة والدين فيرس حود درمندا حال كم حفرت في المستاع بكيف کلویل میخفاد به قردیلی کرمد در زنگی خاد ناده خزگی بود ایستگر خاج مسجدی مینا محید در دریل میسیدی سرد موب ی رشتی و را مامت آن سهیر فروندین تا المشایخ رد و دو چوبی سیره مجید الدین متری را داد رمجه، الله علیه و حالهٔ به با وهو یق مود چه ند که حدت میز. و در ان حالیه این کسند و چیزی و ظیفر ایر تینی نمود آن ترکنم کوراخزی داشید. چهدر عروبی آن دم میکدکت و چیز مراد نیاد خوج کرد جند شیخ نفید ادر مار دهشتا و فتى ورفى ورد ما او و مودر مؤس عام أن كسر بامتركر اولا دويتي من منارل ويق ميزوي اولادعالب بوداكسون يك لك وجمع فارتنك درعواى دخر خود خرار كري أكر هوچندان دراه ص خرعهایی استادتو مؤس کاسل باستی خرک مدا کو در در در میری بر بخیر د صفرت به در ارخان دسسی بر برود دستیده و طبعه دکر کرده بود منع ساخت جفرت ينداحت كا مندالع ي رقعت العاعليم والروبلي باجوده ورس رامي صورت ما المجارت سلعان عشرة وبراعات والرس فرس روج عرف عور حفرت فرمود كيد الوس حداده والماء ومايركه ما ننسي من إيكا أو ننسها أنات عير منها ومشليفا يتى برش استعدج ساخة أيق وكرورية ديم الاناما منه أن مرن سبب جلنفت فايربودا كرائح يحدفت حراى تعالى استكرى بعدا اردكراه صرمت شمالا بواجى كايرمون جعزت كالسابي سؤكل ارقصة اجوديدن بندويل وسيد أن حرك البير و نا وكفر مشقد فود من كرد يكر بعد دران الإدايتك ناد بدراكست و بجوافيم يت يحيب الدين رفت الدعلوم لساصت ومروم ما ين شرو وغرمت كار مسوري نعر معار جور ملطان المناع على الله والان وري ورك ورك ود فككس كفشرى مردى بال عنقاد وصاليهواني فقرت وادرمواب ويوط مواد كفرمت صفرت خيد الرسمنوكل معتالدعد أمدان عواب بكفت إد لاول

درنواع بان جرية وترفر سفرسا الان بخفيق صادى وووان صفاو تصريق كسُنات الحفايق مُبِينَ الرقاق فعل سيرواليه مركز دايره دبراية المان جامتوطن باخر بين دروازه ومدرئ مزل داست وارغايت استعاق ومشعدلي وقطوه عرى برل في كاشت وى دانست كرام وزكراورور والدوراء ما واست يا على ويشر وكما سبت بيكا نر وحود ليش مرتع و درو سن بیس او بلسالادی روزی کے نوالد بہتم عز نوی رکت الا بعلم اردی کی به بر سرگذره مراد تبخرت نے زیر الرب مسیع و شماند جواب رادی کر اور کی مئر تا را در معنوی کر توار بود و از نے ورالوں جر سرگے کید اردی مشکل مئر راج کو بیز حواب دار جنب الربن مثالی من سو کی کرتو اندر بود کھی آتا ار مورت تن المساع على الله والرب تر فراوى ورك مادارك والمون ميرت سلطان المساع ويوالله والربوسيد وقرس دوراز دوليد وا روى غور جها ما در دارا السان مردوم بدور الرجوت سلطان است مغرللة والرس يحولورائ منقول استكره في روز عير ورضاية دسيت وبالمحضرة فيني أو كهار فرداله المجي قدرواله ارم أساك ومره بورزد برند كاخل وزارا بدريشان رجوى عام بت درعيد كادعيال ىن د كفترون تى سى برول بعث مادام و سمان دويد بوده و المنظم مراد عند مراد من مادام و سمان او بالمرد و مردم و ا و د غار عبد بر احد د وجمه و در قلتروان مركو و از عقب اسير مرد و دم و د جور في في سنى در موسل منظ الفرار الدمال بالدكر المرور مها وسنى ما المندر وها مع صفاراً الدرور و مرح با والمالح وتري الردون ادري ما ما ومها وي بالشربسيار سيتصين بميرايشاله والارتاعة خام بينام وحودوروا فاخ أمرو فاجرح وكفت كرامروز فمعي فليزران الفاسان ممان ركسره انداك علجين كالمنفروريع نبايدواهنت جرم ايشان عون بنؤ وصاجب محارشا الميز ينر خاد ساراروس معدد وروز استكروز نرسا كرميد دهدوى طعام درمستام شان زار رواعة و ود بالا كرحادرى ايسر به ننى داخة مانع بهار تُنابُ مازار و دسته و آن را و وصدما معری میا دند و م نیز بجت نیز وست دارست کربروی بسیار رفت بهیوند زده به دار بی آن بنود که کیبی مود در در آورا وافد حفر است ودرانان مس قلسرال إيشا وكفت درويشان معذور دارير كما جعز عيه دروستان الولدول وده آن الشرار معظمان مكر وتدرون الدر دورية و باي توفر ترقية بدر كر بولم بدر و برون رفستار ويوس في بالاي م ومستخ لاخرد بادلات كالفت الماجش رورعيرى بكرر دور سلق

Collins on the state of the sta

المنطق الله يعنى حور ندونه

1 -

60111/2

٠...

مجاورہ ما بکریم ملام دکھنڈ اکر کالن آ

و فرست الله و در قصد و الفريد كره فرود كرد و الله المحد عور في بسي بردك بيل الشف وراست ودعفرساكن بدداوراي و وارسامى كفشز مين تاجومه ي مخميزلك واربيه قرش وجهورا بامر بالبهتودى وفرمودي كرمشغو في اين عُيستر من م د دوم و كاس است وجعرت في اليوسة كارتيت اللاعليد عاد ميد كار ميداللا بدرسداد برفتي سي دايرازه عظميل لمؤدى وبروقت درصاد وطرائي + الناع بنيد الرس متوكل خاخرا فتدى بي إداع وزكر ورامكستو فاسرى مقرار ير من علي يندوي وستادى وكفن ورفانه والدرس ووسد واقد استدرين طعام در و المناوي وسلام من رساستروكوستوج ملك بعد وحد سترا الدوروي عالم على المناوية ومودى عالم على وين دى دارى سن على المحقى ويرافق أسدار مهدر من فيللة والري إورى جدوه كراكرى في فاطر ساد صفت بين المشاكم بخيب الري متوكل المرار مواده الر ويهي مدوت موسال داشت عد عوري باركت ورياضت بود صدر دواد واشي دُون الم يع يدويل توزه أب برا ورو مغرمت أو اوردى ويسين مضلاى لى لى فاطبيادى مدون و بردوری مستنول تری دی فی حاطران آن دون ای مبدور اصطار مؤدی با تی ا مرکز امل بی آیار د دودی از از آن مبدی دی شعبیت کری جوان غراد با تراسم می است مى ئى ف طرد ساد كارتنام كذارده سون فى رغ كرزك كان وآب بيش اورد خواسيت شي كيد ح إلى دو دو ا فيل رغاير مار درخاطر ش كرنشتداى فاطر الزابون آس الرسيم ا الم الشياد وسيدى ما مسد كرونا فلن الله والمال المسيد وهذا كرد وهو وسندول ستب دوم جون وقت اعطار كست يمين معامله كالرسائي مينوسارو واصال اخطار اي جداوارش تاروز وادروز تاشب ميستر قابشغولي تو يود بعداد مورد غروی به دای در درصی خان ایستاده دید از دی به بیر کمید کر توکیستی اوجواب داد ک^و ترزامیام مر الوف ووي و فريدا دواري والطرائعة ابن فر وصريره كالجدود و فوسادج و الم مُعُكِل المُوت و من صرت کی فاع م جان ایک معرفع بند ک سرت محده الدی ار الدیسی بوست على في بورت في بليد المرى موكل وجمت السعاد برسرو وت بدور ميدو فك أجما و المراب كذوده بركماره وحوالي زيك فصد المربعة بخال سرد ويعال سنة جعرت في لى را مجماله عاى . درو قعد درد کوي الاي مس عارس كار دواردي بيرسير كي ورد بي بيست كفت درعالم جروت محدث في فاطع زيراتي ما تدول بعث معلات الملة والمن عدر داوي وزيره كرس درصاب صفرت ريرة أستاي و زياطة والون وترتال الترواليري ت كرت جرمت الشان ارسير ويلى بقصد الصور بين رهد ام و بعقت ما عجد رز رصلت ا بشان دلسيده الم و كي بخال للوب با سنوى رجيت الله عليه يز بعضت با وتشبوست إيشيان واسد مهدة وجدوت خيد المري سوكل ول باركزار د بالخرصة اجتان درية

سپوکن داد دکفت ایک من تراخوا برگفت بایدکر این کابیت نامن رنده بای باکشتیونی صفرت شیخ خلید دارس رنمت استعلی شوکر و بعد اداع تعلق با و کفت کرس عفاعة ت المؤاب ديده امسة آل اجوال واعداد ماد رايد بعرود أن خواب تُكلف موكور عيل سيال بريست وحفرى في كنيد الدين و يوكس وظر) رستنوه وفت لقل مكلس برسراوحام كسنت تظلس مركور بحوث يثية رُورَ وَرِدُ وَلَقَتْ اَی بِی فاد داری آن حواس اِلَهُ ما نوکمد بود در حقرت بی خودید. داد که ازی یا درارم آلدون چال خویست نقلش گفت را برکت محبت نوعر ق آن چال می دوم این مکلفت و خوان بخور نشیبی بنود و آن نقلش در برومختف ایشان نقل است ارجوت في نفر الان ع وأودى فرين حكروفي درفاء ده رب المتنا فاؤكر مندجو تعي خوالفيان أسترستان سيندوس في وع عود ك جعت خ راعادت بورازي عراى تمال وجو دراسي كوره و أني يرفي وكهاأنا ورع وع وزاندى وعدر وجواسى ريسان به ويناور دا سادار موراند ويامن وكعان زكراين مردىء مزالوجور سهزا أرباحه رجري داهني تقعير عنوري اکراد دین دارد مودارد مودارد برای در داریم پرست کویس او کداری معلی تعاور دی حویت و کنسود در برای کار در میان داریم پرست کویس او کداری میدر مدارد تا ما برای ما تصدیر می برای برای میدارد و شده در میان روز معرف رسیا میدر و تا بر کسته در خاص این میرسدند را در میان روز معرف رسیا میدر و تا در داراد میان در در این از در داراد میان غشرى كالح استروا جدر درو تكاه يزا ستزير اب دادكر جوري أبدهره كم تناير وجوره ورفاه مواركه فالبرنقل بتكرجوت في جيب المري المت المعطاط د و پسر بود یک نام دوم اعرام برخای کرسی مراستان نفت ستری و دیگا عفید به دی مرحیتی وجه دی کرای خوارد یک توج احیس کفتی آرتیدری بیش خشه به دی نام یکی ایستان خادس چرج دی نیم دادید ، نام یک جمیسیدی صلوفی دید Stationers. وسلام عليه اعت كادون فالركفت ويزسموع أستك دروط ويراون درويني بود اورا وجد الدين صاحب ول مي كعشنرى جدرت يت مجيب ايرين رحمت الدعليد ازجيت أنكر سادارز دور فرود أورن كعش بابجرى آلود وستودكر برجيد بأسوالالة والنائية بين المسر والمجرود مع في والله و ساكت المستنبعة مكر سي ال كماى بدر رمصلانا ده جون حذب تخفيد الدين متوكل رعمت اسعليد دید کراو اصلاً شف خفود کفت شور در این تری کار بر مصلای می سیت اور تند عصواب داد کا این خوارنوی دای سردار و خوان تا برای جد کتاب ست وعرائي الكاسرا في لحال برواست وبكساد درا ول سيط مرقود بدر دم اردار مان در ويسف مثلة بدر الشورد كريمالي براديك ميفر ش استان كفش الوالهان ورو بیسان مندم بهرانسود و مهد اینای او کند جهرات شد میارد الهری گل و دو دارد ارائسین مکر تعید دند و مهد اینای او کند جهرات شد مید. الهری گل رحمت الانطب ای کتاب گلامینان و دارد و لفت بهرسای بیدار دری کاس جه توت مید. مسال مرکز و برحا بیست و دو برای نیاد تعیل است آدر جهرست سلطان المانی باشنان المرات المانی 1400

مرالمال ع

Zive Sign

to by mining

﴿ وَوَ اللَّهِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ اللَّاللَّمِي اللَّهِ اللَّهِ الللَّهِ الللَّلْمِلْ اللَّهِ الللَّهِ الللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللل عى نعدى العقدة واب جندمت والامع ميت الدارك ينوب و وقام مستائ أن عميد عاستق روس اوبودودك كم مرسي المعارية بيون برس المدكور والخارجي الوال أوك الداست يرجود كالزراب بنده بالتر لفل إست الرصوت مسلطان المتابخ نطام الملة والويز وكرووك وقق كرموت في المان عمر ورو والمراصعة ع بيد الديورادرسيرم ودرخالفاه جوست حلوي والمطفر المرمرال وسفيقة الديريكي برئ شعين اوردروبين جفرت ايشان الط منظ درس ميان عوري صالح ورسيرويك درم أورده ورأل با باداشت بجفرت في سيوخ المقارت بررويتنان جمار علس عود وركم بركابرج ما يم لذجه باركرد يركي يرحيخوا بست برداشت وحطرت سي المشاي حلال الدين جريد عدجت اسعد بمان درى كراق برزن اورد بودر كرفت صوت فرما الدس خليسهودى ومودكر بربركن كرب ويتروان وبديكر عايين فكوالشق مفدارا الجوزاج اوجدالون كرماى دعمت الاعليكرو فتى رسف كعبرالله المن براس على الدين شريزى موادم و دورية بن الأخ رسيم والمضعب و المن وود وجد عشر إىمراه قافل بالكر فرنوو فقوا وغرباك ارقا فليواند ويا والله والمورد والمناية ابل ق فالدم حرك عاج نشرد دري مان مر الال يك لام عد مران براع وفتق آورد نويرست علابيست اسرى بعال دند الدول في فلكسائي والمعلى عدد الثين بي بوان بعاطريد و آلفاي كر غيرست دي عداست وقادراس بالخدور صالعفاداد فرود كيت ازجان الشية درين ميالكؤت يج استفاع بين حلال الدين بررى محت الدعيرصاحب الشراع واطلبيورو ومورنع بهتى رمركة جدمقال بيتر ما ووحة عا موم عن صفرت مع معلال الدين تربزي بسرمار ما تطبيق والطيف بالطيف يحاضيه وديت الديك يحافا احتد فيراز الشرق بدون ما ووي مادره فيد ان م امرو بستيق م مرك بدر القصد ما بالضد سر مداما ره كان العام أوورز أي ... لا يداده م عد بيت الدكام كمنظ و الفل كمن المتاريخ المشايخ مع ويواله بي ولادى رهدالدعدك وولي جوس عاعتها في المال برمزى و معال بالمرافيا وفي والم واسيرعهد سلطان ستس البين التيس بود سلطان مدكور كالاست حفرته وكما ينبغى مى دامست باستقبال وفت في الانتريرون آمدد (آن ارام بي الاسداد آن معام في الروي عذا به داوير برار سلطان با بع ستاع باطر بود سلطان بون معلام خراديدا زاسيد فرود المدوليات إستان دويد محررا فينا و كالف سترجع ما أو مرارجه دكود آورد ادين ميان سلعان مذكوريتين يخ الزين صغراً هندك حفر سنخ الأرداء درتي فردد كهورالسرت ي معالي بريما كرك درجوارس با تندتا كرد بيك خف النائل درايم. يخ خ المزين درارك جسر محتمد و دربلي ي قو سلمان سامه و خوب جود درايما

الى الارمام مقاوة

شكرف الانجياء

و دری چاپتر درت است کر بردیدن کیل بادرستا دیش با ی بینی با فیگری دارد گرید در بیشد سعا دش مسترف کر دم جسرت شد و بودگری وجه و بساست خابتر صوارتون می سد خوابق در مدین ان به دره بادری مدادی استرف میشر کرد تا بسیست حدیثه دورست شده در استه جای نویدان و در الدین مساکت میشرفیدش شیخ نخید، الدین می کاد د سست مرکز در ایمی مس من میکیش جدین ایران میان نرامیده بمین ما در دیگرای بخش داد بیس از آن میان است میکر بیش بیس بیج از ایران خوجه و فای نخچ انده به بینان و دیگرای بخش داد بیس از آن میان ایسان مداد کات میشرامیش جدی در میان کرد در داری حال در در از در میان از سرد در در در

فصل دجمءا

من آنجه ب موفدة دريا عدار سليم يت ريش و محالاز في اسرارين وكان كرم وركة ويال باللهائيم . أنشر عشق مزاله والت عِيانُ و دل در شعلية آن يُعِيد عن عليه عن الربي على من ورك ل مع ون المنافية ورسريعيت باعصرف ووركبة ورصفيقت ولفاعيالا لعيست ألاملك سرااليا دروه دون دون المال جون داراستيت الركة اعتراها تالي من المالية المتراها تالي من المنطقة المالية المنظمة المنطقة المنطق وألكونوالخ ومرود فالنسمغ كوه فاوعجت والانتي المترعة آن مم معطى صيغيرى في المشاري ابوالق سي حلال الزنس برازي روي مرسل. رفي بود عظم القارع برسيم وعن و مفيضت برز يرراه مرسي و التي التينية يخ بورالمري الوسعيد بررى بدورقية اسعد درعل فابر وباطل ورساى مُولَ وَدُوكا لِحُودِ مِنْ لِي لِللَّهُ وَعَامِ مِشْلِعٌ لِيراور رمضي وموف المسل والنبزى وركسف والمت عاظ بنواحيزى ورارك وبرية والوصرو لقرارات بودو الصرب خواط مستنى وعنا المفراص بت صرف سلطان المشائ شي بروالوس الوسعيد بريزى رهت الدعل كريروو وال شريزدر بغياد أمرد بعت سال ديعي يتصف في شيوع سرباء المات والم ع السيروردي فرس مود نقل مت از حقرت سلطان المشاع بيديا والري ذكر بأفقس وجدك ولأنجج جزئت أست باحدل المريد برعافه وراجواله وكسيريرس برا رجوت تي ستوي سن بالك والرس رك الدعار وركعة الما رفة وع كزاردى وبريارت وطرت رسالت صنى سعليه والمسترف الزي وفية ين نيدور المسالاعد برمع سنه بودن صفرت الشان را در را وكعة الله الورد وسردو حسلك ومنار كليم وألخات صايخ مسا والدا بعره برداشت لاف باسترمطيع وعرست فيموافئ بن أمّرى وجيعرت شيغا لمشاك جلال الوس بررى قرس روج ديكوان ساخ واربا تابه معلى كدر آي استركزو سرسر مطارب أد آزارىزساىرساصة وريكى بروى فينتائه يياده بربرعا فاستان مىبرك وأروفتا

مرا فواو به ا مرا ما فواد به ا

لل المنافظة منا الدين رجمت الاعليه عَارَقِ يكاه والموده برطيل وراي وعان مكر خرود و معدد العلام و المحالية و معدون سطان المارة المارية یخ درن صعر د مطر موسیم میشان اربن برسری افعاً (دید کرمیر زی مردی مود كالمنترة ورحواب بعد و غلام مزكور با بيش مى مالد في الحال ديب سلطان كستره مراند. بعلمة آو در من مشابران چيده دره سينان اعتقادي كنيد كدام و فتر خشد بدين بمنت واسرجين علام صاصبحنت والزديك حوددا شقى سلطان جوربرداد شايرغار في كان ده تكدكوه بالفروييم باكي نيست كرفزونك واكي علام بسنسة ما لأقرب وابرواين خصى يدر در قصن عن علال الدي واسكستوف فرو ميرر رود وي مياركي عنور بأ مؤافت و . كالدر و كعيد اي الدين الرئيسة ك عديدى اين علام لادركذارس مي و في اين بلفت ويؤمر يرروى فيتوج بالتعل باص الشنعال عود سلطان ستحس الهين براج بإذالا سيدى فالداي ي كالريكم وحودرامون بسياضي مراح وبالفت سخمي في الهام فيسا يده رصفات بودكرة دربرتية تمال تحم بالرة مرموايولكت كر سلط صراب فررديرودادانست كردى ابدل افلاق رد بردويسان ۱۰۰ مدمنان می الایل بست و تقد برست از تسیم خود مبارک کرما ی وجید . تشریل کر مدهن درج کارات سلطان شخص می نیخ به دربن صفری ایفتال یا حد جسد او ما جفرت يتع دال الدين برم ي يكي بصر بدل كسف و عموارد ورصد دان موك ورسّان جمرت يتي ستاراً الدينمية وبمتاى وضع عايرور شرد بعلى مطرب رنى بود ورغاست ارْن مطرم بهود جنسن د بایت نفر سرود داکر سوک سروا برد میلی عبدی عام بود و کاه کایی ئے مت جدیت نے برگزری دی درگئے ہے الدین بی امری وال مطل کوئے۔ نام داست نے بچا میں مغزا اول موست اگر نے برجیسے نے حیال الاس مقرش کے وبرجا كبكوباع وما هزازم بينجابا بكوني كريخ مزكور مامن كارعها جسل يدجود اة ردويت كالعادم وبالمرين بقريه والعاد يا ضدونيار دوسيت ينجا والي درقبض و في ودويست وينا فكراسي كماين بدار مكت سايده در در دروزی کرنود رمیند است فرایخ این لفر برگی آن دوسیت و بی در دندار سیرت آن د وزار دارنده داین بگری آن میل به دیدکر آن میلند کلی بست و مس عرب در ... سیرت آن د وزار دارنده داین بگری آن میل به دیدکر آن میلند کلی بست و مین عرب در فأجيد أربابحناكس مراجى وتركر بطوع ورعنية فبول عوريخ بالرس صواي سرد اله ريشوه دامان دوليست وي دييار سرح نسياه يود ووليست وي دير بقا ي دوران بقال دوران بقال مسرف من مندود ويا در دوران بقال مرجب سيلوه د و اد دى كرد وبعدارى دان كارآن تى دىدى دارد المدادار درجى البرزك الانتشار آنه تفت داد ورسم می دینی میشند ناد واران ف صند بسیل سلطان تقریر کما میر سدهان مرکورکفت برج ایدان عورت برزای حود مقر سنت والی تعزیر می شود فات ياس وبرحوا ي بنوت في يرو وحود مرع الدوالان في دير ايرا

جديان سيستولي فره بودر ويع كسى ياراى أن نرشت كره ون خاد قا نر منت والاحاد وأنبت البارى تاميد وعلى الدوام مقعولى وريع م يا صنوى باسلطان كفت كولي لأبيت اجن فرودى بايراورد سلطات جواب دادكم المكاركاي مستوتن وموجس وور أرمر في المري كفا ازدوجالهالي يتبيت الاندركامل بت يانا فص اركاملات - الازجينا باكمور ساضة والأفصر بعد يعزرى ومين بعد كيسان الوكوارية القص السية درس لفت وكو بهده ركم جفرت فزر اور اجن درا وت وفرود يخ الدين كليدرك ما مهافرى ما يدمهامت ما قبل ازمرو لحود در ويني المراسخ صفا بديرج ن كليد آورد مرصف اينان واحدى و دررى نا مندر مرس داد و وسوديره حفل وركبتناى والمرون دياي ويرالك بندكوكران الا يخ جل الدي بررزى ركيد وود بربر أسمد مترى سفى بيال ودرالات ينيدوي ضانه ساكن عيسود وأين جائل مراد منامنها ويزم كويدوركي خادم سركوردران خادرون داس درداد فرؤه عيد درجيان فاذ عليك ركى الركترند وصفرت يخ بدد رائها منزول فرمو در نقل مستد الديدة عَنْ اللَّهُ واللَّهِ وَلَهُ وَ لَالْ زَمِن كَمِوْت فِي وَلِل الدِن بَرْر وَقْد وَلِيهِ (وم رور فصدملاق بتجور تعطب استاع يتي قطب الدب حق رايلي فاركوار ر و المروساه روى مدركي مدركيه باي سك روي كوت دران ، بام مدام وجرام أن الاسلام فطافل والاران كريك كيدك كري وحرض السام بالارتكام و الريس و بيال الا معصر ملاقات من مر آماد عرف ريسال ير از شرك توسي جصرا ميف راد وان ت درز و بلوچه بای باریک می آمد نور و سنواراه مید ماین دو عزیز ملاقات واقعام أنعدر بردياد وطرت حواج فض الدين بحيث بور ودرويشان درايس اعساع משבול בנו ב בשו בשל ונפושוטונו שובובר - ונישל ב בפאר يوكيا رئيجة (رعاكم يوزيكما عنيا وكوكف والماييس عجد بوديسا يكفار على - بردوبزركاردوسى ومناره بني الراعرة بريك بروجوين اجوع خود بنر مرد بر در در استان ابوالقای صلای این جریزی رخت بد علیه بری قیر به در در در کرد کار خوصوی نار عبدتای کورد در در دی ار خویکای کذار در در معدارش ناعاری سبت برمایشی تلیه موجود رفزه برد داند بر در این بروز و با در در استان و زیبا ای نظری ماهد وى رادرغايت رقى بواهن و حفرت يه منارا ايد وراسي ردوك مي داستد وإيا دريار ووسلطان شس الدين بريامي كمي بود صحف حاد دهم يت اراياى عود روزى مسطاع سيراين مركوري كالرس مر المعلى يسؤرنج برجود طسيره ووامامت كازفر اورو ووره وعفر

4160 = 66,

د و سائد

ملال مرى رزائه جيات بال ترسد وي في الرين صفى وريا فعد وينا دري والوالخو وازن جد ده پست وینا مهل داد و بست وینا ورکد درای منزف فال است الله كر بعر تقرير اليالة ن بن وادا عايد الجمر مشرف لايز العام أور مذا وير عم جان كر مدو حبد لا منور وال دويست ويفاه وينادر عد حاجر الورد جنا نكري في الرس الر عادة العمال بحد كسفت وسلفان سفس الري بمان ساعت وواريخ الإسلام عدول مد حدة وازنو الماحدة وعده ويتي الاسلامي بركي بالرادس ر ١٥٥٥ كالموج السلاي در صدا ورود مان معام ايسان مل استار ن و ترسیب سندنی نظام امار واین تی دا وی فیل به کرچون مشیاع بعیرای فعند عجفر به برد را برد در در ترسیس معرب تیرمون ادمین تررزی و عبد ادا علیریز (دوبلی تحیط ر من مرود ري مريد اي دروي سريت با جي درويينان نيستيد او درويانين من دريد و سريت ولفيت درويينان بيا فيد تا غارجيان مع اليون في درويين مت منه وبلي على روكمت اكر جرما بواسط دلتهت أو ارستروبهلي برراميم ا بخرجت بر منار در بود ا مربع فی دو بود موارد در بران ساعت دُخود شاختی بنا براند بر مناو کرار در ترصلت بوده بود نقل بمت از حقرت سلفان ا علقا حظ الله مدال الدون بررى رسوانوا و بحورت ين احدة وأور حفوات كريم واست مر وسمال باده و الله المسلمان تنشق صورت ين اوراعين مرود رو رويزيار جوالا وحد عارج ورملك واست مع ورييس مرفرت فا دعوت في وود والمالقود براحود يعاه واروبر حارد وماغ ورج أن وعا دب صفحت في ودرك قرار ابغام ي فرود والديرة رود وبنود القص عام أن ملخ بعرف أميرو يك درم برعلى مزكر رما مذاول المصور المراسية القرامة والمراج المراج المراج المسترية مس الشارت و ما بدر فرود كر ما در اوه شود امر در در مان سان رسوم و این از مند منتاع نظام اللة والدين قرس روج كميال بعرمت فاعي كمال الدين جعفرى وصفت بيخ منورت وعجبة المع بدر ورى محافزة كان كامي معركور تشريعي ومودة خومت كارل كالتي بعفول كفتيرك عازهاى بستيندكالان جورة قامي درغاز الدحون فارع سو المركز حصرت مج كفتيرك عازهاى بستيندكالان جواراي للفات و كمرز للمجاد والعبت كه و دود در قام قاص راميرة कुर्वा हार कार्र मार्थ है कि है है के कि कि

ويكرى كبير صوب في جواب دادر مين فران عرض الله وركوع وجود مين كمه تى كينه

. و فرود السديري شروست كوي والأخراب كردى مطرب وموكوره بآواز لمعزكفت ك

جني الدويف عامون افرستك برسي عفن ووع وافراست وجورتي

كحكم درين وبخرما يربس محد مشايخة بايرهاحت وابن قضير رادرويان وجرا نواحف القصر ومان صدر ترك مشايران ويخ بفردر والكل وي دبلي والمروداب سترخ الدوم مهارك خورسعاءت مفركر دسفر دراندك فرصت مستناج كماركر درعكوم طايروباطورصابي اعتبار بودنرما فرتريز مستوع است كه دوليست ويني داي مِنْلُ فِي لِمِنْ يَكُونِ لِلْهِ وَرُفِا وَرَبِي وَرَفِي وَرَفِي وَرَفِي وَمِنْ مِنْ الْمِنْ وَلِي المُعَالِينَ وَلِي المُعَالِينَ وَلِي المُعَالِينَ وَلِي المُعَالِينَ وَلِي المُعَالِينَ وَلِينَ وَلِينَا مِنْ الْعِلْمِينَ وَلِينَا مِنْ الْعِلْمِينَ وَلِينَا وَلِيلِي وَلِينَا وَلِينَا وَلِينَا وَلِيلِينَا وَلِينَا وَلِينَا وَلِيلِي وَلِيلِي وَلِيلِي وَلِيلِي وَلِيلِيلِي رو ديني كوليروصة الدودوكفت برزاامين أرجله الادستاع كبور ي المتناري ما كردان تا حقيد كرو قواد ما يرتي في ري مركور مفرت سلطان استانيا. الدس دكرارا ولرستره اختيار كنود وتسبب ابن اختيارات بودكر دراما ي يني باوالدين وكرما الصفرت فيستنوخ مقهاب الدين فرقد فرم بعزف معدان ومتعدد با جفرت مي جلال الدين بررى رهو الاعليدايعي بودير عول بالنيس وري خرت يخ صلال الدن ترزى وتعت الاعلى وفت ومورت في ومراء وعلى ورود ووت جون بن احد وآمر حوالية المسالة الدن رك الزوى بريد فريد ومر ور اردر ويشان كرا درما فيترتخ ملال الدوكفت جفرت ويدار ومعق يرا دراه ومودنهما عساجه وع عيسكرست مفري خال الارج وب ولا مورية ورد عطادم دوين مدورو يستان دركي عي كرسيز لفتم الصطاء بعدل كعبت بي ارستعيده بحق كسيسة من يسي يواب مذارة عبورت في به و الدس وكرياكم في تروائله و كاهل الم ستراب الدين على والمعد المحصر المن الدين المن المعظمة المعظمة المعدد ال ان الما المام المام المولاد عن راف و برانات عام الله المراكم لسند عفران عربية ع المرن سع عاموه ود واست كري الموالية زركادوى المناهى مدير مرب مسمه فضيرات ورفتول مودوان محصة ويعوز جود وسطان رحام كشتر بعدارا داعكار عدد درصى مسيح أن جاسل دا فع كست مسليك واي رحله رده نستيس وي كالرين إن معر مذكوره راجاع مسي والمديروكفش از فا تعشيرنا مساكة المعظمين وبالبعيالش مرفا يستنر ومرف با بادارس را دو يرو لصر اور دست و درا سيان حود كسيره در اسل نيشهت سلفان سمر الري تعت عور مروز دكتي را د ما كا بياحت و دراوان تعالى كروس جاجب كفت وكونما نفر صفرت تي ميناي تيزيد وأمرن فرا وكفت وا واصلى مد كرفنان كفوش او نفره ومينونوسيان وراكراوسفت سال ورسط وجفر باجد من مي ميتوج شاب الامن تا وترس مصيت وأسمت تعديد او واجب مست فالماليال ومن كالدي صعرى والدوكور وعيب او برس تعيط يوكن روا كريداء ابىل الاداروك المستكران وابتاك الاعنى برزمتصور كنيست فاتدان الاث ورنسين احتور اللبديرة بعق بالخلور الويفرد جمعرت في الأداري الاسطر برط ببيتي جود الم

- Sulve ئے کا ایس صغرا رمید کررہ جراب

JUB; مُنْ فَ وَاسْدَ وَمِنْ مِنْ عَلَم طَالِمِ مِنْ مِنْ وَوَدُ وَرَمِنْ وَمِنْ لِيسَوْ وَلَا المَدِالَّكِ وليكن غارشها بنزويك على فالبررا دوان البحث كردوس كترمود وف معشرته مركن الدادكان متوجه متود اكم مشيئه مليدي وي ما يند فا ما أدوي مستال الرست كتيدرو سنايو كشفر الله اكر تكوينروا قام بر مسلوة ايشان الدي ي ير دوي كذاي ي ميتر والحال ملى ارعنا فال عدموس اود برايدوير دكوى بخصيل عوده ومعرز وباستال وركار بسي مولانا والراح كركولاك ازرحلي فيسى كامل عجمول أورد در بسست وي درها مقاصه دی وکی آن کار جائیت مفیرها می مثل قامن مدكورت اله يحن شيرساكية أست به درالك تبده اوراد واحد مود وركوي الهدية مساللي سال والإسراء والمي المداليس والحايدة الفيس المستع المالية شخ باللى عرش مانى كزاد يزعلى الصبدح فأحى كارسبت جفرت تخف كرمير وجعو زُج لص المعادي مستقع بعث سالها يك دوررونية الارجاعت ووتنشوربوران فإيان ۱۹۵۰ میکنستنی و تم مسعادت بر ۱۹۵۰ مفرادی کستنی از ۱ وطاراه نیرک مسنیا او بودی در این بیاست کدر در مین باسدی مارتر در ویل و سیالی باز در ار او ده مدارا کملاعت در در خود تقتم منوده بودك جازت في وزودك قاعي اقلامة صلوة مع الدراك استكست طعة ديرى قاص وليت جون تن والمدود الت كودويد براك ووروك ناددافت ويوعزت تخاجلال الان فررى وعت القعليساف مي تويد دراي و ومد والسعادة وادت صورت سلفان الشايح اظام الماد والدين كرماوي مسترو لسنة ومد والمساوم مدارم اور جا الكايم دوية المعمرة المان والفرالون علود على بحسرا يت مال الري ورويهم الدعيد ارسط موادن طور مال عرب مودرد في ا م من من و و من كرية من المناوي و دوامال تي ماركوري ريف جور مقد ريك و ووسك رف مفرس تي و مود كرور و يسترعلي باكر داره عوس مفاهد محدود مها و يوس الم المن المسرعية والما مستاع وود وأن ايام والده دساركة وسان در معطوع ودر مهرر 450 N 152, 40 جات و دارعهد ساعل داله له نظام الله والدي وصدت كرف محرمت والده ومود لوي من المرابع المراج وفر المراج والمروس المراج مراج ودراد در رط ۱۹ و دوافده ارسرمستراستان يود و دجدو دائت ال عرر و ميدماه مجمع مترف برخال لا ما ويوديدن سياع حلق إم يروية معود لل لف و تي وسيالون عطرا اؤدورات ير منى در حدث خدال الوي بريزى رجمت العد عليه يرمي مدى لدر و ديدارد و عيد فعط عداره هاينت و آرز آنها ما زوش واللي ركسود روى كرد الوده وحورة أماى يرخو فيتو وعلى دولود بالمستصرة في الدائد الان الدائد والم والدائد والمادة ميزات نقاع مادين ويواوي مالير وعلاز مت ايتان درتماعت خام وكر در قصير كياليك كم دجاست به مايد روى كبران ساصل أم درطاست جق تبرك و يخ يعرف مايم لا فارس واقع بستى مالدومالى مام إن عاعد مام يوفاص مفرت سلطان ا فشاع من الدين براه ي بود وجورت استان دران برو مستعن والمنتقد جورت بيت صفرت في حلال الدي بررزي جمية الاعليديون در منكالم رضت في محداد في الأر رضوع المية الله ي و و در مركست جفرت في دران مقا م خالقاه سرجت و لعراقة عددر وستماد مرول جوت بدالاسلامية والدن زكرا قدى واز ملقان كرمورد وجدر ورد وجدناع زين مرباخ بره وقف الالذكر داسر وازليكا بيتر سير والدجى داديو بدركويير والاجارالهاي ودكاء والخارد ساخة دهادد دريال عالى ريموق الما بدر وفورد دون به در می بده دارد. در چروه مطرند تی از مند آزیدت ماد را شدگست و به دول ست مدندگیدید مستورد. و زن دارمای کا فوامسهای کردامید وال مقره «ایشان به دران بیش خان برستوردید) با كذات كمنا والتصافية بعدندوالم درستان اود الرعتي بوليش ويدار وتعافله وبدرون وورده يشان بجربرو توكوده كاعت فالدركيم والوسش فود يوسن درويشى ما صدر بكدارى رباب ستى مدعن عاكستيرن ورس ميان حفرت ين احتياج خوادين كم ألى بندر وقف للكرايتان است لمای و کدرمر داست مان درویس کرد شد کم کرده دد در بوت بغرود ان کفت و کوی بهتان از خواجه در در در در عرصای استان درستنی کی عید در این شده در در کاری تروز و کاری نیز داری بحمآن معرفت جاب تشيخت ولنستيع شبيتان شيخت بعلمظابرة باهد صفارج زاجارياى باحتاني مركآبية داصاف كرده خدايفي والماكة معنى أجفرت سلهان المشايخ بنور باطن درياحت وبعير كانصامت جعرت تج العوالوي عكود روكيت من مكن جرده رول شراء من الله والروج على منت ادار طاير را أديس بسترمنود خوارز وکسیت حاص بندو بوت بدو بسیا دایسیسیان عوده دنشا شد و دورهمان ویک در اردخواد و دوخو ایری بود دارایستان برزگ او بر زایع در عقر بوده و اورا دو پیشا بود يكى مولانا زيوالديوعلى دوم مولانا كمال الزيواتير وجعرت في مشاراً إله كا وكايدار جعرت في سنتا برستهود فربه واظران صنوبرر يصنر باصت وان بيله و جماص ا جادست المستاع على ماللة والدي وصف أو عدراى منت خاط بعدة مركة مودى أمرى و باز ون شامل تر بدونسيد و ال ب من ستيد و زيد فال برازيره دجوت معيود عبدالواد محفوست يرجود مرسلى رسوى واكر بودن إستان كالهجموت في احتاع في رهان الدس نصرالدين عود فرس العاسرة معزز درسيك لبار محمارج د دور بردان روز كاراه كالما مكي ارحلفاع جفرت سلطان المستناع مطام للأ وارون بست مي ترى وسيان البيتان عشر عظ مدر كوران عد اللطيف روى ويرياع دارت كي ناج داست و تولداد در حطاة د سودی سیسته بود رد نام مرسلطان المستاخ الا بن عولا بارهان الدس عرف را تا الله من در در در در در از الاه علی و تصرفه از در از ای مرکور آن الله مکر شرور در یک شرع آن البورود ويولوموس مساواله درصط اودة وبروى مفرال راساني لياست واردار صابراريما رجعت مؤده وووالرود مبارك وودر صلاحيت وعقت The chapter with the

والميكون والميكون الميكون المي

راه وارا وضل باردهم، الآ بعا تي مارد درا

Marine Sin

كنش يرورون ميان سلطان كاليين عام ويت درطهام ميرورور وي ميان سلطان كفت & white سلطيني ومديد كالايعامل بالخرص في ومودعف رساعي كرد طبيعت من اليقاد The state of the s ما ويد وت المياد والمعدم مدان من بدوه وتذك ما ي مدو وظاه وصوص رو براداستار معدد المعتر المعرف المعرف المعرف المعرف المعرف المعلا مال المعرف المعلا مال المعرفة ال علىقت تكست ورب ميان خواج مطاع الوي دبيرخاص كريكي وزرد كان سلطان بود ومرم صفرت سلطان الاولها نفام للة والون وكر مرواد دوير والربيط موتية فير العين تحدور داست وكعش معزت في أراسية وربيش تنادعو لاجرات في ارتجالس سلطان برون امر هال مبلغ وصوف كادم حفرت استان كردوجين كودر واكاباى أسنان ما لد عدر يستى سلطان أمر سلطان مركور والمراديد المايت سور يركزا حكفية اودر سن سارى ديه مواج نفامالين مركوركة اه ورومطور ظرجز سلفان الاول عن المارو لوي قرار وورسير شارد فاص عوام جسرور جد. يلام ى لى سسطان كعت كمن الزاران بدره وصوف برى دالم السية حطرت في ذكر مران مى روى مرزايد معاهد سى افغاره ومانزان يرجرمت ي بود وأن كون موراينا كم بران می درود در مارس برد و اندازم امکس معام این داند امک از نظامی به و دادا مصر است. بردانج سترم دود کارس برد و اندازم امکس داند امکر از نظامی با بی از اردان با در طار از رکت صحبت می شیخ بین بین از سلطان مروم نمیر دوزی معداد (دادی نا در طار Fing Si درجاعت ما منظره دخاص نوم ومودون نگر استان الهركر درباد بنو و وخادم خاص وستر م الهر ده رخ ریداد ادم م مرنبود در عنی مشعری خاندری ناماک بی ماک دوید و مورود ده ترج در بارود م سربود در میان داسته کشیره یاد ده زمز و جربه مرمید نیزانی نام دوخلو شارید این در امر کاردی در میان داسته کشیره یاد ده زمز و جربه مرمید استان زدوموت استان دراستاق که در کادر نوجود در دان بر ونا وه کرد ر حد ن مبارک این جارات نا و دان بر دافتر معنی حربران کران جا که بر بر داد در داد در داد در داد در داد در داد در دید ترکز آن قلب را بالک رخ با ی کارجی زند و جوزت این ان دخی تعیند ترکزان هدایمتند که أن عال والمرار عيلف عد حفرت مداست كريب كسنى بعدد وم الوجل أن فلنوا كردون من قاع عبد المقتر بالسيرى كما ديفاه ولينال بدر وحدمت التحالين طبيب وريت يق ذ بعاله بي راجينور وين جام زوانه سوكرداد كرماواكيي هر

مليقة خلط ملكمة شود ونبيت تذك بقلفرا بعام ومودناة لبسيار عذر ينودركم معا دا

وقت كاردود والفرائ بركيت وكسيدو بالفرشي كالقرابل بعرف والموسف بيرت إستان

معلوم وودك ورنسيل ورصاح وتبت والشة الرفعد إزال معامل سترسال ويردر صدرها

بودند ودريزويه ماه مارك رمضا بحواكبته ذطايروي والدفقين عالب بروازدين

مولانا زين الدين على عص مؤدر كفروم بينة وحروان سيا صاصيحال والسركال المرار

الع علي را إنهارت سينوكري عنها بدنشينه بالزر كالم سلسد لك كيسيست مادوفي ال

مرد ورويين في السنار بهنين عني است المني وشيها رعاملا بطر غالي مولانا ي مذكوري بيدوند مركرة درور كردادى واوسط واعلى يون مركره واجفر استان صطالعه مودند

والعزب تباستغراقي تمام مشغول ودنيسوانة برهان ألابن دحجت للتبعليدين أساك دغت و بنشيد يخون عوت استان از استنزاق باطن به على وظاير آمر باطفات م در نفرك سراسي منه و يو و و و در است است جفيت من سير الدي ي و و ال باز مراسوم موجب تفار واسب بالترجيسة جرات الشان فيصد كالمخرن كالعاد المرائد ورا محالا المدان النامعى عفرت في الدين تو فرود فركه ولانا مخرون فالثيررود كالرك الصرف يني بركى بدوال ركيروال كله يرمان بيتود دومرود بين صفرت بي مودرفت ال عاد جعنت شخصتهاد بهمضلای صف حاصه من در زوران جماعتی فار کزر در در عاده و حولانی مرکور میدود و برعه ندری در کرووست که مصلای مرکور شر کرده در ق الردازاتكا كالالالكركم سنه ودير سيرامر مقرار كامت في معراف يحاود المراب وال ره دی در میا دادرد دیشار مود دی و مودها دادن می کسیوت میده دا میرنده دادند. مدرستان میزاد در میان ایرک و نقالی و رسول چههای اور عبد و کا نیستند بدوجی کسیوت مکاه ور المالية الموادية ا واشتناك مستدك كندم غايمو ووس فاحترجه كشيره وفاكسده الرحدت في ستاغ الله والريائي وسودكر بقرريل اس ومفاد فعاى ملق مرادن منيت بهودكة دلاً بالرائم المتراكوي وبياماني مشعول ودمي عاما جدم الدينات مال عف مفس والدند مان امر خانهو وسياسة وحمة ارتبان من الدر بلك وجه ما فرق يتر مطاع الحالة والدين تحري الم جملة وريد و درارة وأسويذا ويرغر و الزمر من المراحة التا التي نظر الحالة والدين فرنوند وروش و مامرود والوجود وراكة في بي ميت ورستان إسانات دروست راجواتيدر تكي زجيش بنست الركدوناد برامرم كداو وظلفاى معرت ع ما ورين دسود ومروز شان ما وي در نقل معرر عرود كاتب طفوظ فرالجالس ابث وكريتي محوت بندي والمرامي قربيه عرص مو وكرود ملاق كم الد والعدمين الدين مترسام وجورت حواية فطب الدي رهمت الاعليجينين بينت ديره ام اليشان وجود دواين نسخ بالبرش زميره بست جاشكران سينان بالتذكر درتيك بسيارالى عيا وراده معتقدادين وقدف منست الفركر بركز بواقي احوال واعال استا وينست ويز نظل بست ازقا في عبد المقدر تعاني كارجمت مدعل كردر معلى حدث في استراح ن الدين عيد وقت الدعليه بركز و إمر بنودي فرد صوحه وايتل عاجى سنودى روزى بريسيت وجمى وجاليدا مشقر ست مغردرديده بانا قض متاد بهت وكرم بارجال كسرنان ليست - نقل كمستان كسيري فين مبارك كرماني جهت الدعد كروزى سلطان كير بغيق كرور مدأحال سلطن سلطان باكر رعقاد بود و يحسد بنا والوالام ار مُحَيث دُولُائِهُ فلابعهٔ ستَّال عبرس فيزي و سولانا على منطق فنرزى و دَبرا فنسياخ يشناى در فسق وفساد افعاد وروراه كو ناد حفرت تي المسية نفيراون عود دراية ورخامة المراج المادا ورساير وبرزنان والري والهركو الم كالرور والسان سوارى كيزبا يوكزنش ابع بمراه ما فالبندانيثان ومودن (دشتاة الديغالي سنكطران بروسود إست آ ا در ین امریسی به بیرون سیست میطرس این از درجواب خرجه دندکه میزان کله بهیم کاربره میخود بیار و مهتد تکرود بسدم تا کیودادان شد، مرتشد بداد دراشای آن بسدهان طبط طلبی و دربیسی که اکرست مطعام میخود (برادی درمیان آرد و ضعیا دی انگرد جون اطب قرطعه مردرسیس اگرست مرکزی میکند. افزاری 11 3.30 po 634 19 1

ئۇندىن م

سالتيوا

Farmer Tp

19/01/2

13/1/2

1100

in this

ريدور ماه رمشان و حدد مولانارينالين ابن درود عادر الله و المال مود من ومرد ورفاد وين مورسطفرت في كلته يخ جلل كل اليون قدى مودوكها باس الق آعايد إيركردود خوليته مورخ بيوساف وبرما دان سنيه و را برحدت سلطان المشاع ميرطال برداديغ بمدرون وسيدوم وردوي مرون وورمو يصفي مالم المراسية ورسال سعندين عادي property news و علة والمن مرام بدرجة وجف سرعالي كرودوالا فاما نعت وملافت الرعفات ودروبیلی مدکون الله اگر کی اقدار فیار مد ملك لعشاع فيرك البرواب الفية ويسي فرس وجردارد مقل بست ارتصوت في المشاع جا وزان دون رومستالسان على فودر المير عمر كيسود راز كرالان دائم كادرا صد عد والدين قرس روح برادرم والنان كرية راجو فعال مفهور ت وحفرت रेरे हिर्मे में विकित्र رسوده المرجع تراسال والمعسل واد ورسياني مران ماري و دكر برويد عنسل سلعه منا عشائج حالم لها: والموصحة وجها منان مسيصده حيذا به لكا ل واورا خذه عين على دُوعت مرقعة وسعى دراً طراف واكتاب عالم (وه وسي حقير وميكروم مديز وور در برون وسلى لو ليت مرقن مبارك ايشان كرميره بعدازيها ربائي كنسيره بكردن مخدرانا حف وكفت ويفرانا 15213 ITTE به ما در المار من الخوالية مؤوراً حيد لدى كروى مود بهدار المارية (الفاجوة ما را ويتنان درية ويهماه مياركر مضالة و والسلام بسيدا مقد يود بعذاد وبسيار جاى بى ديد عره ياى متركذا ون فديمت ودران جايا دو والمرجرونة عائدة عاشره عَنْ فِي عَدْ أَوْمُ مُودُهُ وَالْآنِ أَنْ كِوْدِ إِنْ مِحَادِرِ نِالْفَرْجَارُ وَسِكُنِّي كُنْفُ وَجِراعِهُ و فصل دوازدام قدولى اوورير وحفرت استدوا باحفت تع عبدالديافعي رعبت الله عليكروم كة مديرى عليم فررود محيني سياره مجسي عنار بوده استروز ي فرست عليا (أنكوير معدن سيادت: صليفان سُوادة سيعادت آنجا جي دين شفاريا 31/10 ن فيي تهت بعد عليه سية العاملعت كالرجه الآن ورسي ومل آن وروسينان كر به و فراحلية فرندين مامد لولال- بأني تفريعية وطرعت المعادمين وعيوت 12/2 مند در و سالت وركب استان بعرا و فرست نفيد الدن كوريت و دولا و و در و المرست مند در و سالت وركب استان بعرا و فرست نفيد الدن كوريت و دولان برا عال شرست كر مناسع منت كم واسلاميد و حود و دوست ي دارد بمان رمان صفرت مدرست والريشة و الدولات معدد و احداد الماسة و الدولة و الماسة و الدولة الماسة و الدولة و الماسة و الدولة و الماسة و الدولة و الم 1- 1000 1000 بياج بهان براه دهني الفري صطفي ورابسلام ازفق ناده كام يركام Marie Tig بروات ورويقيني بمسايرسية ع أكتبه Sent St. ا مرزخداب من بستى - عذوم مه نفان حل بش اولدرمسر على المات مدايت مدايت مدايت ورخد من مدايت مدايت ترووا وين عور حجت عاع ول رسروبيل رأي وجهر ملك سيام نف لله والاروات المراع والمراع والمراد والموالية المينان والراف التان برفور والدكومية المرافوم بواسط ووود في عدول والعرص الدعلية بسابط بمامن القريد فوع سوكيت الفرق يَالَ بنيك وان رَبره واولادمصطفى أن بزكرُ بدُه وَسِ حِفْرَ الرى سَبحِلال المدّومي ميدجو لدورك عدوق عالى برجفتاتي عبراهد فتى بادك وأبرى مبرح براى دولت مخذوه ميمان بخارى قدش روجه درمشانخ كبارخلاصة الابلاج دودرموف زيرة 120 10 NO 10 NO وبيدد والايسان بزخود سياع تبعير فن ومناصب عير فف الافعاب سيطال الأضيار درعة ظايروبابل بيخكبار مسلم بود ودائوارو اسرار فجيعا اعلم حي يستثر 1062/13 المد والمرس محذوم تما طال ازال برسيك وريخ يرمسودة الع جود وراي فا ما الزودي وري خير بركوارش ميد حلال الوي سنرخ ورس سرو ارسر خار بقية الابداد ملتان ود الما المار المار المار المار المار المار المار المار المارا المار المار المار المار المار المار المار المار ويرك و منز و المار ا والربس والمكرفوي والقراسة الجعاسة المشاع الما والمعافرة والمعافرة والمعافرة معنى دارى در الله كار دريتورسلفان فروزلوده بالتنزية الين بصلام عنفادى ماست. وكبريد مي هذه با وجود سلفان فروز مزكور الكرس معتقدان البتان بود وفي بيسر فيسناه من وزرمول كست بك صفرت ليرى المدكر دوم تفركة المري موم مر عارقاد ى بى بىدى مىكى دائد بودوروى كرت ى بودال نويسى مولى بيد صورت والحصاريد كالمفر دوور نري نظر بحجد وأحديثي أفعاب عالم باب محالي أحساع كليعن يدحود مرمرد وتحافيت حفرع مها دت ينابي فزير وجفرع الميثان وأرتشاعت يس مرزونان الحلة والزين للووفي وم بهائين بهارى فترض روج دوم يتج بلستان مها" صدر الذين للروب بميان والجوفقال فرس وجهاء يزمرو حليف جفرت استان بمثلقل درخان حان بران بردوا يعرفان مركور رسيروا زامرون مريد عدا في فيروريا وك الدوا كويدك مدير الشفاعة وعلى تيدور وعاقي خواج دير مار دوار روس (رصف سلمان المشاع والاوليات سياء المي والدين ورس روص دراية جف المرم براتفاعت وميلتا نا في حيفاكم بدور وكرات مورسيدريد الديد اعتد براضان كا مرح بها دس بي مستاوالد بعث باله ويوربر ركوارس جفرت ليزى دى كروش فل هم ريخ و ودنه و اوبربار بعلى جور عى داد تا بحرى كه بستى را مرز رسفاعت اور عسم بجفرت ليطل فالضح محال حنوال دوى برد برب بويد البنان مسرف بها حن عفرت اداراندرون عدوسادكسترع يفارى كم ميدي وراجوب درام وساده الماري وسفاست ينية عالى فترس معصوفيتي برازوما وربيس وأسنت ويربكي وزماعوان مجالس المجدومية. مرج المصيب ودوروي فتسميت مجارش ميزمت رئام رسوحوث وستان الموجر ما رايخود پیسترای صفرت ایشان کعینز ای عربر بر باشوی آی توان بن می زیر و مقصور مطلودی آی می توان کردن مطلود داداد این فائور های و ترایز بر نیاب برایایی فائی بی نامدگر دون ای و هندستها کارماید و در در منا منا می و حدیث تا به ساوان در ما این به ما و در در هر ساوان در ما و در در هر ست و مندسته ای کارماید و در در این که صدیقت به خور در پیشم ستایستان به با موز در سیالی می این در در در ماین و در در بست به جوسی می در بسیار و با مشر صنعت و دان خه برد او اهند نمیر و مسامله 0 12000 6 يعن النيز مرحود رفد سافت ورسين دركاوى حوالداحت وسي جمع القال فتاد 46.00

206-24

می آهند مین خود سوختم برویز منگ بای دب برابرسنی بی دیکش سوری نزات میرون بربان بگذارست مقل دست در جوات سلطان د مشرید بنها و بلی والدين ويرتروج وراكي حورت قط الشياع علال الملة والدن مخدوم مماليان حتسروم درائع ريخ ركنشت دراني داره عروبود بينم و تعيين غود مسلطان فيروزنوا هون بأد داشت مقررى فاربي يويس بود (وبه برسرن جورت و حس منياع تحدوم جها يا و فرمه آمر درايج امره داشيس كفت خواى يقى يحقرت عدده را محت ردكر داب بالرغاره مى فتر ادلد است جناي على صدر الدخاعليد والروالي ا غييرالسعام خزانبيا بودحفرت فنروم سيدت بنابى دونسك كرابن بعندو عِان درين لوع كر مرع عرى منسلى سندد كاب مورت مرادر اعر مود يني مدرالين ميان راجد قدال بريره وسود شيرى كر بوايون جرنور ركرد بية سنة را الديموض منو دكروك شدم دير ومسلى قابعد وارضار من وديانت يزك وتريد نه فورو مركوريم دول ساعت برحو ابست وارضار أي بركية وروبوارلللک دیدارالله و اساساله در در در در مارسید مورت جال با در در در بالله مد و را در اسهار دورت ما داشت کفت اگر بر توابی (داری کار دی تا بست شود مسلما عشيى يأر كفت بركزس مسلمان من أبع تشرير جدبادا بادير ولآن ايام معفرت فطب فلكر استام تحزود بهانيان بكوار حميث من بيويت و معرز بارت يوج المعالا المشرع فعدرا لملة والمن في رح قالعم كم كوالا علا جله روه وسعت ديدلي متوجد كسنت يجون بذوا ي شرراب سلطان فروز خرامرن استان شيردانست كرنفف و نواون فصد موده الا دوية عفاداد در شرعت بن ا بيشن د د طابيره برستان مستورت خود وصورة مليس نوا بون از استان برسيس تاصى سيدا لمقدر (ما بنسيك وهمة الدعديد واستعنى يترطيع بودي فيرنا وأوبسيلطان عن من مور و معت سلطان بالمنقب الي و و ندور و لقد و و خدا البينان ميران و و ت من من من من من الموالر و المرواع و الما و ا القراء ملافات المده الديس القاد مكوره وكوره بالارمري مادر بعث والمع صفت ملطان ورور وال عليالا برابر ترده عاب تقيال جديد في مستوح كمشت دروفت ملاقات بدير مدكوم تشتيخ مقضية آن كا و الكره المويد محصرة كيّة مستنا و اليد وجواب ومو ومرد بقضيد الامسيع المره ام ي عرب عامل عبد احقة ركفت كيدنو زنيج السلاماد مريكية السياد و ارادوي الوالان المالية. 159. 41

ومريكست ومظلوم راخلعت واسدودة والإرازة فتوج والوبس واحتايان آورده وبذر السان بر ال ما محق المان مظلوم بستيرنرو بر المعفود المرابه بعقوت استان را عدد وجها نبان زلال كه مرار و قتى در شد بيرى به قدر مطر و در ست يخ الاسلام به و الله والوين قري مشخول اوند استان عيرى در سواريت اوارى منها يا تراجق بقائی فدر که در جهان ساحت عیدی های ناستار کناعی و تصدر الماری والی مترجم کرد وای نامی که در زرایش نایز ا داری کنید در در میری شا مان استر وور با بادمه من وحود مذار الما وون المدر المرك وروك الم معت قطب العالم عنوه جرابان في ريد وايفا أز صعب ييرط تباكا عد والدين اسين ع داره رو في حفرت ملك المستاع يق وكواللة والين ار أيساد وبلي عنود مرون ي تعديد إلى الروان الكان فالدو الكسيد بورجيد برياد على الكل مريد الكسنة شادت برهن كسيره ومود جدت مرملال إيان دريون عاصرون وال كسي يركر والان درمرة، واليت ومعرصة فود الي يمر بايده و مافوق آن ميتر بيتر كنيست اين مكفت و كهيت عوات كميد بوكريد وكين ذي التراسان كيت. مذرع من حاليا و حقر عب علوج عرف ايشان كياب ميستطاب الراح و بيلان سن ومام ايل جال وصاصب كمال دارد عصيص عرابيره كمالات وكاستفات الخفرت درکناب شنا فندخطی تریکی از درونیت ن حق سنزایشان مرقد م نیز دو بست از آفناک فنایس گزشت چاجت نیسست کراین میشو نخر برنا بیر فرمزال و خلعا پرجزشت ایشا ، دکششد، فرات · 4/4/2 معرود ومشرورا عي المندين برادرصوري ومعنوي بريرو مليقة استلاحلوب د باسطان المشاع صدر للله والدن المدو ف بتواحه قال قدى و وهد سريم كال وفعات بوزوال ود و علوم طابر واطاط بي صحب كما و حمد عقيد و صاحب ما اله و يسه كسى تاب طاو والشت و برج بر زنان سارك و محمد شت بالقطع بمجان م سرود ك پرنترچهت ایشان دنیس متعلق مانوخ در ارتبر مهکاکرد آن مسیکی بیش صفرتنامیشان صورت جال واین دبر مان سادک ایشان کرنستش کرد در بیش صود بریست و دخیا به را میر به ورون جون بسر حفرت استان راحای ده ی دادکری الیال سرتر شیخه دارد و بیش حدد دخشا در و کفت درد دیجاسه من برایش سرتر اس مرکور سربهی در آینده ایستره بیش دو کذاشت و حقود درام به از در بست سنسهای مورر ده جا به بهانات ألىسى ويام مينان ديرا يوندر ميس بادوانيره كسيسد وكاسس ودمرية خود فرانشد المعنف مشهور ب كربيش جعرت ميه دت بناي ج علال اللت د الدس مخدد مه شان فرس مه جسي آمرومسلي الانزدم مدكستان و موست سيسادت بايوالودا عداد الانام تماده درور فرك واكم سن شهري عظيم روي داد و عوضا ك اوروسينان افعاد روزي آل عدالكد مذكور مجون وموسس مشاراً الدير رحدت كنا درور چنیال البرركيد مجزت كي بهنوسين مرد يربعين زبان الأرا ماده بعنان ومزاد

14/1/2

براز بارد میرست دیروارد ماریوالم ع*لوازد* س معاوس

يد بسرونه

المنسية مي المنسية ال

جهد سد در در الم الما فرز و الر مسلام كرويده من الدرك استيد الدود بعراسلام (و كاست ومرسكيساك والديسا بواس كارورونيا تكذاريدس عرض كودو مرا المجينين ى فرما مروسه و عديد على كارف فرس برو معلى فود منسكل كراو بالرجاي ورو وت अंतर्या म् न्या देवा दार्गितम् म्हार्याम् मुक्यः द्रानित्वारित منفدات ومدار بهدكار اوصاده والمائه بصرالين نفيت ماي ابوالمعالي رفي به روی مان مسلم (کرده در مواسد دیدهٔ آنهی عاضلی آمنوه سه و مزرکی تذکری و مایر معی بر زوار به بر مدود معترم دارد کاراه نماک افتر و مزای کرد چون بدار کرم و رکی پر نسیدی می بر زمار زرست که و صفری و مایزاه و مواب دادک این عرب برویزال می رواند و من براز بين در عرصه رسيانا فنعسيهٔ ما ه ايجهٔ ميادكه مسافتي بليغ بودجون براد تقوم و روزه أود سر سب بعث و ته تستريف قدم بدي آن كل ديث كل فارسياد مدع شريعان تعدي درج م كورتواب ويره بودم ويال دوكا وكورت إرزان در مار به فرد به در فرمهوند سید کارد بیالارکاردین و عقی مقدم ما برداست می و در مار به با در می در در می در در م وست ع بن کلام سرد فدم رستان در اورد و دسترف ارد می می سرد می در دارد و در از مامی بنگیره کلومون مست ی رحمت الدعله مقرارست کرد و ری کرصفرت بین کبیر ادار و دالد وورية مستان الدروايا ويهدرك كالزاد ولادت وراج ياد بسيت الأكما ل والحديد كرو ستد عور بورخود ساكت ما فرير وجون الريستر إستان برون اعد بزاده ین در در د و در و در کرد ز سند از دولادت من عوری کرم شنید و جامه بیاشاند تروزی سید کرکت و حق کست از مولانا شراب الدین برهان کردرما ه مها در کر دهشانی صفوق در دست بی در شدیر جامع این معتلف بود در و در و در و در میشی میز کرمیسفت ينايى فرمود نيزاى سنونره نومكرد بوار تكشية دكربا دروبشان درجيات مجرد سيائة الراسين مع دران جاين جامد كر مرس درست در رو مساوب العقال كنست وعوطاي १००१ विरिट के देशिया में किली है विरिद्धि दे दे विषय करिया وروزاني داستداد ومدراركان بستحوات ودينا بدائم وجوان والمايين مروي من المروم بهاميان سفقت شي در ماره وصلابي عام بست أمين جوال ال مايديره زلها بريستير معدازاى والعابق وتصفيف فالخطالدلاد ورودلا ول (و إعشل دستر وما مروى شدور بارت مفرت ما ما مندان دوي برا والك الدونية الماس برنين لدو ويرك كال بالكاليتين وادوم ويوويين والسان وفاد وع لا تود درا را در در در الرار مقد لان مقد لان المدر الانتران تعرف واو ترك مانصدركت شروزى لارم. يشان ودوا وراد بلا وسوا ورسية دروسان

ينا درز روسيه درويشي دانشي زي عزيز الجود كنشف د الآن مؤدكاك درصاري يتونيورب والاولاول مركورا وجورشهودا واراسلام باعنود كردنش ردينه وجوفرين مشاكلا برازويل فزلات بالامرندجور وواحلفاى سرعيت معار مرساندال بسيار بودن و فالفران ولها تحصرت سطان المسيم كروسون المحاصل فرين ادفر كروز براي خوج تفسياة للي و الرين فسيد مود و درعاد نابروراً ي بي ساجل و دراسير باطن بضيب وبويت فانعل ايتاع دادي ك مرائبال أن صاحب كال يستن فين أن المشاع في صوراء بي الدين حرصه سنع وعوارو عي الركووي ويكي ناع بسم صاحب كسند وراستاويز مِينْ جوت صروللا وروى قدى برد كان مى مود مدى المارية بالمعدود وركنية حص قطب للساع جلال لعلة والدي تحدوم بدسال بوالرت لدعة اور مها وکُوَلِنَ آن بغیره ما کُرد در کند رایعنا دیرست مقدی کودمیدن نجویوس به درگیف الآ و معنا و جفرسی شیخ کمستای کرددی و ترس به آن بودکردید مسی برسی بود من بود. مَکِلُ المَشَاعِ کُوه و بِهِ مِنْ عَرْض وجه می روحت چشد مشدوست ا مَسْقِیت مثل دست The said قضل درکتینزی که و د و اکا زائی، ای درآن کینز سی کلای دیدی و موجه بدیده همچراران مدع و حام بردن اکرد داشتان بعندای نی ایم سیست به یعت منی درویش نوری بخروت رکنید ما مدیم معاید وصورت بدل ایت مانوی چهاد رو در ترسیس جورت سدهان المستاع صور الله وادین در کام در دیم مازی شرك والشة مكسنوف ساحت وحفرت سلطان المشيائ بيت كروالة وعالاد وراجن معادم ودالن عدررا نفعال بصورت جلابسين جرت صور المرب عدل ورا سبق جوارون ما مرجع سندا البرجوري - دانسان سترع ومو وروسي فيتعدد كارد حوداة رودان اصعف الانام بسوان الدحور سلطان مشايك استاده والم دير عاسق سورت ويرت استان محاتم كو في حفرت جر شل وسائل عين من بين مو مورد السال من ودر الزالار بردر ورا برا وارد سرف ساده وسيرند وجد شهادت برسيل عادت أرياى ايشان ملاوت والقان حسيد اسمًا ع دارد الرحف سلطان المشاع ساء الحق والرسوم سروك صفرت المستاع المان عبر السنكر وعبر العفرار بهر مركزاده مفادم ما بيان مركزه راب رست دوك وزيران وروار جوت يتاه ا اين معنى روى بنود الليز ا وفي عليها من تورية در ارج اليها الرسيد شيدلين رحمت الدعليه نقل مست ودعاز عاست مستني لهودد كيس كحوددى ادر ناجوره نیودی امامیان فرند و م

WHOLE Tirzonsis

وري آن بود على رعت رسول التحديد الدين الم معدد في الر في وموه عدد ا المدشة والمال بروطي محلى والركيش ويدم كيست والا وعلك الموستى ينا بي يؤده چه م مؤلفه در ارسيدن سهه بري استيستع معدد رجيد شعره روده يت ع يشارًا وكنامرور بررويشي دوجان زرامت والانش كمراز بيردان مستفاسس " perout الرزوى مايى بريانا تذرجف كيرمشا والبداريور باطى وربا وس ونستي واله وكيتي بإطِنِ اور طاعت لك داده ورصفا بعث إقلى خاك دركا وادينا و مُلك . تبارك وهالى مراع يس قادرك الزوى كريادن دار نود فرنسيست كرمواى تحافي الأ نارك الادانيوه فروم در کوراش در " کار كبروكوره كادبيل كويرعون المفاى جزا بأذ لدن كسره در بهان صي مقرردو من ما بهزات درما جهرودر جهاز (مقاد فال روصرور بالد بريمان ويعد ورستهال اوتبران ويدن ويانا فيل سروكا بالتريين ويقريس ساحتناه كاربون بعرويزو وجون ساحل وسيرالم خودول كسيره فتتاية ي المجتمرة Eswer -طائر قداس أبلفظ مصي قوت داده زدارة تشيقي وبزارت أة اخلاق جوا واست ركاتها مشرف ترمد الألك مدص او دروس بال مكرزة زماي ريليس رَه بَرَاسِسُ وجان زرُورُ مِنْ مَنَّ الْمُرَالِي مُسْتَ. وَالْمُرَالِي مُسْتَ. Not philips ويرو والمدارد فالمرس على براماده حَدّة واقع رست بقفناه الدينالى رندرلا ورتاج قرود درو وربيفيكر ووري سيتنورى جهان عامران جوك ولستر باطرتمالي كسنت كنفهم والمتارا اليدادم ويربيونك إيتابس والمست والمنافق أَنْ يَ وَمِنْ يَعْ وَمِنْ وَالْهِ فِيهِ الْمُعْسِمِ الْمُعْسِمِ الْمُعَلِيدِ وَالْ بَسِيطِ بِعرور الوصيد المعقاى ر - برسي بيهاوافعاد ١١ مرد مان کفشد این آبوت برزگواری به که در به جدر مدین می تعشد شی بهال در يَّا فِي قَدَّ عِنْ وَإِنْ سِيمَا وَ سِيمَا مِنْ الْعَالِينَ الْمَالِكُلُمَ وَطَعِيدُ الْمُسْتَالِحُ فَي كُلُ يرمي الشريفين كيا وربوده وى روزارمك مبارك وروفت الدريورخ حبره رسيلوا 119969356 وبجرادای فارعه به طاوت مشعقل به دکری بات عاص رواح سرد به نسس مار دادا ره جفرت کیدرانای سرد در در بیان نظر برد نرجد اراق و و در در این برزوارد ده کسید لجى والوال ففل موا والمراد والماء متاي متابخ ما ووا ما الروى علط بروباطن N 50 1 أقار موز صدون زرد الطوارات كذر درص حواط تعرف عظ داست وكر b150 ا رخشتن ما طر کا علياء كفرسا كرى والماصيد واورا وزارم وساطن على ماكري احت أرشفاق ينيى واحلن مسطعوى درادوا واطواري بويدا بود كاسرم مري وشيع مى אל לות בש אונונים מל בנייו ניוף בין דים לפני מבו די לציים בי אבים و در مسير مسيوط مودرياكسي درسايد وخود دوكا مرد المهوري وسالل وسي اللا الطاق فإرتياره والمش حيف بد مده صوف و وورنسف والمست مروف موسسف الرواي و الماري من المحاريد المراد المراد الموسلة المنها المنها ورويش و برمع وجويق يكيب كود ار فرزيري تاغرق فرق منودي و في سق المحاريد المراد ع واحتق عدف مر مدو مدو و ووركت في وكاست معروف مط متففت او برسكا مرج ربای مستعدی شده معادد الله تعالی نه بدرالان که در است در امده می ای از الله وديدهم براس وواجليز بالمرعم عادي والمعالمة Do Andrew Com حوداوراوى بدر جدازان وحود در مسي بلت بدو بانك ما د كونيز وقت 12/1/1931 رورى يسرشها بنان فرمان نويس سلطان بلول شيخ ديمة نام مسيئت ودهملس صفرتها خشأ مع معرود مرحم المع بولاد من مركز ورا (منارك بداما من مؤون في المرابع والعدائقة دروييش بهما جرج وخواست كدولاا فضعس برون كستر ادب وبالاعتداب وفر درويشان ديرا فيقر دريس اوغو درغوغاى عط برآمد دوم رور از اعاسيت كعبة القدمة جريرون بعد شتريف سعادت طواق كعير بويزيارت بشرق عالم 1 . Jan ... ورا مند بردور ونوى مدرك به سوى مركز دروان بيت وروس فلاير زيان أوردز --بوكس طللب لارزج بوكش دوج مسيت بحرجاف ووعشق امت جرميسي وكندشت خلاص موجه والت في مصطفع على اللاعليد كالمستوج للسفاد و في مرر الدراك بركاب سعادت اسال بود جون محصور روالد در بور مسر ف تريز كفت ودبدانا بتبعيت استان دادوم وكست عدادات تاربودور دمايي نلادرواي عرفود かんかこうし السلام عليك باجرى وارجواب لدفية و وصرا مطرو فرصالت بناي سي صفاح ورريده ازمخبولا بص كشت على بست، رملك العليا، والعلى برادوج بلية مهوست ايشان . منظ أبعي قريهت الدعليد كر والبخرامية المتعارية الينان بروازاه مبالكي رسير يركز ما زاتح إليناً برآمد عليك الشداف إولري صانع درمنا قب قطبي سسطوست دراياي بعداين سعادت ابدى د دولت سرمرى سراج دماركي فاى معرود د مادى 214362.30 فيت فطره بدر ركوار صفرت بالاحق و ، كوروك جواني اخر بولا بحاليد فال المجد باير 11.27/36 ماكوف البيثان كست ويبيون كارتفات بيقتاده بيفت سيال دسيره وو ادا عنى وجفت ايت وازار درون تود في فريروي سارك مود دكتيره يت ره مي ديرا و بوطن بفعاق استعاليده وعيروبان بعداداى دوكاد برجلت ومود مذعاف شرف مقررى از ترويرون المو جدير وصور فرد كار أي إدامي ولا يم ارتبطرت في إيماق دور 100000000 الشان دراج اساركرورق كت والسّلام ورار و مد ا بستگاع مديد كرو فتى كورملمان غيرعيل وياد ج علم كل كا بديدكشت ووار ، برست جون د در در در در عربر ومايد برانز در آن بيت عاطعه اكركايي بنم بسر جرت باكنده بريت و و مر 27,3929.0 1.1.200 الم المساليده ورمقصور والالمايده ورمعيود المراه مونازوري المراه مسطوينها さかしいっつきこうり ا ق رای جوان بدور در ارز دار سترده در در مانه ی دا در و بر جد محصة دارستان می موی منسید. خطری می مشری و حافظ برخان و می ستدر و اصلاطیه در ما وادی و ایناری عطر دانشد برگز fle ous V. V Tollow, a file Silve 0436 (54003 Trackey is

التي ويدم مرة مسيع على وي كرمة والدي اسماعيل كرها بروماطل آلية الوروك وسيرى ومسود ورسيع بمرارها ورزاران في البرادم لدى مولاي ساح كست در حدی دورز در سانگی رست عول به نتیم کود و بدر ترکودرز ریخ مینی بیشان و در می تواند و کافی نفاط مسید می موست المروی کافت را با با دشا با سما در دور در رز کرم می توند و اواس 4,200 Proposis سعادت الرى والدب وولت سرمرا معتوع ويستركوان بدراكيت كردعاى أن جنال بر درمق ادام و بعد و جدار الازور و بعد (حديث اليمان الرياع وارد معي بجرر وليت معد ي المساوي في المري كيروم الرواد ودالدروز كالما ومن وعلى مير كال جعرت في المتاج يت روالون لي كروني المعون الينان بود معرف الدو وعن وودركم ہوں برند ندی ہے سے سے ان ریسان میں درہ کاچھ دائیں و کم تھے دائیں۔ بیکسٹریکی مربی دستار میں و الیمیٹ کو مربیستہ ایشان کیواب فرجود ڈو و بی ریق اضافی کھیے۔ مربعہ ہے او درم تیچہ احتیاب کے معمل المان میں ، بیل کمال وصاحب جال بسیشان کرانے JE 191 ود ويروندس الرعابت المستكيد لكستة القعد بعراز بصغر ووزيز بها باعبارات وخرعوده ورطعرت ب علانجوب بالواضع والكسار فرود نران زمان از ے شندہ عشدہ و یہ سنداخی دی کرداکتے عرص کنو دوکرای جنادہ بھاکار مبائی اِوا^{ون} درید پی سی مناز پریک و مردری و م*وٹر کی و میسٹر کرگر بریاد قاب و خط جی*ت کہ وہ دوارشرمن اِن 01/1/07 بعنى برنسسة حصرت محدومي مينيكي ومستقيى بالجرج دسيامه إين كالإدركنا دم ترصدور عدر صعور ترد فوتلفي أز فهور و بخذ وفار جداداى دو كانتشو المين العالم الم . كنود اليون و كُر صفيل الله يو كيرمَن مُنِثاً في أَجَر وران إمان بي عرف سنت كر مجدا وين مراكب Same State of the state of the . مَثَا عَدَارِ رَحِر بعضى وطن كل مستعول وم وس معنى كرور و كوست في الحال مرستان مكثوث روض مكستوف سشت برور فرمود مز تعلى كرشاى شراج وأساس وينديان برياليت يؤك سيدك مغلم منباع أرحل ادورى تورك وتعالى والبدارة المرافع كالمروبط ذارفو فاليروكم تنرص يؤيران مازطاير واعن والبدومع وودر اصدوره كوزر أرابة ويرابة بالى سي الاولار المارة 33/3.181 وترورك ارسيرلاه بركامني وروالاد سال إلا حق بالاصد وحرمت الجور عي بعد وبريره وضيروبطن معالمة في ودورروان والعافال والترافاق ورخ ما و ود عربتی وصنو محديد وموده در كاز شروع ميخود مقدر ريك بسيات درنوافل می در است دیم اس دیکر در در دی کوزاندوند بجدارات بونایس دیگر تاصیر صادق فراقید سى بود وديده و ماطن لمشايره وحق مى كستود معدر زان سروع درسنت موكره عاز في منتكجاس مى واسلاد الله الكاروصايا دايل باطن ما غار فاليسان عم مى مردون حقير ارعاد نوبني لا مازاشراق ارجفت بيتان منفك عي كنشت كلوح البخي البرون ميسا موجودا مشر در کشیر که ده و براز کرده می آورد واک وصو بز مهای دواشت و مرست مهارت سعرت اینت نی رئیت میگزارند یک ی زمیاست واستراق میشیخوارسینی و ترزیبس «دربرکین» عها وصلی بی شریرس حاص، بو میکنداریی دو زد، قرریین استین کی شو دیئر و بهبتیری دربر نعاق جوزت ایت نه تعامیرو دای دیت واصور و فقیدمیش عالب نخان کر

در را و ديناً ري را ملك هذه الحيكة احتت الوجع الصافية الرياضة بحرار من معسب مستوياً الا و فرددان كرديدى واروريرنا درويية وفريتا يعروق منو وجنا فكالمصطرعة بدويد جوت السين ويود برأ مالك مصامعا وية والدمولاماعلاء اللواحة مدك كي يك والما وال يمى لد فعا- ت ميفرت دنس واستالهما كالدم كادرصعة فاكورمووي بودصا لجدويوت محوص يتيد واستنت IN THE GOT و روراماده کادی و دستر ور رستران کاوستالی تستی و بستر جدید ملا دستاید كا وزن عورت وادر درد بعدار دوي روز أن عورت كعنت بايحد مرسما ، الله والفيان ك دكايى بيرو خدرات ال ماد كاو ستمام رسيد رست النول امير ولديد ين دار ركب سي IN JOHN CHIE سنيرك ي من ماده كاوستار سوائزه مت جي عظف كر طريون سلام والنيرماده Lois work to مع و اور مهن ما را بيساد وديرو في جلي را طرف معالم و مرود بي ارد مين فرا 11/1/20 دىدد باردوسمان كست بيش الروق بادومقدار بنجت بيكور في دردوان الهراي الضعف الأنام ولضعفي ممام إسام واحا عدود والتن على منة المعوران وحية ا رضعه الآنام وصفحها عام برد دورس من برد و رسل من برد و رسس من المستنبية من المستنبية من المستنبية من المستنبية وي المستنبية من المستنبية وي المستن فتعف سيتر وتشرس ر كسُسْن مي سين في يه ي مكر اوجول عود والن معي قدر ارسط أحرب ويد ما عادور حفرت به که مشکره دنده و درمت واقع روسی برست مدید شدن درمده برخور فرخود دندهای کسرسیما ب بنگل کسشد می شود و عود با مدارس و با کد با کاما برگرکد رفط برغه اوران بایرفرد مداست که جدر شامیتان دادن معنی مکتفو ف سرورک موقای و محدوم حرارت جست شی کافی ست بدراست کام ارت سماسیت مع محتدر و سود بردنداد الله مارت ارم. فيت سُمُ ازنورا بل بظرور بحورد في دنيا ما الدين يحصي على قررونه ربسكام شتاه وقبته ستدولت أيتا رباي ميسر الغري وقرجا بيط شرب our Fr غرابت مجرمتيت داشت استارت بودك يرك كم فلان كس برور تيربرون غالترقى كى ل والمشاري موشي المدرون ورآ يوفيون ورأمهم وبرم كالرنخنث ماسور مدوطبقي إنطعام أيرى بريستوايشا رناده ساوى وسايرت كروزو ايمكايدة الشرات كوديد فروسود ير دونه ردايان طع م جزه کاریاصتی بسیست اختیار تسیست که ترمیز و ایده چول لع (را بدن رم اخت with Freeze ديرم كرطعه وياويون طيع فامعان حام وروعيط عمتال روز كارسي ران كري عرف 40,0000 استدر بسيرن كامي تنا واجى وحايد مكل سؤانين كؤو سار وارور مت كارك معلية The day ing the بجواله دوبود بأواز ورست اكترر بالكشودود ملامت عودم كالاستوركات ترمشيده اى چند وق مى ست كر معلعا م ريشان در آه رده دُولىد معدم كنو درك نام خرمه يك بدرا ارتلى روعن رودة است تسيم يتروفر ودرك من محن فرياضيش اول دميد داولا ام وشَى فَيْدُ رَحُودُهُ إِيرُ لَكُونُ وَاوَرَا يَهِجُ بِالْعِرِكُونَةُ سِي إِنْ اللهِ مِعَلَقِ فِي رَكَّرُ السِّن الخالِيجَةِ وإنادر رك مدروه ورى معلوم ومسراته و فين استاع كست كيدر بروكو ويف عي وغراب المعاري ومعالى المعقبين الما المعتبر المسائلة الما الما الما المعالم الم اعمال معروف مرية راجو قدال ودارم حفرست كيروس ومرسنرى مولا فايت بها دُيلاً والدين فدينه يرمربوب وعجبوب إستان بودند وليكن مرقد بجلافت وارشاد رجنوت يان والملام

يرتن فيخال عدالان ووقعل صون وعلى كروت ميني ساعد بودو كالمراج وارمد مواحقت اختراك مرا مقداو داست القصر بجصور أن سروحداقي مشيخت سي وارماسي د ويرود دبت بالماس مائي بكشاد ومعرون داست كاز صوت تحروى و المراعي الماري فالي والرويون نفيت كحفرت سلط بالمسين جوينورك وفي ديس شودك 10 يْنِ وَمِنْ وَعَيْدُ اللَّهِ بِعَدْ بَرِي السَّاسِ بِشَرَةً مُنْشَرَةً وَجَعِرْت فَخْدُوهِ مِتْعَرِ كُسُسَّت برفور والمراك الداكاء اصادف والتدومنع ساحة وسلطان بلوران وولز برورادع إُوْ يَ إِنَّ اللَّهِ مِنْ وَمُعْوَقَ مَكُ سَلِهِ إِلَي كُلُ مِلْكَ إِنْ الْمِرْكُ وَالْمُعَيْنَ وَمِعْ مَلْكَ و مدرد وست من مراج العسب برعاى طابى كرديد فليكشا وه وياى المعدى الزدايره عوالت متعاني نام كاركت 74 July 19 ويدية برادستان مسيدي وأس منتسرة كو الإركسارة تع راع الله مسلطان الملور موسيت مقد وزين علايت الين است كريا وشاي در اردى ديانت وين مدين عط منعي يوراً وراد الكرد اليمتيلا الميادا بعدهان ای مانو مردی در ای فران و تعارف بود و درامیشادی نفست کلیات کوش از زنان چی گیسود و آن و رحص نطیس دا معاست از کوارغایت دهشت می نود و چهجودی فرمندای خدمت از رنان میزود و چه از مرک دوم با که مصنب یا خت ایسد داران می تحفیظ شده دی موالی نیستسمای المانی 3.3/ w 61) लाम कर्मा कर कर कर के के कि कर कर के कि में कि में कि कर कर कर कर कि है है है है है صعى مسترون تدو أعده بودا خلب محفرت ايشان مسترق ي ترروزي تحدوث سلطان بسيل يود سلطان سكنولاناوالله برهان الأرت أيشان مرج كرا فلاسلطان تشرع فدويل ملتس ومرت بعدات وسيست ومودنه والع سلطان مذكورو المدو يرود فرويوت ويناب أباء ومقابل ستسييت معدرماني سلطاك مركودعرض واست يعني ابن معتق ال ويده وطيره باطن فاطرير تهره وكرم وتفقت جهرت محذوي بيت زيراكي وشا بالمادوسية وريشانة وعارير ديهن صورت استان جعزت فحرود ومودندريزه يسيرن الصورت استان اين متى الردك اكركسي لة فيق دنيق طري التوال ابتنان ما بعرارى بلوه اعطال واعلل بعيق عربشنا بعرقا الرصيرّ الله ورواية ورفك كذورت طابراية وبزطاير عدازات بزمان مبارى والانفرات كيواز وفاح مستراد ويسر تاسين و وم داستراول برى درمعاى بروله مان و في ديور - بيريش المعالد مدد م جدای کرما مدر توزنا طن حرود اجتمعیت بسینر و است مسلطان کرما وجود محصور میل مرادات جردی دو دی در تا مسطنت جود را به طرفر درد ی پیرفری کردان با بیر خرمان شویک ا عادي غيرسد دن شراعد ارضعف بري جائد امير زيستى بوك ديواريو سري نسياحتى وارميت لعفلت بقوت معصدت إربنيا وس الذاخي و ماحوان لوا وسفركرا يجوان فادان تاجيز پيشای والنشق وتب واطفال واناصيد وجيات بعيقرت وقفاء وبان است وكرا منام چرى عراى معصيد بالخات والمراع فيت ديرى در بردمز بيرى كرتاب أدى و ب د منه و کا در او در مصطفل و بعثاب در اصفال و نزار درگرای خاجل دو گار در در وخوارد بر کا درخفی شانشد مکرانه برای بردند و صفط د نبای خاص اراق به بر دانش کریخ کون در در در این اسومیت می احتی به نبر کردر بیری به دسته ی این در دو دا دا و از که ایم بخستی و خود دارد کرب و منصیب

بعايدة واستعمذى بكمال رسيون ويربغ معد الأنابع ترجيت عربوا في ابع بقيان وطاجان ولليفت رجوع مى الركام كلي الله الماعلى قدرعة بع برجست المنتيد دواي دير ملي إربتا و مى وجود و تنصفك ولقفات للك سليك الأأتية بدل شألى زدود وررب طلب كرايسان (دب دراستهان مرتب به در پخصوصیت او منسوب و معووف مرید عافیض می بخست میدود إفادت برايلاعادت سفازعع يبرفاست وكمشا بروووست وبشارك وعالى دروا باطن مىكت ومستغرق يمال الام كنشت جون والأصلوة معرب مى شيروينسوم الدمرا فتبة وبعدادك صلوة معرب ونورول أوآرين كر فدى مهود بعدر فازست سي به بعب دولت فا دى را در در را و برا الله در در در فرارى و دالوان معت بالمشيران يومود وحوديز بواحف جعمار في ويت مناول يكشه دامل ولأياك الربية وإنعاج مستدام اواو وزلفة متفقت عام والدبينان ي الماحث وكيد الره ؟ ية طلب والبوريرورم يمورى كباحث بعد هري طعا مات و حامر باسترين برخست و (جازت مشرف ما دامل بريكي بعهورى بطن ومسرورى ظاير مرار ور (موراجد مى بمؤد فروحنود ركنعي كزار رسن دراشت سياحت الدورماني بلى اير أحب فرراي كردند والمشفال باطن فرو وروسندابل طايرى بيذالسندك وج سروند على والملسيسيرك دركرا جديب عرفاب العت ما بوداي معامل ورست وي عددت وررع سعادك يمواره مي كاسمت سلاطين روركار لاسيش تصاجب و فال يركر وزي ومقراري و وفق وغنى درديره حق بين اومسادى يمودند الريرام ملك ارجابي فت ع رسيدى بالضدر أيرقرص يكستيدى وبايل جاحت ى بخشيدى وموجب قرس آن بودى ريون معلوما يل فقر سنتي كامروز يوار تكريج فرسية فنوع راسيه مست مدورت داست بيش جفرت اينان مكسودى وبيون أن ميلغ بايراج مستكفامية بح مود سلغ دير مدوض كوده اهقام ركياينه والفقت درباره ووا وعزما ويتمان وكالمانكرى داستى كردوكم يرجوه اين طافرادريس فيستانه الوالاي ورسيق استاعضانك وحودية برافقت وموافقت ارشان ديست تدولى دانزى ما وجود مكران و دوي كر يزاد الزبرطو مؤاتر ركيرى ازبرى وركفاو جودوص كنتيرى يكسار كلفالية دروسن دوبار تلكونوح راسير عدران ارستي فالحام وقت كبنيده وركاعي الكرازية ادركيدراجفرت كروم زرده برحاده في المساع بعرا لله والري احكراند مردمائ كم بعدار فسعت وسيوارا ايت لالوادم فباير ساحت بزار تلابع كر وفو كرده بالسنان راس بير درين سيان إن درويين بسنة رويد دري مي منزير و ويوي كردويشان ومادرا ويوى ركيدنزوس كنير تأكسى المرافة مستني كرما در الدور عموه ونو بعره وي المستاع معر للة والدن وكريني واستماع أرست و دروا ي روي , To Jace

المراقة المرا

دا بيتعدد وعفرت بيش ن ميورابل درياون ويك مصلاى صف بيش معرت تحذوم مریخ کی بادد حدت مخدود فید اروس در در تیم مریخ وجد الدین ای مردورت بابوا ارسی ق معزی مود و مریم از دان و می ایس ایس ان مادین به خواست کرد را با بور برای ارتبار وسیان ملک رحبت دالدی می وفات یا فت جُعرت تی ایم دا در برده دسال کرااشد وملك اصدرالدي فرملك والسلطان فروزشاه باركاه وابق والتحد ووزامرأة رابار الدور وبعرو فالعدم بدواو كزاست واور عزازة وارئ بود وموت 314/67 من الدرار وط و مصسى در الشائل و دمان ديالي اورايوسف أاي مي لفتنار فا در جست وي رسسترق بودى و مقات الله بود الفاق اروزي سواردي وا كزرت برطاعة وبأبواسي فافتادجه حابشان درد يلزخاعا وجود ايستاده > بدونه جون اليمرا دير لوكوى مقراري متفال از زمين بردالشفر وبران اليم رتها بليرن ووجه مفراى بسريه ورئات وربلاى وسنق مبتلاح إلحائه بجرو نشاعه المن كلام ي مركور مو الركست والراكيب مرزمين ا فعاديو عابد اس ق المنافق بديردويره سرسارك اورابرا وكشرف خودتنا دندواندرون خالقا داؤر دند فذر عاب طبيره يسرخورده ورسافت ومابق درد بسس الأاحد جنابخ يني بيري ركشت وبيرف بعي مشرف ترويرم ازو مناعي والسن بأ م بدف بانواسياق كشيره بفرف مستح ن دريا بند در اندكر ووز كارعفائم قطست داسر صدار سلاطي بيذم براد لفرندويرك في مدكر ركز كراف تكريرون زوميال روصيمة كاحضرت رسالت صلى المدعلية وكما عياور بودند مرد رود روسان المروسية المراق المراق أمر وي دانستند وجا مذا كام راق أو و ورات الميشان كرشت الآن مرد و آن مركز أرشر الي أما در قصد مركبين وسيرى سلاطهن لحات دريا بان جراستان اسوده الذ الماحقر نزوقت والعدة ميت المدير ورت منزه و شرّنوا اينان مشرف كشد تح تكارمت يرويدك عضامة المراجعة المره وزارت السال عرض ودموت فروى فرمودور سان م واستان ملاقات بوده مربول عنط كواز عارف رباني يتض عبراللد بياً بأي سندو بوده در دارای کرمخت رازه الاد ارائی بی دایای و ایرس در که در قصد نظیر سردی قلد در نشمه و رساکن به در این در ویش بعد تستر غیر بهیست درمدا سلك خرمت عطرت استان يكرد جنا يكدر في دفاص استان طشي و مسرباد آبى برأى وصفى الشادى بردوشا ووارومال بيش ى باد معدار أسك د وار دی تک جفرت نی و می نی برای در وی آمدو و صنو می کنا سر مرتی مربع کرده و شرف ود . مروز ی معروز ادلی محار اشراق در و دیشی می ایسیان در امر میکتو بات عین القضات . به مدانی برابر داستن چفه بی خورت محدومی میکتو بات مذکور و از در پیشتند کرفتند و یک دف

بازدارى وبيومية درهكر نحدث معج حقيق فسيتغرق مائخة المجكر لتؤسط في لأزيدكم والجا ازِ دياد بغي عنودُ بالقرصَان بناسي كرد اخبل لني كفريمٌ ال عزامي لسترون والقيم والمراه المراه والم الن كل ت جمال ود ولم سلطان مُسَّالاً اليوام كردك معوات وجه عر صور والعسادة عليات situlories. وبر قطره د وى برتاب في سر دى مى أو يكت صفي بع و نيار كافت صوات فاره مى الم المدر مي المان رامان رامان رامان مرسم ما يرام المدر جي المان رامان رامان مرسم ما يرام المدر جي المان رامان رامان مرسم ما يرام المدر جي المان رامان رامان رامان رامان مرسم ما يرام المدر جي المان و بدر بسركة بحبت الدوم والجات الزاف الدالة بريكون يرون الدوم الماروك Parto men جا مِرْال عِنْس رادركر برازان او الار حملاء فاحد مر قد ما وجوز سف ف ال مصلاً بريترانا و والمحت عود الماع والع از جوز على وورا دوبره ده. ين المعنى معلى الملة والدن رحمة الدعلي كرجة وين مسلكان بملول وزلقاء وقد من مارة اوقدم ركة فروارد ورساي عداد ألا عال واصلاف ちんいはつい رملول نوراند مرفده برمار او قرمر بر موادر ورسی سورور الا مروار و درمراف ارز در معدادان برجوان تند در بان در بار فرمه و شری الادان مروار به درمراف ارز در معدادان برجوان تند در بان در باد فرمه و شری الادان فراد است 18 10 10 10 all در کا مرای و سلطان از حد کرزاد نیز دن و ار کنت وظ یکی ی در اور تان حداد است. در آن جهان در مرتبد دعالی با وخت روزی به سبکام صلوی شناع اهام به بهور حافز خود استار بها مى بدرادرين كم بداريود فرمود قالى مركور مصف الدست ف كالمنان فنف ولان برخاست و تشريبا عدداي فرق مدرا سا راست و سريران ولود ن ريان والم مرعزم اداي مزي آن يزولن كردت معدفية فية الكاسيسوى سورد والداف بري كست ورسك معسروان وابريزى والزياى والصيف والمسه والمرابع والمدا فتيف مليا ومحل سالم صدة ورو كالم بسوى إما وان و ولفت كفرو و يحد مروى صف شكل بوده مهم در مندر ورمیدان قرارت میان برا ماختی دسلوه مقد به در بسیف اسان بین در ایران بیر در میدان قرارت میان در و دمیدو دان مدین میا منظر کشد: اگریم Der To في تكرُّ الوقت اظهار منهور فا ما بروز ديكر ورخلوت ومود فلانكس في عنابور الهي لأ الاكلام من الفعالي روى بنوداووا موت والبرسافة دور ديرم رت ركن وكر ويرت وا استان والرحم افرائي سفركان صفراى شاركر و يتمالي الرجيب تلكي الماص وعام الوى فأمام كالزحواص وعوام بريتان وكهيرى الدية وهستنت صورت إستنان وروى تأيرى كام كردى ولم كس راداب الشال واجب دائي البقع دارد ازجوت مياطا State of the services درصورصات ودروع ايسكان جمر وليست وبتدي لركيره ووجفرت رونة إلاكر ع ٣

24 60

V51 810/51

140Cm 5

ورتككرالوقت

ورة ووقط ريراه ميذ لكشد المت كم ستصعة ويعديها ليك اصلوب وميوال سود 400000 ك ميد ودرستا وصيف ويشكل بركزورياه كاستان مزيده ويسيع عارى يسل إدا فليق قامينان مذيخة وويى عرعرم ميرازبرك ويحنت بأنيب وجنكل اضطادنغ موده ويرروندك فتح كالأع لانعاد بوده والر دوكرو ويهاو بتروبره لينك واتبود سايرحا بوال وحسى سكي أدمير درورا بي مزي رسيره و بسردوم الطان الحقيق برهان المدقين تي نفرالم والدي فاريه صورة وسرت اداية ويرالية مركز ال بروك اربرة الاصار حلامة إلابرار كلاف مي روى عمر محمار وقدم مزانا دوولبسك وحفات البيتان يسترمس يتضعف ملته والعرص مراسره حرص مرب العالمان غير اللذار حصيفت متلكوفر والثبي ولاحقت ور عالفاد واست و وكورا رع اجسان والطاف ورع ظام وماطن والمورك عيدالغنور سيرالادل مشاور احبرت محدوي مرازي مولاي وما مي وعلياتي مأسي. ي تفاي. من م ي الما المن والرس والمرح ورسّال او وموده كي عبر الدور ورع فالدواب Workly See ودرقسر صاحبه والدائيان يعى مفريح فيراللة والدين بجفوران الحقالانام ودر مدرسه المعالم و در در المدار المعالم على مسرية عير الله والوين جنب را بعد الورائع الله المتحدة المعالم و المقرد و المدارة و المدارة الموات المعالم المدرسة الورائم المعالم المارسة و ور المدارسة رائم المدارسة و ما يدها ي شير عداد بعد ما المدارة وي مستقيم بود و المحدر ت المعالم المدارسة المدارسة عدد والدرسة و درسيا و توسع دو والورسة الله المحاصلة المدارسة عدد والدروس ورد درسيا و توسع دو والورسة الله المحددة المروز و المدارسة عدد والدروسة ورد والرائد والمتارسة موارسة المدارة والمدرسة والمدارة والمدرسة والمدارة وال 17/15/20 يهدوم ويوايدة بعدومين المسر ف كردم جون احدورانا بشان بسارم برجون كر پهند و و و و برست محدود بين الاستراس و به جوه سودون بيساند بسيار و ميرون كرد.

و الشريع اليس محدوث محدود بين معرف رد بخود و با نورع تعطيف سؤات تدو و نام و بشياه بي المرد و ا پیچوکھومل ہ مفارقت بدورار خلیلرتہت ک ون حدودول الماردوس حافر البيري والتيدوان يحدار مودسيار عاردى كود برمر رمال المادح SENS GAR Sillar States وباركشة إرائهيد مقراريك بهده رويمة والاعلاء ودوبابيركس عدم فرحوون Ewiden hu ومنا ومدرة أى فيربرواباعى والزرميتسترة بسايره داي تنالى ميما الراوقية برعاز وصه ي بخريري باختذو خودرا در برامرت مي الااختذ بعراداى كازعونا ر بوت در در ا جنش کستهٔ درو و بیشتم و مروولیت مود در وی میت حفرت ایستان در مهدیه ما ه چه دی الاول بود و تاریخ وخات ایشنان این است هست مرتشد ایستان در مهدیم مالک تنیاد سیا و A. 2.18. 18317 いったいかかりかり مهم المراح المراح المراج المراجع المر

ورق مطاعة فرمورز بجداراك درية و حفرت ويتان والمدينة ور ز بالعدمال داخرند روز کاروراسید وا ارتبای طعاح بدو و او اصلااز قره دو نی مروفا مرو در ا plets they رووري دور دريق و تربي ميان المست باستماع اين كلام جول معراً سلوك بور معارة ٤ درحاط مكزشت كالماسخف واحددرمك ساعت معاوزيس عاصل معاوريه بالتربية دايه وطوه منستولاء وبالودكه وروي معى بها سيد ليست كافة محذومى بزنان مباوك والزفرا لقصده ونت غازهن فالمدامة محرة ويسار ووفالوالغ . معقاد طور طشت ومترب طيار ساحت و درجوه د مدجود در آمدان درمره شرف وربرحهاركون خورت تحدوه وامعايية ارم كجداجه ادران فره مدكور ووز بعرارماني مان یک محدوم دادیده دانسترک اطهارای معدد الا به عداد از در الدورول کارامهٔ واودم بروز فرود درکدر دیشان در فیت مناز بران مدالا ایسترامند دول وفت صري ما در الدرن بعد أرال ومودندك العدي مي الكن فالبرنيسيرسا صفيار 12 Julia ارْس بدر دیدرون دی خوش ایشان این مینی در قد امد و ملاطف شاد کدر عاشدید. ایشان در بدان مقرارست که در مقرم آمدوبار مقرکی دکترید وزش جدرت ایشان ارزی 264130 بالارش بالارحق يماية ماكتهرت فطلعام موجودات وسرور كاينات الك المرقع المرواد كرواد كروادك فارس فرالارسول أراست وفرحق تا بليوا فررص راه مارین بدارسواره دانست و معید آمندست مقدت اصلی نشخصر کاریخ اسلی نشخصر کاریخ وابت ملك صعات اوجون ذاب سرور كافات ثمة بلعالمان وجناي بهاي من بى سروياى جدان دور كت دانت كرور تر بكي وسال دى دور كرج الله الله ازديده وطايرا يتان دورجد زمان رمان الزالقات ماطن تحديث مدرج وزيد Formal San بحاعد مى ياف جناي إين دعاير درون لني فوت فشر القرمان كالموي بها مدمی و در به این در برا در این الیم از می از این الداستان فاکا ا و رئی امر این می در این الدوم و رعینی سور انا به بری دا روس و می در در بری الداستان فاکا سیعادت در و برس می و می مسرور کشتر در کدار در در در و و بر برسر و و و دار این الد Ser Barriso endanicana (ان دعاى من رسيال دروق التي مينوانم مارى بالتي بت بيوميت يم أن يمال 201 1201 10 20 E بحصورات المصرت وزوم والده مل في الما المعدية الفيرالمد والمرادة والمرادة Col. 3/ 1/2 /20 /20 فرمود مذاسما بدنو زورور بالخوده بالمنوا موستكروع ومدور المراه في ما الديث To some مراصعت عودشاير قالن رمان مربود وأات راميره بالتر بعداد ومدوم مس وعارف र्ष्ट्राया विकट्टियो के कि به ملاكت وسيماره وامروصيوة وكلي مضع بست شورت امن الراجية برسوعات مدر كو ده كوني تر نبط مست مي مربره و برك تعنبول مرسم مي ديسترين و مالان رجيت برسلامت مراجي كست الركي لات و مكاسمات كاو بهت حق تعاني و معيت روح ادريت يتي تند 140 مصطفىء مشارت والشارت حفرت بنوى كدر سادن إيشان بوقي ع ي يوست اراء اكردوقد ورم البيد وين محدة نكور ويدان موت ايشان ورعوطا برمستني وعيار ودرمعا ملاء طن عداسيان دم تسار الميسرر رك المغورة بلنك بسية رمايي د بنگراه دهای شے عبرالد سامی کیے درویسی دار کا بردور باشت

و به مجود مس تعابير العارس في ما ليوترك انسف عراق وفراسان وماوراد ب است نود مراهد ويت ولم ولاك وقد سلطان سكنرر لودي فارالدبرها دكر يادى ه ماه دا رودین دا روعول کیسر و رعایا برورمه درشررمیدل ری مت داست و تی الح استری ع ست و كان ع ملف ي را النيرك مقابق ومعادف آكاه ين تا إلى بو ال سف الحدثان كردى كاستاهك واست بالتناقاع ووقد ومنظوم ما لاكلام درباب طلب عنوون بتي وكماب صروما و الدومين عالي مركور جداريا دوال فطع بينوابين اولادان والمائية مستعط مورسلطان بكروم وراق المات الداري - المات و المات المات في المرالي وی سالک را دوی محالی و کردی عامی درد این درمنز ل مخدور کردی و این به در درمنز ل مخدور کردی و این به در می این ب به دء تومسا و زمام (نی که امری کام * درمک و درمون کشتی کویر نواز و انداکستی معرودور الرمايير سترف عود فش كسترديير ما ميركد كتاب مردمايم ررسال دبرب فكرفوايم الحاجية مامرس رودي بسيارميا وت عودي مكسكاي بهورد راكمكاح تاریخی داری و در جسم کالوطیان معت دل درخ منال در فعان منالکترر و عدمای در برد بردی ما سانی در در در در در در دان مستور در در دادد وعري ي إعداء له بعد ومطالع عود وعلا كاعسلطان ميسل راسير وسلطان ، عديث شوق ودوق رسيت يج برزوارد رت البقال ودوكي تجدية باج درك بنوع درز فت كريادت راك منصور مان واكر عباد اللربوليل بي جالي ارساعان فيص بردرومف وما مداد حدوى البردر و دروريت كار حلقالا بالبيت ولياليت ي كوليم د عدمی مدایی مناد می در در در در در می اما به ما در می اما به است و از این می می به می به می به می به می به می خاک سرهری خاکمای در مان شیخستان کا را کند می وه در کان و موارد داشت سلطار کاند در تیت الا معلی شرک ار مقعا بدو مر رکیح در مرتبط میلان در برگزار تا کیف عود کرد. درساعضة سررت عفردارد و تعده سلطان الرائع الأله بالرع نستم د فالعده در به له مصرد بسیت و کیت ازی با در در از وقع داردی ایت کسود لودیان بین از میلامیال مسلطنت ممالک بسنود بهای کرده بودنه کتاب مختری الافتای می نقب سنوع مرا

أللة واذ وسلطان المحققة حصرت في المية والدي ووعزت والرقاعارة يعارة وملك و معقد نے عدد اعمور وزین رحق الا مام سامر و در ویر خاات برا عدام سارکس ی ريستان چد ي بي معايد كو د ندك به اواي ستريز كار سيحا ديدا الكست سر، ديد را إيسنا وه ورزوجنون راسراس ومودرجنا يجاب مزار المشود وفي عيث PD018.8. جالىءنىسروى عودونود ومدفن شريف إيشان بالاعجوص شمسي والع مصحيد يير لتاريين سال فلل زرجلت اتجوت سندلسان العابقين برحال اعارفين حواد فطب متصت وطخى الملة وادين ويركورا درو فواقية ديره بود ندكوني مكرام وحوص مفركور ابيت ده إمر ورق است واسارت مهنفى ئايدكجاى شااينه ست مقره ومطرو دجعيد كادوى يم دن مقام وافع إست و عدد فاستجفرت (مقالة بطرت صالعة الإبرار أبده الأصارية معور يراور في عبار معفو صهرت المصة مشاع وراويان عال الدر النسوى الكافلية المطان المشاع يخور ولا والمن فالم المان المان المشاع يحدور ويرواز حون سان برسور مفاج جوت في ما للة والوس كاست النف عدرجواب ومودنزي سمايع بيترز وماراه باجعت خلاصه الموجورة د سرور با بنات است و ما بر درامها ب صفة ي بالترجيد براي سي كاسب در ترکیب بدا مزمند ایشان مستقلهٔ ریشره کوست مستخد تراستهٔ فی در بر یار ار حان و در ده در به دو کذر برحمار - ارایا عام بنایا برورد کارا کورز کارا این عالمی " Zant the of our conference of مرکز دار دار دارد و بینهای که درین نترکز کا فرجه مرا بله در بینها در سندی مرا در سناه کیری و در با مراح مرا با بینها ب بخشی و اینها که داد آواد آفادی اتحالی و السّادهٔ علی دمیولهٔ و آله و امیها به دایگاه به مؤکستان مرحی از حمیت عامل كاب مستطاب سية العارفي س معسفات جفيظ مولاناتي الدالاس وفقل لقرد بيلو كالمركام म्प्रेरिक में कि कि कि निर्मित के कि में में में में فبل ارعفرجو درن وليسيت かばなりまりはっしま שלולופנפנוני Frish W. الانسي والوشالة الروى في مراحل و القرار در المرا و الأوم و الولا والمنا سرتان بكوست سام يكور در قصر مري س درارهن وليان جما يكركد و فعلد مري مي المن المريد و المال مريد المريد و المريد ا

1 10 16 1

المنطوص عبداللهد برزادران تيان برر والي بغادو والنع يعنى المريط لم مراس البرروب الوسل عنه ودرسرة منظوم أورددكم ميان اماد، عوداما على الماشع والتي بوار برايانك دى و الوجنف بنان بن נים עשו פר נישו בו עון דר פר ב ציניולים נישון ועישו בינים عدالله بهم ملك كسي كرويع عرامي السلام ورده ولارت وواح امع اعم الماري و المراسور سفي است كفت بداء الوجيني وسولاكره درسال بشادم از توس داب مع كفية وق امام اعطر ودرك ل صدوين بداري بد وريانون ماه رحب برواب التي وكفته برماه رص بوده وماه سعمال وآلله رعا و مار عط واست معالك داري مد عدد الميدة كان وسعين بن الي دروان ودرية وفي باز دوساله وور تداع إلمون ورعبا وعدور ع وعزي إمام وعنو بق معن الم من العص و الماسط المام المام العربية و إلى وي سال من وعد ما در رسید و سوی کرار و بود کرخ وان ی کرد در در کعت عار در رسی اقد دورز کست باله در سوان وسید کونی و مالک بن انس رص الامنا در مرسی میارک سوزور درمسي درو لعلى المعطيرة عدار شرعار فعان مذاك وعلى وردن يعسف وعلي تاعا يتك را موادرا وري كالسر بعيدت محدة ى كوارديم و در بعض افوال (مام ماكل و مجدع ى زوار فوجى و مع راما دائى جيدى لمرام الويوكف وكور روزيدا! واعطرا وركيهم معية وجوكو وكان وباوركيس نزكان استاماء أبوجيدة كتب بالصلاحواب كاكتر دين سه در وريد وريد مريد سركمت والديد ويدف مي و دان كوركان درين وري جي يوالكون عدال كاس مديد بله عاد وبيد الفي تا داى كم ملاكات نكم ما النيدم زامام من مح كفت من بروى به به اما دائ بين فيد ور دوز برارت فروى مدد ويركاهم وجقامة دوركعت غازع كزاره وبقرى أيدفراع فالهاجث وارداى كنز ا به بنی روایت می کندک دو زمای کرسف و شلیف بغیراد به دکتای کرد برسیس بن معلی کرام ر - یک و به دک ابوحسیوال برمندا و تربی و تیکن امام زیسینوا دورساد و برسفس درا کعرب پیشی میسا لدورزود ودرز كاراك وعاستاع كرداد للكراه كورنس فين كورد في در رحايت منعو - - اولكفت كى ى روى ابدا ح كفت حاي كوريادى مس دول بزندان بروند عات في السجي ساجر و مردد ادر ازبار براسان بردن برد و مردى از بي المير دول باب بلسر بروى من فاللا وقدودر مقرير فزال دخورا ويدومكم وروا والمرارد ومردم بستر النسيد ووز واد فارم اوخ

כונישטלקרולם יפר

وردراملاء وسورسي فيسافدوين ومروك

مَعِمَانَ كَدَ بِكِي ارشاقت وكى رست حفرت اداع دستغ ابوج بعداك 3 دهر الله يقوم آن: - كر درانشر صحاء رح ماللاعنم بعدار فرمن حفرت رسول صلى اللاعد والم الحست سال و سرى سول منده وَجِن وه وه والزاحياب وي دوم وراعة إزابة وأست السرين عالك وعيدا الله بي ميس وعداللان الحاوق وعداللان حارك وتمام المصد ما والحد المدمني و دعدالدين عرب رواية كردوكرس تفقى ورواللك دام عروض ورور المصيد وو قون ئائ كم عصر ما بعيد كم سرم مما مد خوستودى ياحة و درما باسين و وتوى داد و دايات مناظه كرده فال الوجيدة رض الديقوعة ما الألاعد رسو بالاصلى الاعسرام معذار بن والعين وما أتاناعن العياية رص الدعم فناصدونترك القنايدوما أن ناعن المتعنى وي فهرجال ومحان وأولكس كانرو ينعل شرعيت الالما اعقيه رئية العدمانية وآسيكس درين إمربروي سبقت نكرفته بود سبق سايرا يمد مبعداره ى أقت بكر ودارارعباد واقترار لاسرو وازيوب بعداراماع عام حوي امع مقا مع معلى رفعوا بعد كم جهد على عبال المحسنية الدونقة - و قد قال ابن ادرس مق ل صحيح استزيدي في فين الدال سَ في فق عال عن مقالان واليسيف وم الوكور م السائل من في ينظر في كتب الجمينية روايتي في القِق ويعبن ارعلى كوفرتين الدين كعد المريط والمعلى من شنهاست مراي صنيفرا ونوكول بدراه ي مساعي دار دبرين وجيني مفول مست كروى روز سرعة بالفيد فرار مسكل وفية كرده درفية وصاحب شامل شيدوا لدي سيق والعدكم ابوصفور فالدعة بزر ما وصدوست باروت سيند المساطرة و آن محريال كتارشي الاسلام اى مرعشيق من داو دالياى دو وستراتر ودر تحسيس و ملىقط أورد مكر عيدالد بعصابي رمؤالد من لكذك بالغرعداد رسول سى الدعيدة إ فرى دُع م روو كر والك فر وأن نومردى بالداركوفركفيت (واي جنيف الفرددر تورية صعت اي جنيف مركوريت داساع وسندوى رمى السعنداز عرب وبايجينون مقراب وكعديد الماجين تاست بىددى بوده زايل كاس و تست براسلام ستودريزه و دفي مولي العدي لتعلى بوده وتعف كفة الأكراص لاى جنف والزرمات وبعم كعة المراصل وعال نيما بكست ورزاسماعيل بنجادره منقيل است كركفت س اسماعيل بن جاد بن سين من ست بعضان بن مرز با الا يرز مال الا بناء فارس بوده واللا كواف منشره برما بنرى بركز ند درجا يلت ويرطسه

五五

· نازى بريكافسرا بدة مليط عروي برسيضورى كن أمام نعتى خليفكه يراامام بوي ين يست و يردن كسي ي كوسولة فريد عدوم سن برسير وبرزيوايداه و ويدورانوى بنسعرب جبسة الني الانفارى الاويات ولقة بوكرير كالناف معدين وراس وري الراكستي ورداد من موزى تدويز كان در دما در ايوبوليف ره جستن يك ين معا و برامت وما در سعر برجسة و فرالي بودواز سي ومن موف و سعر الله دمن مده الدارس المارد والمديد فعل مال عرفت عار داد دام مدى دو و دع المدى و مرا در الله المالية ال ددائسه عريى ست ومرآوست درس في دوسعيف وعنى و دي و توبيرون في بى از فار سود נישונים ובי בנוו ועו בנו פותל ביל בי ביליב בני בנו בני ביל בי ביל בינים על מכם של בינים معدد معدد ومود المسجدي بالمواقر مد عد ي فواقه درن مسي مرادر در دار دوردسان دا فيدون والمعدر ويعفرو عدر ملد دع والمرار والمرى وورسسي والرزي والح وفت عالا مركفة إلى وابوسف ولقة جرو سعرا ورود خرق الدوعري سالي سو الدوب أبي آورد فرد عاكدا ورا ودرك مسارك رامروى كنير سي المسيق د سان طاعده ما المواجع م الرائي معوطى وى رومنقول أسترك مولدا ما بالمرابط الماسية وعالي والماسية هٔ ی میوسوف به در بطهات و مد سی عفیددایشهٔ در کزنت روایت و درا بین و درای و محنیدی ور क्षां में के के के के के के के के के कि कि के कि कि कि कि कि क خلوب علم ودر رمان هارون الرئيرة في كود بوده وميرزان با معراد امروهارون المثير ورا مساعده و المراس لعدو بستاده و الما ما ما مراده برواد المراده برواد المراده برواد المراده المراده المراده المراده و المراد المراده و المرادة و المراده و المرادة و المراده و ووراف معسد سامة جاه مود كي بردواكي و وات رو درميه وسع و يمانن ومائم وقعان وقت يستسادو عساله وكال مولاع بن ميس ره بدر التنافي والأن وماية comers (aprile وليسايده در ويديد رعوم در عالى در وفات ودرك إم عرره وفاع بافية الوه Jam 20 6 جانون ونسوك ور مخورد كعد كام وز فيد و فراد و ترزى دف كردم رسع بن سفال ا البريام في مراكم في المرابي المنفر والي الم وسي وقد احدار وفي ما الم المنافر على توسير وعلم سا في رو سندس ما مدر طلبير كر معلى مر ور وري دن تا فري ا かかかいはずか بن يكي كفية الركفوظات الديولية بن تغير وسفارى والماخور وكر عالي الذي تقر جديد المراد من الكراد من وقاف المراد من المراد و من المراد 2 20 F قل سوار عين من را ميل ومعلان من ما وقف المامش فعي يوبوي وستر فالمتعوضة العلمي هدان ينعوه اطه لعلم ينزلو لامرلعل - وبرامامينا ميره اليوسف وكعة معذو سال مصاجب امام ابوجسنف والادم كاسفار فت مكر دم دورا ورجي وط الإيرلانديري ودى عالم تركيل دوارون عدد مسود اركير سالمس در آمام بمركنده otron's و رضي وبرا كار كنارين و وصود نفل مركز دعاكر دي المستفيا وعدي من في رمع مقاليت ورود مدر دو سر مرجی است دی مع مالک به انس دادی برا به سرد و مرافقیت منافع دو مدر دو سرد مرجی است دی براه کند به کس داخصیم مرازی در دارس نیامتر در کاه بخش کار که ای بردم کر و آن بلعث وی دارا کرد و در سروی دو تورک يريكان عص روايت كرى در ميادات ركفتى صرى فقد عين كرو فاع لقدة واحد بدارات اي دسم رقت سعد تادين المجينة و روايت كذكر ورى اسم رعو وري سيست و والمع البويدة دواز كمين وي و برنسياردي من ورير كردرسيد محادري كالمرس وي إمام الكرس فسل المرام وكاليومسال وفي والزني الدودة المنت زكت عمرى أعكس و زره كر دو يولف الصيار الدى كرد تاعين كرسوران الكر فريسيس كعد سرده و والمسير المام على و فروده كاربيرو وي مي كالمراديم ما دولا ما زده بالراع و بجدوست كردم دمام على و فروده كاربي وي مي المراديم ما مولاد ما زده بالراع و بجدوست كردم له بالزدو بالردير رام و صديق و ده عود على بن مماه ره كور عيسي من المان لا الانت مارد المان المان المان المان ا وديد وميتر رادى دوردون عردر داست من و دوده مي دود و دور دود و دود مرز ورام الدين واول سرك فاطيدار ماعن القن وجوع بوادوى فاعز في الدويد فادر بحساس امام على وى يكفت اليه موى الرك فالفت جديث مي تعذو عيسى بن إمان حسك الرسيد به ده در مداد و بسرح و به يحد و الري سرى معاد مليف احد بدو عداد و هدا الجعيد بور راجاد سيدا سر جون كر روزعيس بن إبان غارجي وإباما كزار دوك روز كراس الدهام ها دروالمسلم فيه ماد كالمدار عاور عدار المداري ورود ورود ٠٠٠ ما عرف اردهد سندم ادرا على معرد دروع اما و عد در و اندوى درك ادرد بعدادمان كارالم تسبر من معالم المادردام كالعدد المراسرا من المراسرا من المراسد وكور ابن يسرز درق مان من صدفة الفائد بمت وأوراد كا وطع وعوضت جديث المست وسن أور محلس فودلامت مئ ول مى كوروان فقع مى الفيت جريب مى كسفر سب أمام عى بروى المنظم المن من المام عى بروى المنظم من المنظم الم معروب وستهوروني بلوال دادن مرادير اما وبديف عاع الدواما وإدوف عاعى را كواب اور در كردوكة بدر ور تعليد سكايت كرد وكفت كوس زادر مت وكي مين اسركر فر فرى ووق ندا سن كرم مديد حاصل جا بان خليم واسركر العراب كعد كراما و بويوله سن وجر دوكر دميله ار ما تشرعيسي سوال كرد الزامام عراز بسيدى دينيه وعاد حراث (مام عيداز الماج بريكفت وحرى دادوىدار كي ومنسوح وسوايرودانيل مدردة عام آل رايوار كفن جوت از كلسل الكر من سروة خليفاء الروروي في لعد دي است س كوايي فول سيدم بيزورا و إلكان م المعامدة كد بسامان وبعد العدة والورى بن ووالد كردى لقت مرك كرس شيرم اردى كروزى وكمفيد ك و بروند كوري والمال كفية سان سودورية ي الما لم المراك وفي تروك عن روم كورولك حرالي

でいていしていっ المعين مرديس سرالزم افت جهد وي التفيال امام ابوجهد ذُرُوي د درماه دُوالفِيشِ د درالصرو برفاد و تى زاراى سامام ، وسنفه كوفي استعلى دار اى برعلى وصلى بت ا بورست سيسيان وى الراجيد وماد عظري السخالي والروس المعناية بالموال معطا خرابى مطبع ودكعة كراس المياوك ووعارف وبزرك مثلاته والكزاطت بوده وكنيت وى الهالمة المو يروى وأى اصفائ وهوزور في الماداد الماجرين الدوي بالمدورة اماع العجني وقدر ستطاما مالك بوانس رو لفت أودى متیان س موده وقین دای بردی شاند کرز مان مسئور تشته و دی داران دو برد در کهر برد کود من کنت کزدند برای جدود کفته از کردی اخر زمادی و کنر برانعیا دسته دال حق در بودی وين الزمثل ما لكذ برشه دار صيفي فقد تراست الاستان الحديق جنبل وكعة ك ولادت عموسين سال ورك عان عشرومان بودوات ودر بوارل اوردوك بن ماع بادره دريل وسن بين وكورد عاصد كرفر و داود ما ي براد فوانده بعدة الماداد وكرفة لا دوصرو دوازده ازاعیت بوده س موت وی درگید دا چری و ی بازه ماید دور در یمت الدهلیم ا مدم ल्रहामारा दिर्द्ध हिंद मीर माठक र मात्र महत्त्व पर हिंदि है विदे وى ترامام رهريه في يزار المياب إمام إليوصفها الديق وركو فرويم ووق مجوات بغزاد يمي كس راكم من المورك ما دو مكر كروى وي مركم وو من لوفيا و وور من وراكم و بلكرميرد داويت 305 300 1/1 وفات ما من درادل ملافت عدى على درايد وقان وقائي دوي بر مادر ورد ملك 9271000 عاص مروق في بوي مرق علت دير اوطف رون كرويد وزال اليعف ورود لعن كرمس اشقال من بم مرب امام ابوج شفي في اللعن الكربيوك سيه والول والمحاس بردیت بود در روزی و و مجام در استفاد مشاکل مزوز دیکت دمام ری مشاوری و دروی اسوال ای مید شاکد را و امام موارسان لاسکو که شده می کنوی و دروی ادر بیدند. مرفيف دروب الفاعي بخصاف وروم كي د با مام الى يولمف مراه بودى والروى ي رئ طرافييو 7960 55, عدر الاصار के कि की कि कार दिवर कर कि विकार कार के विकार My Crosy Elis كدا وَوْرَ وَبِيرَقِ وَكَذَر سَن مام اعظم والحِين كندة كم الر مينود في مع وي وي و المدر منان مناجع المكتب 50/201 2/4/2017373 من صورورمورد آن نا منامر بافتر رفورب مسدد رول نبي رمام لعت حورب وي توريت وكذ الالع الموت المام اعطوفي روبود واست وكب تفودى وردا مون إماع ازجدت كذا سس زماد من كرد مسيلاد دير دجور الكر للفيده ما ع دجر بر كرد سرس ميسوى - حرب صدره وركاف ودك در مان معتق بالاخلية اعباسي قرف بدو بورة رصى سخده رفة داستان وادرس مسد فل سوار دو اعدار من المن من ورفت من ما باجواب اكدار دوسان عدد المائز كردم كعشراً من ولارك اورى كفي ادر داماد بالمعين المناسع مرودات ببلالب مجي ووكو يركزار وضت ظروراسلام ما ذرابهم فاحتى افقرار عسى ساال مدكر در الد واعظ موضي مرصلي و عاد مخدار و در كروال زمات فيسو عا يون اسم الوجينية بدر مندورت كويركسفاوت روى عالسبه دوق كفة كالرسخ في دارزد من أدرارك では MANGINISS. ورساله فوال كذكس الد ل فوى في اليذم وى بلوى كروم اعطری تر سفراوی نی ادار ندر بدر در بهد و در در کار در دور با در او میده عیاد مدود ده ا كتب وى اله سعيدان الرفاسي امده و وكنع مذكور من المالي من عدى بن واسا وقدى المراساران ورسى بامام اعظم في مدر من الدرف عد ووي مرسف سنده فكرجه وكالفتهمام بجهدينه وارسكن موحة وازمال والاستدوار من ودركان الطاسماعيل بن الى خالر واعش وسفيان فورى وسعيد يعلى بن المبارك وروابت كسي فرى فول الاى بوس رفتون فروم كروم كولال فيد يده ومسعة المان في ويكرف المولال بعديث ولانفرازوى فيبرى وعمر فاسلام ويجى ب جعوب عاعين واسحاق المنظلي وى تامام دا دورى فر لطاي ده دول كسدد المت دين در المراد ودوات وغره رقم سند ولجي بمعن كفية رقد الاعدر كسى فاعتل تراد وكيه بنالال בבנים ונובנולים עונונל نديرم أور كفشنه عدالاي المبارك بزازوى فاصل سيوه كفشاب المارك را مفارعه وى رررمى بالعاد الوجنيف واودكت وجنوت وعجسين اخلق وقرب الماحر بعديد اماس اورا فاصل از ارد له مريرم وفات ديم س الوله رو درب ل صدونودو من الم ي يستصور العرى وكوير كاذكر بن جراد برابيره كاجست بن راد حقد وست الحرب الم كفت حسن بن زيار ولفت والعدويرم حسن بن رياد وكرسو ل كرواز محد بن حسين سيايل وى بزازامى بروزت اعالى كاربوس ودورك وروال في اور كور كور مور كور موادان جرع دوادده د ومام اعظم ده بوده است در محد کورت امام و به بواست ره قاص معراد ارتر درادام دولت روتر بعد در الادن ا دی زار اصی برای اداران به در الادن المرص في كما بت كرده و كالم المرض في الم على وى كويد كروى ورول المرقف إلا ما والم اعظروا بوده بست كوميز كرجفرت امام اعظر في سائد الهي ب والحاكز الشد كريس مسائداً لأ وتأى الحال رافار بغوارد وتورة راحة طي وى روكور وحسن بن رياله 沙山海水 يردورز واردار دراسة داريع ومائين وفات با فنزر تين بديدويل شت کشرم د م کاع نیت بن در م من از وی برایر رای مع وافقت می فرد 5/2 17 S Sales Little Collect

وعر إلا يقالي ورواس جديد درمدروى عدالد طيسرى وعلى بمالعدين وعى وويرو وى يراززهي براما واعفاره وازراد الاعمرالاس المن المالية س على و يعقب بدورق و عين ستى و يك بهداغ و معر و عير ساسى سيل باز و تعق مسعه در وزاد در نفر بوده که قراع و نفر در نفر در نفر در نفر در نفر در نوست و آمام نحد دندد کشب خود از دی دواست کرد، کابی در وی سوی اور ده و کابی کشایت رسى مديند مدون مع ويقورزوى عاجف امام ، عفا رد ملازمت مجلس ، مام زخر رقيع اللاعلية وكرده وهر رزوى رفية ويقضيل عياض فرري و أمو صفة تولزاما م عال 2140740 تو تيندك وى ده بعد الرسر مكر بن عبر الدرج الانتجاف مي كو فرائر كالربك ارت بعيماله وى يزردهى ب جون امام نسرور المالمدوسيدي ودواز بوسيه دو است دوقات كالمادرك دوهدو وعظة في رويد عزود وي وي وي المراس وي وي وي وي وي المان وي دوارزه اربوت بوردونو رسال غريافة الذرعي الاعليه دبركا مال يع الاى وىدر برر من ركابى اى زايره ك ورى دى در جرسف سندر واستدى در بالم سيانة بن هام وعد وعام والعدا وروات موسة دارويكي بعادر ن أور المراج المراج والمراج والمراج المراج والمراج وال و على المد نن وابن المسلم و ارايس بي و على بن المدنن دوكت كر سنون تر على بعيداللدين عبايس وفي الله عنى ورزمان وى وتد منتصى ورزمان وى ويد سنفيان تور ورع ودين و حفظ وفد وحديث مرسى بصر بوده و شأ كاعظ كوييد كم حليفه ما مولية خسيع وعدود المنو مهمة العاعلى وور بجلس مؤد اللبيركر برسينان مفرس الرقعناكمة درزمان وی و بری بن زار بن ای ایم و در مان وی دکست یکی بن زار او بریم و سدام ابوسیل کرد رصه کان سالی او و شهرت وی بورج و بها و حف دار وی عرف را مع کرامد از ابل بی ال ده دود کوفران ست دافت وی ی بی بدر کو التر بداخ در مداسن در برا اصد و بستا دو می از بهت بوده بست کر ی کتاب تعقیم المقاصد هی کفت یا بیرانو میان ماه در حق ق الدراد وقف و درا درای این ایمان مکردان کرمن برند میل نسبت گرد در میان بزان موزای که خلید ما مون دوراد مای و کرد در دان در انتشت اورا و میزاد آن دی بر ما م معلی را در را در الاعلی کرد و بردی عرف کرد ارفضال وى يزاو امي عوسالي اعظ ده بوده بست وقدم العصية كوده ما دار و الاحترازوى كوينركم درام رس ك وى كيف ما يُرض والميد به الرعم سنت فينف ما مو ياكنت من ودي وقي نده و و فرهن مار د من طالب و معلوب مان و برجن السي صلاحيت و وخف ماد د معلود ما مون تفت ما دين تر واكن و تفاضا دين توقع و برتش اداكم بسيساني و بركس نوبو ماعوض د ميني رسام كفت برد راحكام شكر با سبت واسوال الدميان مرين جيت ورمون بنالو مي سفي وزان المنقاسية وكالتروية السرعلي وتى وتل والدجووية ازاعى بصورت امام اعظامة ت خالاستون كر يك زيروري وي خالب يوده والاغلى وفق ووري والحسب يودون ما تحون لفت ما ربل عا ودوانت را در كيلس توص فرسارة ويرجي متوسد سور ارسيتان سوالي ور مفاور وارار دبان مراك المام لفت والمساكت كالمريدور كروسة والرعلي ومالحين ويتح بالعين وده رها السعليم وسيس والمتوقيل والا مسر معزم وكون بونه الما تسيت على بعسيد تر معدود من الم الرعام والرماي والمرااع المت كسر رفق وجقوق اللا أن من ميد سنيه وي ين دي ج ابوالمحسن أمت كم الدرعما الي وسيالكي القاعي الموصل بوده وصريت النوا د صديدة وعقد لوازس من والبقية المرتفية و تعالم الس ما مون لولا يز رون و منط عا المنات المالية المالية المراج الموا على ومسرر ازابوالياي سياى وهشام بن عدة ويحيي بالمصير وعسراللا بع واعد رقيم استرواز وعمرت دايت دارند الماعيل بحليل وسير · con = 40. فعيرا الصبعه صبراك رقيع المولها والرففظ فا تدوده وستوع وصالم بنادم وووه بداى المفراد ويستنا ووعاز الابرغ المان ووعان المراعظ كرة ويلم العين وبال مزهب بوده ودر وقت غليف ما مون بره ورواراكم مراد والم منف و منز ولم و موه و الكروري كيوم في ديد و محر و مراد و درايم دولت معدد وس رعى السقرعة وارتبح بعين است واوكيت كرسفنان فوراك علم امام الوجنور رواس قرار دی کون ولند رام داروی سنو کرده ار جدامام دو دارندان ی کرده حليم دعياي مودىنتيف ترواز فضالبتها روكر نظرفت ديعيادان فالانترستي

وفات على بيستر رودرك لصدوم ستادوم ال جوت بوده بست رقع المعقاية

ابوع صهستا أكنفس بته نبيل لشبالني يتولايات ن بقرى مست وصرب مسيع و مسيع

المالية عاديري به جازيد وزاع والمايمالك وسفيد وسعان فراور أو بعالماة

بن محلوب معيال بن سيم كنيت و

28,2×24,021

رصی من موسد مسترد کریزوزم بده در داری و مصور برده ماق و در اصور کین

ار معد مشرة بعد ومنور بناده مروه عدارته كالعمل والرفيد وم انتواد ومدانم بدورات

0,00000

ماري وروي كورزى ووى في در اصول الزروايي الي المان والم يحالة

د المن من مالك من من م و وي المالك من الم ا ما باشا في ريخ الارعد على و كرده و تعدازات كارهد مريز مرعود ما را عمر رم اللهاي وى يزور الهي معفوت الماء الو ونتما لارده أورا صديف جليل القراب مثل احتلاف العلى ووروك كسومتال ال يوسف إستار فدن دور عليه فأحمة ومعتمد إست در وديث وواسع الاردية وكير العدوا المال بوده والع شياع رج الاخرار وي على كافته ووعيسترك وربياع من تحديد عصف نكرده وكتب كروى دارسروط ورماعها وقان كمت وشرع معان الأثار 25 دغرال دوي عن رز وسفر وصالي ودوسة ولاورية دراسد وعال والمانين إسعلية فأف الكويزر وى درايام دولت خليفه مأمون بن هدون المرتب ملت الا بدايم على عن الاصاري - إعام إلى تشيقا) المون المراف المراف الم ي حنى مديد السُّلُور كره مود وسيحامل موده براماح مكرن جسين ووسي في مواداروى مس بع إمام مالكر و اوراد الارائي ي رودي كفية روى بع مقدر تشبر راعل رو الروسيت و ف ت تيرادي برخيده حدد دريع دوري او ي رصور بيتماد ويست (ز بيرت بودو عياد الدوروري ى كوئى بكيدسشا على -و في تد الوالعة مم مجيد الرمحنترى على جسد لمية ورده الممال يا معدوي و بسنت الريوس و دوا دى تىدىد كى دوانى بادام دويوك كمتره فاصد دروات سياردادد (البادي، مام دويد) ديد درسال بالضروب معاجب سي دي اط و ارجوب ده درسال بالضرو يداو في ارازي د اور かったいいましていい、そのかがかれないでなっている و عافي مواده ولهن بود درروابيت وى يراوالهي بامام إبويوكيف استدره ومقرع وده درع متروط و مر رويايت كت مردط وحدراني ساماحي ين جسين إحد وووزا كارعاي مودد في بخرائ من الرحي ويال يحرون سيمان المساي و ילי עשירוחו באנונו לביוונו באווו באו وى ازامهاب إمام جسن بن زياد سيره و في مرارك بوره ١٠٠٠ وكالزاد الي سام الم صين براد رود مقرم بوده در فعة وردي -وقرارت والكود ورع وعبادت بوده ماشروعارة في بدر ستوفيد وما يزر פנכני בישולנופים מון א ביו وى زازى أوان جسى بى رمادكى بورسط ما برواسم والمدوعا وى روحم وررسيطيا ما در دور و در الق سف روند معدر شروط داجه و قوف و اراب فضة وعران \$1-18/11/25 جسن بى وياداب ره المعتروس و مستى تررياسية عياس اما و بوجيد والمعتران न्यंदित्त्छोत्या विकाम १०० दिन के के देव के के के कार के किया है। حوردور كردى وتفع كالمرد مكانست كرى وى وتيت زام ومرقاض وسنق وسنور عدد وكتباع والمنق عين وعلى وصرفين ودولارت اودركية وكيتن وعائين بوروكيت ووفات ا دري ماه سعبال إسعال ولل مل بدوه و بست وسال ع مافت بو و المعاسويد. وي فيرارزهي والماحية جسوبي رياديد وورمولروكين ازامياب كي بمريد وي درمع مقي ي دود . وبوى منهى منورياب المام المام الوجينون ورم كويز كردى اولا برمزه في ويد 2 761

الفروز ترياه رندي म्हान हिंद मार् मेर किया है किया है किया اللق باصل الرندوا زاف ي والمرتا محود ألكر استانيانيا in how some in the indeposition chestly resilvery cours grantered with for city and Billie Ling affine Sould surge out said all sinter Bases Labor a show Fried Set of ALENT PINT propre

بآبرزیعی ظاہر داریو

> د ک گامنڈکاول بیسست

طبيعت كُلُ مبيراذًا نجويريِّ ابي دان جبس كُل شكل عرش كُرْسِيِّية رُ فلك منزا نرجِيٌّ كِوان فلكِ طلس بمت اوّل او-آجِ بِينُسَ يُرُّ مُمِينُ عياف بعد الله أرد أنية بنوا معدارات أب حاك رامي دان مشرقام ٱللَّهِ عِلَاهِ وَهَاتْ ظَامِرْ المعرادِ اللَّهِ فِينَ جِيوان . كُشْتُ بَارِدْ كِي جُنُزُلُ مُلكُ مِعِنْ وعاقِت السان جامع على مراقباتم إدكيت مقصع وكل ذكون وسكان وين اعرم إنتب طهودات جقالم ق عِلْتِهِ ماني وَمَقْصَودارْسِ إِي كُلْنَاتُ وجودانِسَانَي بود كِيما مِمَا معفق بازى بالوابق و درس الكراسة الكر ازد وي موجر و السنة والعليت مقصد وأمركن وكان ومرياع برين ولواست ياابن الم خلقتُ ولا شعاءَ كَانَ الأجلك وضعتكُ مَاجَلُ وَأَنْتُ لَفِيسَمَ وجدر زأوها كانيات ازملل وملك طفيل ادبير فول معاولقررمنا في اوي و مندايم ق الرو المو صطركر يا ي اويد مراويد برا والمنكرة ومراؤب كإعالم ملكوت يعيما إنشان واركربرع ارتبرملل واركوملكو فيع كالرسلك متعد مفيدته على مذحذ وكرات ورس وفزايت وعلماك وازجامعيت إشان كروم اعدويرم ملك امت اورايز ابع معنى مية لينسنك زيؤكراد آلات والأدامة الينساعات واو درمرته وجول استركا وفعاتذاى معز وأبماء كافي ويندف معناصان يوركم بخصوصية وزجاع جنيع أشيرة وصفات كالي واللي كشيص ١٠٠ دريك دريا بزاركيشي جِعْف الدربك كِستى براد درباع بسبت اكنت كُرُ الْحُفْدَا فَاجْبَيْتُ وَالْمَرْفَ فَيْلَقَتُ لَيْنَ لَكُ الرف يودمن كُنْ مِنان خوابم كمشاطة कंका कि कि में कि कार्य के कि कि कि कि कि कि कि कि के कि أن جار المع ما الصفيقة وعيسين يردوصورت اعطاع إلامعنى ىكذكاب بغايد مواىغابس سي جريب عسق ويهاد وكالأات

بسيع الكرائرين آفرجيج

مَثْكُرة سياس وتِمرى قياس برادارجفري بستكر أو زصفت (مكا وَصِفَاتِ اوارْسِمُتِ نَصْصَانِهِ الْمُعَالِ وَصَفَاتِ او إِزْوَحَمَتَ عِمُولًا مقرس وأسرا ومنزة ومعاتبت ساكنان روضة فأس وعاكفان عصه النس وكاملان عصب ايش الادراك كنيا أو قاعر والراتيان شكراه فالترسى فك لاإجمى ثنا وعديك انت كما تشنيت عي فنسك ميت ناطق ورن سراى عاج نميع بورز الجرم أخار كورز اختصار؛ سَنَعْفِ يَحَلَقُ وَفِرَسَ مُكَلِّنَةً وَنَفْسِ ظُلَّقٌ برجانٍ فدرت مطلق ونشان اداد بتبى علبتداويدي التظام سلسط موجودات وآرياط سفليات بعلويات واحزع كاليد فلوى وللرعلم بالملاج وبنان حكمت بى غايت اوكيت وسَلاى كنشران وطف البشر برنيابر ودرودي كرخز بالقرب والذى يصني عليكم درينا بدمفصرلي أرسدكم عكماء عالم كرس مار بمكت ومعرضت عرفاء عمان رشي ازفيف معرفة أو أعنى يمرمصطفي ومكرم بحتى عليدا فضل الصلق والمل العميات وعلىآلد وعِرْب وصَخِيدٍ وعَشِيعتني علم نيعم صرى قادر درسلك و ودكرد ظايم - البّرك المديرة عنزك عدم مردوقي عدم مطلق وعدم مقير عدم مطلق أن است كريركر موجود لكردد بيل بريج بارى تغالى وكسى وادرآن واجد بغرسائن بودن ويرميخ كربون وبهرساه بعدد والمعيديين وابى يؤعمره لأعذم مطلق لفنة المربعي وجوداه म्त्रे के के में दे दे के निया के किया है के किया है। दे दे के किया है। दे दे के किया है। दे के किया है। दे के اوراوجودى شائراكما يافردا بآمايه ويكرويا سأل ديكر بيراسود يعرج مكركرة بحة كه خواصّه و فرزخان كه بنود نه بيواسترنز عرج مقيرٌ اي بوج الكويرسنفر مرا تب الهي نامستنايي منذ و مجتمراً بما از وي كان اين مست

المار المصفات المار المفاحدة المار المفاحدة المار المارور المارور

واسرت

بنورطلعت وديره ام حمال ترا وأفقب والاديراميا بكياسك اكتنان انسائ برين كيفيت وبربن بيمكة كالاامرثة مبرأ . تا رقب معدد مجسًاج بست برو مكلّ إدّ لا تجلى للوجود يقى بى بيّ يَتَّا ا وسشيت عظر إسان و وجودى بخشير معين قا مليتي كرالا موادوا تشاخد وإشروا لاتجوس ظاهر وباكن الكيثي بينر ومكوش مبشود وبزبان بكويره معقل بسيارة وازجماء جوارج إرجيني عقل جين سلطاني بي دديد دج دماخ ديد جواس ظايرو باطن مركى كودعالم كون وونساد جزعه بابنر برومى رساننز واولهت أدم بصفى وخليفة السالاعظواوكت - بخوادم لأفرسادع بروية على جناية مرموالها على التي أدم عمة بودة بعير اددي بود وبرنو ودكاريد عالدارني اين صفاب يعدك ازمرته عنيب بربر شهود آمر ا بن غلى از سراى جصول البتعراد خراسناسي و خراداي بود كل فالى ل بلسة بنقوم تجنتي للقليب كوميزيعي ظاهر تربي يقردل بإى بينوكان تاشِناً؟ شوندونه وجمي بجق جل جدالدوع توالره جداء ابنياه اوليا دريه مقام بكهال للنسرجة وكرميده وند وللزاواء من فعل وبن بعثر وسيتر لاستنعبى ارض وُلاَسُكُمَا في ولكن سُبَعُني قلد عسرى المؤس النجابرده برالرازد مب بشايي دخاص بنره سوى صلى را توب بين برغ معرلي. اماً براي ا بينجديث و أبيمان وزمين مرا در ملي در ود لينده مؤس مرا در كني الرجيب ارَى سموات روحا خات انزوروجا خات بحرد را توسيع وكمفائي تميع إيماً وصفات بالزوارصيات يزجس فابتكف الزوسعي وكبائيمي الماديد بسوانسأني بايست كركب ودازروجيات وجسمانيات الخلي يمع صفات وأمعاقهاى القيت جامعين تبول توانست كزاه تمكك رُخْصِ ما و و الدِّوطَاعِ عَلَيْ مِنْ اللَّهُ مِنْ الدُّومِ عَلَى وجفًا بِقَالُومِ تفسساه جامع جمارمرات الاعلى عليين كالسفل ساخلين واصابته كأبنات أوبود لاجم جرش لأيكي راواه ساختذ وباوجي وارساعت معرلي اوبازماند . يت دِسيروسليك تي برل فالمائد كر باق ميرد كسى إلى عناس وساق بق إجان وحمان أ رضين واشره معانى . ودريرُلخ المعاى عنايت توقيع ولقر رُسْنًا بي ادم فيلنم في البرو ألف منبت كرالر جون خليد برصورت ميسخلف بالشداينا كفشد خُلَقُ اللهُ تعرادُ مُ على صُورِع مراد بريوصورت صورت جيسى ليست بلكصورت صفات ازلى بدجاي درقران بجلاصف دوس ويس ا بنسان را ما د کرده وست مرا الدالون رص سى ن الذي الشرى بعديده البل مِنْ المسياليلم المالمسي الاقصى بذى باوكَنَاجِودُ وُلَسْرَتُ مِنْ إِنْ يَنْ إِنَّ بِالْحِينِيِّ البير والمرزالات بتيكات مرين معنى فاطن است مرح مخفيق ابن اليك ظايرمعنى إين إست كرباك استطاعان كاسرد كار الشبعوان أعايد نشان باي صفائم كال اورا وعمر مفتران فايل امر برين معنى كرارة تعدالسبية البكير حرافزاجع است باجق ببسواماً جنبفت بين النايك في إذ وال ماسمان المراعة تلك كوندك وجود والروي برع تابغانم باذأيات وبيكاب منووار بإكباب اسبيع استيويهم والماثية دانستى درين مقام درفاية لطاعت والزاعد الد ويزاي الركيل مَعَكُنَّ إِلَّا إِنْسَانَ عَلَيْمُ أَلْبُكُمانَ جَونَ يَرَكُو عَكُن لَيْسَتَ وَعِرُاوِيا وَرَسِيعِ واورابشنا بربلك آنكس كربتنات بيترابي بنورجة سناضع كم لأبرى اللهُ الأَاللَّه مَ بَشِرِ حَرَاى رَاجُرُ حِرَى سِن الْنَاجِلِي رَحْدًا إِنَّا حَكَمَى خَرَ ماجق دامشاخيتم مان جبتيت على خراست كاسته ارزان والتبرية ٱلاَارِدُمردودة الْيابِلِيابان معن كوياست لمِن الملكمابوم لقرالواكيم

راجع باحق

يت كالعوق وبود برداي فنسا ينوروبان واز في عرس بخذالز كياج موجودي الماعت الديردو عصر ليست خرازانسا وكاصفة ظلوى وجهوا وداشان فاشرسترف مشايره كالجروت ورير و ظارة في حد في صدر وليكن مظهر عين ظهور اماسي ادُانْجَاوُرُ عَنْيُ جُدُّرُهُ العكس حُدّه ويني غرو فاداد ظلوم وجول صيغ أساكة النة وضرابسال عدل وعلمت ومتى كظارو جها از فرخود كاوركنومقر لسفوة بعدل وعدين يرب موهد فلام وجهولا بالشردوم المارضلاف صورت معست في فيابرنا والرفياء بطلوب في علوون مِنْ للحِن والله من والملك والعيدان المُرِثُ طِينَتُ أَدْم بُعَرِيَّ أرسية صباجا فور العاطفة سرى مراد بهردونص صفين معلوا مَّنَ الْجَالِ والْجِلاَن فِاللهِ فَتَوَلَّمَا مُعَنَّ قُلْسِ المَّهُ مِنَ الْإِصْبَعَيْنَ مِنْ أَصَالَّمُ الْ الرِّيَّنَ وَقِيدٍ يَقَالَى فَلْ فِلْ مُعْمَسِّهِ طَنَّانِ وَاقْبِي مُراكِبِينِ وَالشِّمَا إِمَسْنُوُ الْمَ وَالْكِيمَ الْمُورَةُ فَاخْدُ طِيقٌ وعَدِمِ قَالِليَّةُ وَجُولُ امانتُ وَمُعَيْءُ فِنَ المُرْ ، بعد است يعن ووعل الد لفي المست كرير تراب كا البيت العرق فيوا كالله وأروره والمائي فالبية حامعية يعن نفس وروج انسان بغراز إنسان مَنْ بِينِهِ فَي الْبُووبِسِ وَالْهِ فَي بِينَ اللهِ عَنْ وَالْ بِعِيرَازَ السَّانَ كَسَرَّى بِلِ اللَّ مسينة عبارت ازعدم ولبوليت وغدم قابليت انسان دامنع وإباح الم بلبان الحال ووزالفال ومعنى جمل وفبول البّفاق بحقعان يج بيست ﴿ ﴿ اللَّهُ اللَّهُ عَلَافَ اللَّهُ وَقَالِمَةِ الصَّافَ بِصَفَاتِ خَلَافَتَ إِلَى فَالِنِ أَمَّم اطَعْني اجعلك مثلي أباجي اليوت اجعلك رَجْلاً عَدِت وَازاين ما وْمُوْكُولُ لايْزَلِ الْعِيمُ فِيْقِرْسَ الْيَّ بِالْمُؤَافِلِ حَيِّ إَجْبَةِ ظَاذَا ٱجْبُبُهُ مِنْكُم كَنْتُ سَمَّةُ وَلِمُرُهُ وَلِهُ مَا رُورُهُ وَرُصِّلُهُ فَي يَسْمَةُ وَلِي مُلْمِرُ وَ بِكُنِيلِ وي نيطِيق وي ليكنني واليّة وعلم أدم الاسفاء كلّما بياما لمُرِينا ي كمه بَرُالا كم

خ است كافراي ل بهندنته است نجست محيضيت بني يَغَلِكُ يَرْنوا بِنِيت بجريت كنأ ذبت جسماي جوز كمال كأمين مقصدته ووجابي وج واين أبذ جامع بغراز انسان درجيع أوينق كسى رامنو و ماجم سر آيية ا يَنْ عُصْنَا الْأَمَا فِينَ عَلَى الشَّرْقِ وَاللَّهِ صَالِحِيا بِ فَابِينَ . وَكُلِّمُ مِنْ وُ الشَّفَقِّنُ بَيْنَهَا ويمُلها الاسِالْ رَلْهُ كَالطِلوما يَرْهُ ولا رابي معنى كوالى عديم ورجن إي الت اسرار مالا على المت جون فردم ليب بال وافف كردىزىعداز تأسل بسيار يواسركر في الواقع جي تابيتاي كتير آفاب والتازيرة شروي مرباب كفير أفريه و تناهاكاه كاتون زِيسِيتْم: أَمَّ يَفِينَ إِمَا لَتَ بِيسَرُ لَسَى كَرَيْنَ مَقَامَ بِيحَوْلُعَدُ الزِيلِيٰ حِرِلِقَ اوده است و بعق ازار كفت افيك مانت باصلوات است باسترمين وي ودواي بالجرع كأينات مسترك الرودد فرال خاص كردم بعد ويمها الاستان معنى أسمان وزيدن وجمال ويرجيز كدوين ماجن موجورت إما يدخوارد أو أمَّا اسْمان قب لكرد خطيه كال اورا بلهظ طلوي ه بحولي دارد وواين بيش مفسران واصحاب ظاهر دع المت دمي كلاف إبلاك في كالوك وبكولي ززايشانس استومر كاواع فالاوسنعاج ظلوى وَبُنُ وَلِي السَّحْفَاقِ عِلاقِتِ الْهَاعِلانِ الْمَانِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ عورى دارد ودانستى العدك حطيه ملك از أي فراى تعوياه داي فيض دعي مرمى والواريد مانيات وأنا في وطهارة وطيستاست ودروطرت ابسانوان بريسية وجالر مادة والأيال المادة كمفوص انسان استعبارت ازدقيق بعنس اسان است واسارت بني يملح باينعنى ابوكت من عف نفسر فقررة روح فدس ارعظي بمدار ونفس إساى ازر في ولل وروي اساي أسر ا وخال ديمات سلطا الارست ونفس اسائ فزيد مرف دات إبرل عن البغراد جعول

دروفیقرمض دسیانهایت

الالعنجوطك والعقواع خورانيوان ارمشوف لميزل طالع والعقات وخيص أن درع صر البرالل ومنسيط ... بيرالر أي من توال ود ظاير المريئ يوأن أنكر حدواي نورمسيط راغايت ظهوران بودك درانسان يساشر عستة برسركوي خدسف كرد سرمريتها بي كاركد .. صيلى وجودكشت درجال مع تم عدم كري كرد- بي جنسه وسان صور منويل جون زدرتيكما بطراد وباصتامات خودانا والكرجو مظرمام ودوركو حدد لك سركويدك والما الما به جماع سفركود جالدندسابت خداورد واداشت ساس فود د كركدة درجان بوكشير بارجورا ابن راماس مختور كادفية فأب قابان سرازدرم مساعده در المراج بزاعيد في الزر بعد الود و الدر تقييد ظيورا ودوطوار اظرماد كمال سيتركزو اى ديره فويز ديره بكساي ماراج زجردوة وراد ي بين رح جان واي ساق درمام من فاي بلتى مفيفت إعيتنى مدوجيت ينزى كوينر بادشاه جفيقب اعلام معيضه حفآم دولت ارخلوت خان وبوّت إنّا اللّه لَغَيَّ عماليّا بفعاى حجاي فاجبهت أداعف مفوع ومنصوب كالماينوم إباخ وجود وجر اسياسه وجو ومرحلاف ماعي درحال والمتقال مقررة مشاراتم يتنبت الله إلدين اكمنواط مقول المناسقة الجية الاماءة اللكوة صورت المصافافية عشقار سكي وسفارد مراد بعشقا بخاجفيدا بيرة استة وليروسا يركدو وإمداداه بيد مدر برهبرتبرا بمكزركرات بينى الامرتد والشكرية وصف ت وازمرته وصفات برتبر المحاة وازمرته المساديم عدومالعدم بترافعا بمرتبة أثار - موايد ودكشت - रिकी के रिश्वा कि में कि कि ने अर्र के दे हैं है के अर्र مراد الترعيم مال فرت است سناب صورت جنيين، بعيمور

مراوبادم بوع است نسخف تتنا لكرج ما أم برصادق امت و آمر صورى ك ابوالبشريب واولادا ومجنين فواكان اومدلا وعراف يهكس واها مرية بهج وجرجا صل ينست جدُن كاينات بي تعادى وررزى واحذاوا نتة أنفار فعت ناكزير بستميس منولا دمرانى كالمنظ الرامن عبرا للعي المائية رُدى أو مكمال نفس خور بريدة و رتعد و مَا لَيْسَرُ أَنْ سِكِلْي اللهُ الْأَوْضِيُّ الومن ورا وي براويدسل رسول فيدي بادمة مايشاء ومعلم مكيم وآبيه خلفة الفضيل بستبرك ركرمتنا داودخليف وارابع المرابع والعالاه لمن الأر أور خليف من والرابع مخليد والنا المقدم ك الماكي والقرفط لناتجمز المبين عف صورت الدائب البرسادة صورت أيامعن جون فياص مودكسوت وجودوا دركارفان وطريطا عقاعن نغي ولجيط البان برمقنفناى فسنع اللدلق الكرزي فليلز صورت وصل و فصل باتمام دريم نير د به بريسم و بخير ربي كوي وبعد الاتخليات جفاية درات اظهاره اخفاء وتطورات دراطي والمتبراع والمتقراره قرطقكم اطوارا بردرة راكن وقاطبي قنول كيا الينطفة كالزيكة يربك ذي مستد ويؤتاده ولك كادر بيلي خارى؛ شلعنت قدم كنعت طلاك وعال ازحمت كمال والمال وفرا إي افعال به ظهورييوب كاللها البين يبعينك مشرق بنزل الله أبغاميتي شرك معاق اعيان ورمفير أفعان برخافظ حت لين الإيقش كوناكو والزقد والهوت برالول ناسوت معت كست من مكم عندا مريزاربت وجون ويدن كروبه خريسة خوراد كوسام عجب تاشادكم أن دكري رأتنع المريجب تراك ديشوت فليوطي ودرعين وب محتمد والاغاية بياء ابناك والمار المراه بالرام مدكس باين وب وباين لطيف بركيد سيد بينيذ والين لفتي والمنافقة

المعتبة المال الما

Sharing .

سرسيد دربيرون كرسير حوراى ويوار كفت معمة واوال بودا ما ازرمين شهشيجيك تتافيع خورد من عد خلايقازترس سمشرانا للركيئ ع العالمي وكاب يرمان مانده انراستاء اللكهاب يرمان مورالقال منوا يرددان لطيف عايشة جعديان عارسيره بودك درويشي عزيز الماس معى مالى كري الإسلارة و قالاً نام تطب المسترقين بأج العارفين عر العالمين في بوسيند ورس الدروج العزر وموده امت عود كرور اين رساليت باشروال راعي بن است جولان بعارة كادمها رصوالانتي كف فورك رد الفاللية برك رفان مطرف ود بيلادن جنك درمصي ود بسياس ، فياس جونت جي را جلعظم موعلت تلي كونوليليراذ دانه سرق ويزل برقلوب قابره ففوس كاعل مدبيتان مفود في بصر والنه كرواورة فيض الف درظرمور مجلة جمالك منب بدايه عاسب ارب برع صر ابدالاً با دمنسلا لكنت فاجفاقي ومعاى ازآره المارات وعبرات بركزيرة كان جناب حفرت اجري الاملكن فالمنيت معدن جاصليت درم ذلك فضل الله يؤيرش سألة द्वित्व कार्मीक्षें क्रिक्ति वे के दिवह ति दिव के विकार مظريحيوب عافيت في وباوك واسطاء عمية كالات ومكارم فصالقالا بصفية حلاف من صفيقة الإطلاق الي ما والطاق وصودما وك او بود عليين مقلون ازكر ومن في عدالم عصروعالم اقتاب مُرْعد ين صفوت إدم بي ألم سلين مَا جي عِصيان وادم نام او : ود عالميرع انطاءه اختياداسيكي احتفاف احتي دووه عيرمناف جان فاكر معدد وسرق وصف شع إيوان بدامة معطف صلوا ون عليه وعلى أو احتى أكم بعرب وينداز أن معدن كداً معانى تزلُّ المرسود واست البيساع آن دارد كران مقالين ومبدة اماراه الألك لفن الماوج

مامعيت جميع صفات ,زجنيْت فلهوج كُنْت منبسيطان بعي إذم نهُ المتال بمرسّع تفصيل آمدوازكوش ووكر وازدكس مأعوش وأمدائي أَنَّا لَلْكُرْبُ العالمِينَ لَآالِ لِلَّهَ صورتَ سُرِكُ وجدُكا فَلَ لَكُونِ مِهِانَ كَرْرُكُرد. وجود ازحتيت موجودية قي أكان روي المرحوكية بغر بعر ازين كربر تقصيل آمرومر بريان كوي وجهر وقي ي بودك برد وفالآمر عَامِانُ رَابُ مَا يُرْحُودُ إِلَى عِنْدِي الله يُراكِدا فد حَود رصورت نغى والميات وظهور ومكور والاستكانى حاجل جي المص حليفته ورتاور عسنة بسنع وكستان واستان بودك ورسر سرات صاله الله عن الآقات درخالفاه جريدى درجواريولا بافليد لدين خلدي راد يتدور ساكن بودي وقب سُرُراعلى عبرت ولانا باكر ، غام دور معدم انظو موريرون امروعزم جلوت داور دورر وردك اربوق برك في م كويدو كن اقرب اليمن صل الوريدية ي صدر ل جان فرديك مرمادى وبنى ووشصت سالى دُوَاشرد بينو زسرسيده اع جرسر سيست اين فير كفتة مرادبق وتبامكان ينست بلك قرب مكانيت بمت ارمجاهن فيقر ورزى جافزاد وبادبرادر وكفت اى مسلفانان اين جهايت مهان جكايت مجنون اورآء البزى بتك كان رفى ويرجيد يرى وروي وربيرون المركارة كيم المرازى كي المركار وى مستنيع اعاد لاي ين يخ وددو ي آيرزا ده أعلل ايخان بردو معيت فراوال از ترجين يسيق محدول فه دفيوة حورد جدرامكني توانست وبعدرزسري بجنون دارت مازكتشير يرزادة ير كشيروسوكنزخوردكاكريون ربعطعاددككور بشيرشوخا بمزدن ويواد ازرس جان آن مقارك كالعاد ولق بهذ كارز وحدار الوكات أن مفادى كامكان بودو محال دائم طعام حورد أسن الرستمير و، كملاك امكان يك لقريست في إيرزاده جاكي كست امرزمه كسى والفت ومواللك

J5. Z

التُلِيَّةِ ،

دروسرى بيست كويي نيولى دروردي بيست درجلوه كري برون شرهام كن حاره كرى باى داجتى ليست را مرضية دازل جدود فرددام ناد فرع كردن وادمس نام بناه ويرنيك وبدك المن مخرود وزعال فتدى كذو يعاد برعام زاد : ادم نتواست كري والكيراد لرسان وسه فاستى بزاردك الأجي الاختيسك تفيل با منت و يقرى اينم تساه وزراكموسى مست وجوت بود أدم مست عيبت رد وجيت وجون مدان شرميال عقل وتصبد ابن قدر عال يفت كرجنك درصص فرود رنباطلي انعجا مدنى ورس بالى بودك ناكاه جزبة تعليت وربيبرومنسورشارت سادت ع اجتباه در فعاكم عليه الفاذ بأفت أسام على المالال ادم لعلوة ديكر بود يحرق المصادمات क्रिके कर के हिंदी हैं कि के कि कि कि कि कि की रहित की हैं ود ين مروج فايرو باطراد بكلكية وفنا رايتر مع يك فالنوس لاركش والبراورو ارى دفقط السيد كردو برارعين - جووان ووا ٥٠ بازارتعي إي فيول وزيادي بنجت ولعلف صف كسيرير وديت إ بريوزوط مدد وزدر جان يوفي جيزوي ديد امرور برج عاشق المراتدر فاسع العالم براكد فان مطرف زوج درين ولامراد بخاويد فنأة الفتاسة جون درم مدوف عطي ومدية ففي عليك فنابافة تود ازقارس ونزهت وعلمت وآنجا فاللمدعارت ازفنائكاتي أدم بستكر بين الدال وفاء المفاء كويد ومراد برخان دري مرتبوج روح ودل أدم إست كرفائى شود يرتحلي ذائ اجرى وابدوا فاليبت مرحت معنوى كالزاير الدال زمين درميحف دد الفاقة اول أدم الالاود كريوش بدصت سيروبود وعفلش بحير مقر السند وينمارجو وأعجق شرو وبكل إزميان برون رفت واكروري والاعافر كامتحلوم

عدة برى ونه طاليان نوشة شرو بتدالملقين وسن إلتوصق والإجسان وعليدالككان الولانكايتانجول بشعائه وتعنوال الفارك وي بؤائز وبسشت ويخ ورس بترواي ترجال بسانا جي است ورد يكان المرصة وتكامال وكوسيزورا جسطيا فكبروج بيتواد وصلاح وبيواد وبيا بكالصفات مرغوب ومجهوب باشروس كالكير اعترالي وبالايوا أطياة بوع أدم واحسك درست كعلق اقذ تعالى آونه على بيورة منسك مولت وبهجة أوكرت ولفرحلقنا السنائي آجيسي نعوي عزاز طلعت زما يُاولت وجول مجارس مريد وقوا فعيد وعلمادم العرد كُلُواع وصر على الملاكة ورافوت في بليت أدم على في عالى تعدو اس عموم بروج كال كفية كم لكاركسي أكريذكه على صفات كمال آواسة إتدواز جماع تخلوقات بوين كالموصوف ومعروف ادم أمر لاجم خ فواند مرقره در مقام تر ما في طسان وروت ي در و در وفت طيه رادم ك فكارعبارت ازواست صواي بذاى ان جاعلى درس حليمة بكوسش ملا اشلى درير ملك وجولان ورحنون جسن ديمال ي ستالاد وزير ي بقدرصف ت من دستابه و كون وجو در درسيني كرابشان ديده بوديد مروفيه در صنب فرد مثل أن بركز المافة بعديدة تصور مرده (دناية م تعظيرصف زور بالمعظ ومستابره أوازع يت ويال ما مثال او وار تحق وستابا برم ولاد مراد كالمر طهورست فعص أدم رية فغولي بودكه برركا باعهمت آدم يبئ طايرصورت وباطن بيرت بشواز ومعنى فرن بيراشرواز سيحطاب مستعلىب رب الارباب ارخفل و ادماك مخلوكشت وابدال دادم لكفته انربعي ازهيت أن صر عقل ويهوش وعلم وفكربر وجب قلناً القبطو تميعًا و مَا بالشَّفَكُمر الاحداكششذ وإبرال مندمين عقل مبرل تركيت كو بيج سيوك

5'14

ود او خوند و دارات كرينودى زنك او در الازار كي زدى الى بل دركي للد فليحاكل والمركة وي الحيدة المعلاق المعلى والكرو الميت - على الم من الكيمالوالكي يستون الراب عظمت وعزت كأبي الي است كرزاب دوتورك مامزوى فراق كصرفارسيل بمخلق كاينات فكرت م مصعبة عنتصل ورجع معرف ويذكا وراسيد تذكريه مدانسيداع على لا الفاحلم راوي و بالتية كالمت معلى وزرد در اوا-ألجاكم برامتنا عليت مورن . سايدكرسني للنوقصر الشفا-وأي كوروس فرد دفاقي زبورد كبدي واجون كنزاداد अकिरिक्ता द्रां है रेरिका हिले किरों हिरिक्ष दं दिया थे - दं-تجي الجيني سناب كدر قارعينول در مي كيشر لافكر في من و سرا-كويلايث برلب درياست. او الا وكرستر فلنزه بعد يكر وهوا كَفْسُوْجِيسِت عِاجِسُت المائيةُ عيم كفت أنكراتِوي بدوريا بودمرا. المفتن وملجه فالرمكوراين كفابنا امير اروجون ديم رضا-عقلم بالريار روزى كدر ويل عينة فواقبي نكند يك نفس ريخ- ١٠٠١ جاديد درما بعت مصطفى كريز ما توريترع اوسودت بيرومتقراء وجستر وجراع بتسا بورده فروي صاحب فبول بفت قراه صاجب إداء كال مود ملكظا من ركان مس بودخاك أدم واوبودكيميا-किंगिना मार्थित गर्द गेवं में मार्टि कें में मार्थित مع مركا الدفند ما لل- ابورت الارباب وما فرروالله جي قرره عوراي تصديان كذ سالك راه ورادا ناكزرمة كعلى الدواج بروثر فوف معاسلوك در آاتي كرنسان حال اوردد بريشي ازخوف وركامش اذكي فوف ارتي اى خاك برشرم وقيا يسلم برنامي مساين دركي خلو ساك يوده كاكم مركر وقول فصير كاخلابا اخلابا فاكاه يديد فرضنه فال

فنابودى خواست كدربن جال بنامز عنايت ازلى دبشش مرجنت وبرت يارى آن عنايت ادعلهات ضابعنى بقابلزكىست وبعداز مسيقية وبقام اعتدل وبي باز آمرك كامت درميس سرال (مرك القربرة مِنْ كُراسِ وَإِد بَاد مِنْ مُنْ فَالْ الدَّمِ صَبْعَ مِنْ مَعْنَ الدَّمِينَ وَاسْتَ يجني انسانيت كرائه معنى قابليت بمرامعاني وترقى وتزار وكالهواعظ دارد رزقها الدواع كر حلافت الركر والفكر و رحدة ولكر ملك التحقية الذخرضاجب وأنعق ومفتوصيت ابنارباع كباطان الله بعدى فايل درح الب انستاد مطرائس فافع بوده بالمعدو يحوى وزد ودرمانادردون اوكيت جلجال روع تعارونا أدع مس نهومال الميزل والإزال المتعال قلب في يام مشركا مل بوان جناب خلاف فيرا मार्थिक केंद्र मार्थिक दिला है दिला केंद्र क الران بالما فالم أرز وفي الكر- زبر الرائد فعرف الالا كالما وميكرة तिरिद्धार्थेक म्राहित कर्षा देश देश विकार اكردل وابران دليدار دين از دجشت بريت في و دصتنت جرائ واله بای سر از دل رسیم برج برو م رسیوس دل مابرو بد دادم دار وكورد المركبة جون والبين العاش كارول نيكو بالني كوسر لانتيادي وأس الدروم العزيز درسفرس رخا دراراس ويردروه في عز الدرجيب دلي: عرف ونييق فارغ زخلق كفت صدوشر بروركايس درجوابين كفت مدولة بن مر فوور دردون دوبكر تاكة در وتك بؤ برُدن بَسُرَ جون فظرد دالكي يعفوره وان صائع خوروا توا ديرن عان صنع بين ركي ديكافظ سر دوبرس فوه درال نكر صدياري دعيت في برروان مؤسكمة استاين بخن يخ الله للك دركل يزسوا عديدة وسيت جدة ولت جان برائد اوب ، كاليمن دارعش بادر كل بت الارادان

